روزنامه شرق
سه‌شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴
۸ ذی‌القعده ۱۴۴۶
۶ می ۲۰۲۵
سال بیست‌ویکم
شماره ۵۱۰۲
۳۰ هزار تومان
۱۲ صفحه

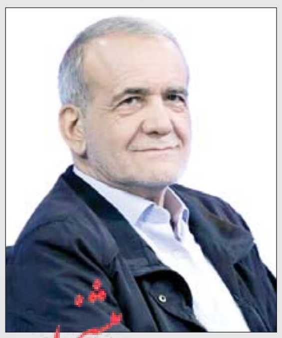

پزشکیان در اجلاسیه مجلس ششم خبرگان رهبری:

هیچ اولویتی بالاتر از وحدت در داخل و در بین کشورهای اسلامی نیست

۲

در «شرق» امروز می‌خوانید: روایتی نه از موضع دانایی، بلکه از موضع پرسشگری • «شرق» از پالس مخرب فرانسه و نقش پلیس بد اروپا در مذاکرات هسته‌ای گزارش می‌دهد؛ ساز مخالف...

پیشخوان Pishkhan.com

تداوم دیپلماسی در سایه توقف گفت‌وگوها؛ تهران منتظر زمان جدید از سوی عمان

پایداری بر مدار مذاکره

وحیده کریمی: با وجود توقف موقت در مسیر گفت‌وگوهای غیرمستقیم میان تهران و واشنگتن، دستگاه دیپلماسی ایران نشانه‌ای از عقب‌نشینی بروز نداده و همچنان خود را متعهد به تداوم مسیر دیپلماتیک می‌داند. درحالی‌که ناظران، تعویق دور چهارم مذاکرات را ناشی از اختلافات پنهان و فشارهای متقابل ارزیابی می‌کنند، سخنگوی وزارت خارجه از انتظار تهران برای اعلام زمان جدید از سوی عمان خبر داده است. دراین‌میان سفر پیش‌روی عباس عراقچی به دهلی‌نو برای شرکت در نشست کمیسیون مشترک ایران و هند می‌تواند حامل پیام‌هایی از تداوم فعال‌گرایی منطقه‌ای تهران با تأکید بر نقش میانجیگری ایران میان پاکستان و هند در شرایط بلاتکلیفی مذاکرات باشد. «اسماعیل بقائی» در نشست خبری دیروز خود درباره سفر وزیر خارجه به پاکستان نیز گفت: این سفر در چارچوب رایزنی مستمر و نزدیک ایران با کشورهای همسایه انجام شده است. او افزود: ما روابط نزدیکی با پاکستان داریم و در این سفر مسائل منطقه و همچنین مسائل فلسطین، لبنان، سوریه و تحولات در غرب آسیا مورد رایزنی قرار می‌گیرد. این دیپلمات ارشد جمهوری اسلامی ایران تصریح کرد: وزیر خارجه امروز در جریان سفر به پاکستان علاوه بر دیدار با همتای پاکستانی خود با نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور پاکستان نیز دیدار خواهد کرد و سفرشان امروز به این کشور خاتمه پیدا می‌کند و در روز پنجشنبه برای شرکت در نشست کمیسیون مشترک ایران و هند، به هند سفر خواهند کرد. سخنگوی وزارت امور خارجه در پاسخ به سؤالی درباره مناسبات ایران با اروپا به‌ویژه درباره موضوع مذاکرات هسته‌ای، گفت: قرار بر این بود که تیم ایران و سه کشور اروپایی در سطح مدیران سیاسی قبل از برگزاری دور چهارم مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا در رم در روز جمعه با یکدیگر رایزنی کنند...

گزارش تیتر یک را در صفحه ۳ بخوانید

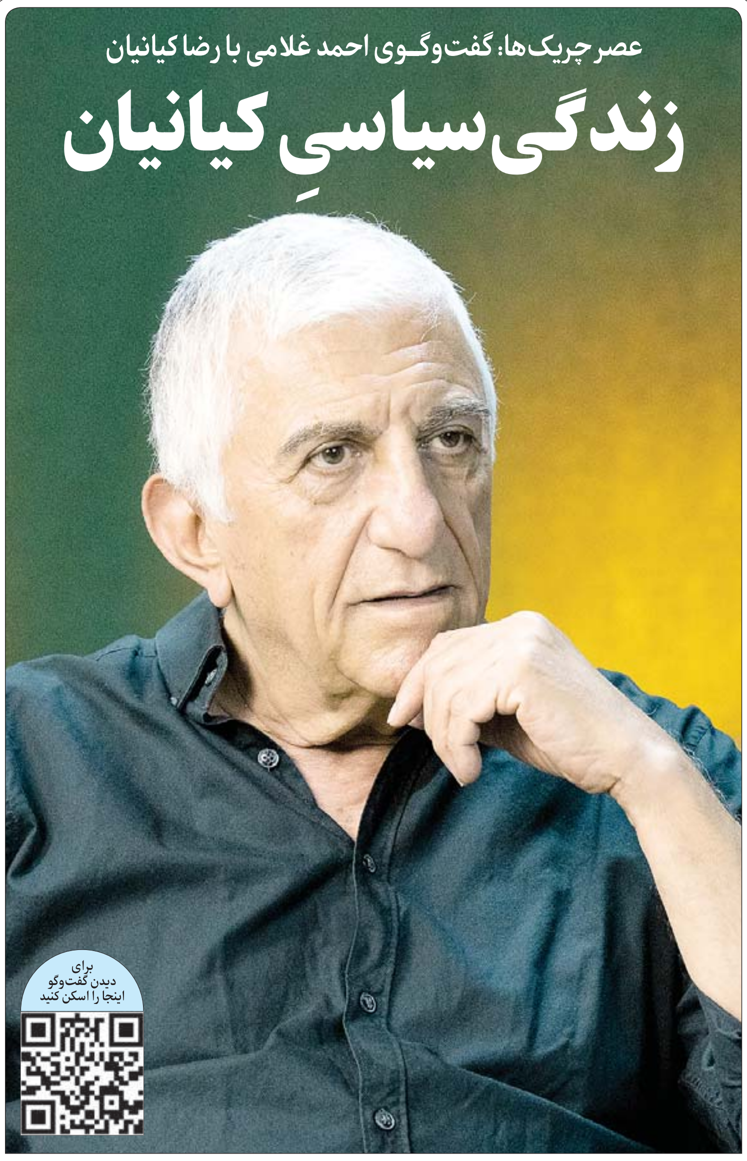

این گفت‌وگو را در صفحه ۶ بخوانید. عکس: سهند تاکی، شرق

بازخوانی سه برنامه جنجالی و یک بحران عمیق

صداوسیما علیه صداوسیما

صفحه ۱۰

سرمقاله

ضرورت گشایش در مذاکرات

کوروش احمدی
دیپلمات پیشین

دور چهارم مذاکرات که باید شنبه گذشته برگزار می‌شد و نشد، موجب غلیاناتی در ایران، آمریکا و منطقه شده است. اختلاف‌های داخلی در تیم ترامپ و مواضعی که در دور سوم به ایران اعلام شد، می‌توانند دلایل اصلی تعویق باشند. منظور ترامپ از تکرار «ایران نباید بمب اتمی داشته باشد»، روشن نبود. برخی آن را به این معنا تفسیر می‌کردند که ایران می‌تواند یک «کشور در آستانه داشتن سلاح اتمی» باشد و امکانات ساخت بمب را داشته باشد، اما تصمیم برای ساخت آن را نگرفته باشد. اما برخی دیگر موضع ترامپ را مترادف با توقف غنی‌سازی در ایران تفسیر می‌کردند و مدعی بودند که «ایران در آستانه» یا ادامه غنی‌سازی در ایران موجب تحریک دیگر کشورهای منطقه برای کسب موقعیتی مشابه می‌شود. در چنین بستری، سخنان وزیر خارجه ترامپ که بعد از مایک والتز با حفظ سمت، مشاور امنیت ملی ترامپ نیز شده است و در نهایت سخنان خود ترامپ در روز یکشنبه را شاید بتوان ختم اختلاف‌ها در داخل دولت او به‌شمار آورد. ترامپ در سخنان جدیدش از «جمع‌کردن کامل برنامه هسته‌ای ایران به‌عنوان تنها راه‌حلی که خواهد پذیرفت»، گفت. این سخنان و اعلام برخی تحریم‌های جدید نفتی و پتروشیمی قبل از آن، شرایط جدیدی را ایجاد کرده است. سخن دیگر ترامپ مبنی بر اینکه «کشوری که با ایران تجارت کند نمی‌تواند با آمریکا تجارت کند»، که معلوم نیست یک اشتباه لفظی است یا سیاستی جدید، بر غلظت این مواضع افزود. این موضع‌گیری‌ها هم‌زمان با تماس‌های رهبران جمهوری‌خواه و مسیحیان تبشیری و دیگر حامیان ترامپ با او و بحث‌هایی درمورد اینکه توافق جدید نباید شبیه برجام ۹۴ باشد، مهم است. ترامپ همیشه بایدن و اوباما را متهم کرده که از طریق برجام و رفع تحریم‌ها، به ایران امکان داده‌اند تا پولدار شود و به «گروه‌های نیابتی» کمک کند. نگرانی ترامپ این است که به لحاظ سیاسی در برابر تشبیه یک توافق جدید احتمالی به برجام آسیب‌پذیر باشد. در مقابل، هر راه‌حلی که هدفش اجتناب از چنین تشابه‌سازی باشد، با مواضع اولیه و اصولی ایران مثل ادامه غنی‌سازی و رفع تحریم‌ها که دو پایه اصلی برجام ۹۴ هستند، برخورد پیدا می‌کند و ممکن است برای ایران غیرقابل قبول باشد. ورود اروپا به این معادله در جهت اعمال فشار به ایران نیز مهم است. تهدید وزیر خارجه فرانسه به اعمال تحریم‌های اروپا که با برجام لغو شدند، در این رابطه است. جو اخیر در سطح برخی رسانه‌های ایران و معدودی از مسئولان مبنی بر اینکه اروپا دیگر بی‌اهمیت است، هم نادرست است و هم زیان‌بار. اقتصاد کل اروپا بزرگ‌تر از اقتصاد آمریکاست. تمدن اروپایی و قدرت رسانه و مدنی اروپا همچنان یکی از عناصر قدرت است. دو کشور اروپایی، هم هسته‌ای هستند و هم عضو دائم شورای امنیت. به‌علاوه، اروپا یکی از دو ستونی است که روسیه را در باتلاق اوکراین گیر انداخت و نشان داد که قدرت نظامی متعارف روسیه در حد یک قدرت متوسط منطقه‌ای است. سال‌ها در ایران برخی کوشیدند تا بر مبنای تصوری غلط، اروپا را در برابر آمریکا قرار دهند؛ اکنون همان برخی بر مبنای همان تصورات غلط، تلاش دارند آمریکا را در برابر اروپا علم کنند. با وجود لفاظی‌های ساده‌لوحانه ترامپ، وابستگی اروپا و آمریکا به هم ریشه‌دار است. مکانیسم ماشه در دست اروپا نیز تنها به این درد می‌خورد که اهرم فشاری علیه ایران باشد. چه اینکه این ماشه در صورت عدم توافق ایران و آمریکا قطعا چکانده می‌شود؛ چراکه مهم‌تر از احیای قطع‌نامه‌های قبلی، برای نگه‌داشتن ایران در دستور کار شورای امنیت ضروری است و در صورت توافق قطعا چکانده نخواهد شد. در نهایت، با توجه به سابقه حمایت سیاسی اروپا از ایران (نه اقتصادی که نمی‌توانست) در جریان خروج ترامپ از برجام و خنثی‌کردن تلاش او برای چکاندن مکانیسم ماشه در اکتبر ۲۰۲۰، منافع ایران ایجاب می‌کند رابطه با اروپا که به خاطر قضیه اوکراین شدیدا لطمه خورده است، بازسازی شود. لذا عدم ملاقات با اروپا در شنبه گذشته اقدام اشتباهی بود. به هر حال، روشن است که نیل به حداقلی از توافق برای ایران مهم و ضروری است. اگر احتمال برخورد نظامی جدی نباشد که هست، حداقل ایران در شرایطی نیست که بتواند یک «فشار حداکثری» سه، چهارساله را تحمل کند. همین نوسانات در نرخ ارز و شاخص‌های بورس در واکنش به خبرهای مذاکرات، گویاست. صرف‌نظر از اینکه مذاکره در عمل به چه صورت پیش خواهد رفت، ایران نباید با تمرکز بر روی برخی امور غیرمهم و شکلی مانند غیرمستقیم‌بودن مذاکرات به آمریکا امکان دهد که تقصیر را گردن ایران بیندازد.

ادامه در صفحه ۵

برگزیده‌ها

گزارش «شرق» از ماجرای مسمومیت دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی زاهدان:

علت مسمومیت: نامعلوم

۸

«شرق» از سفر عراقچی به پاکستان و تلاش برای میانجیگری پیچیده میان اسلام‌آباد و دهلی‌نو گزارش می‌دهد

تهران و معمای چندضلعی صلح در شبه‌قاره

۲

ترامپ مسیر شخصی خود در سیاست خارجی را تقویت می‌کند

حذف جنگ‌طلبان و نادیده‌گرفتن نهادها

۲

طرح «فتح غزه»؛ پیروزی نظامی یا شکست در آزادی گروگان‌ها؟

استراتژی جدید اسرائیل در غزه

۵

برافراشتن پرچم کشورهای ترکیه و جمهوری آذربایجان بعد از قهرمانی تراکتور

پارازیت روی انبوه تصاویر زیبا

۹

یادداشت

مهاجرت سرمایه از وال‌استریت: دهلی، وارث ژئواقتصادی نظم نو؟

روزبه خسروخاور

در واپسین هفته آوریل ۲۰۲۵، بازارهای مالی آمریکا شاهد موج خروج بی‌سابقه‌ای از سرمایه بودند: بیش از ۱۵.۵ میلیارد دلار از صندوق‌های سهام و تنها ۲۳۰ میلیون دلار ورود به بازار اوراق قرضه. این ارقام صرفا نوساناتی موقتی نیستند؛ بلکه نشانه‌هایی هستند از شکاف عمیق اعتماد در قلب وال‌استریت و تردید جدی درباره مسیر اقتصاد آمریکا در دوران جدید.

آمریکا در دوران ترامپ ۲: بازگشت تعرفه‌گرایی، خیزش ریسک‌های ژئواقتصادی

با بازگشت دونالد ترامپ به ریاست‌جمهوری در ژانویه ۲۰۲۵، سیاست تجاری آمریکا وارد فاز تهاجمی جدیدی شد. ترامپ که از همان روزهای نخست به دنبال بازتعریف نقش ایالات متحده در زنجیره‌های جهانی بود، تعرفه‌هایی تا سقف ۱۲۵ درصد بر واردات از چین اعمال کرد که مجموع تعرفه‌ها را برای برخی اقلام به ۱۴۵ درصد رساند. هم‌زمان واردات کالاهای صنعتی خاص از مکزیک نیز هدف تعرفه‌های ۲۵درصدی قرار گرفت. نتیجه این اقدامات، تشدید فشار بر قیمت‌ها، گسست در زنجیره‌های تأمین جهانی و تضعیف جذابیت آمریکا به‌عنوان مقصد سرمایه بود. صندوق‌های بازنشستگی و سرمایه‌گذاران نهادی، با چشمی نگران از ریسک‌های سیاسی و ناپایداری مقررات، در حال خروج تدریجی از بازار آمریکا هستند.

چین زیر سایه: قدرتی با آینده مبهم

در همین زمان، چین نیز دیگر مقصد مطمئن سرمایه جهانی نیست.

نرخ رشد ۴.۵ درصد، رکود در بخش املاک، فشار بر شرکت‌های فناوری، محدودیت در جریان سرمایه و افزایش ریسک‌های ژئوپلیتیکی، اقتصاد پکن را با انجمادی خاموش مواجه کرده‌اند. در فضای نوین ژئواقتصادی، رقابت چین با آمریکا دیگر صرفا اقتصادی نیست؛ بلکه به میدان برخورد راهبردی تبدیل شده است. سرمایه‌گذاران، به دنبال مقصدی هستند که نه در جنگ قدرت باشد، نه در بی‌ثباتی مقررات.

دهلی‌نو: صعود آرام، جذب پیوسته

در این جابه‌جایی بزرگ، هند آرام اما مستحکم به صدر اولویت‌های سرمایه‌گذاران بین‌المللی رسیده است. رشد اقتصادی ۶.۵ درصد در سال مالی ۲۰۲۳-۲۰۲۴، کاهش تورم به ۴.۹ درصد در مارس ۲۰۲۴ و سیاست‌های محتاطانه بانک مرکزی هند، این کشور را در زمره معدود اقتصادهای باثبات و پیش‌بینی‌پذیر جهان قرار داده است.

- شاخص بورس BSE Sensex در یک سال منتهی به آوریل ۲۰۲۵ حدود ۷.۷ درصد رشد داشته است.
- در اواخر مارس، با بازگشت آرام اعتماد، بیش از ۳.۸ میلیارد دلار سرمایه پرتفوی خارجی (FPI) به بازار سهام بازگشت. البته، جریان خالص سه‌ماهه نخست ۲۰۲۵ همچنان منفی باقی مانده است.
- طبق داده‌های رسمی، هند در سال مالی گذشته موفق به جذب ۷۱ میلیارد دلار FDI شده است؛ رقمی که با وجود افت نسبت به اوج گذشته، نشان‌دهنده استمرار اعتماد جهانی به این اقتصاد در حال صعود است.

هند نو، دهلی‌نو؟

۱. ساختار حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری قضائی

هند برخلاف چین، نظام حقوقی مستقلی دارد که از مالکیت فکری و منافع سرمایه‌گذاران خارجی پشتیبانی می‌کند.

۲. اقتصاد دیجیتال با DNA بومی

هند نه‌فقط پذیرنده فناوری، بلکه خالق مدل‌های دیجیتال بومی قابل صدور است؛ از UPI و Aadhaar تا زیرساخت‌های دولتی India Stack که اکوسیستم مالی کشور را متحول کرده‌اند.

۳. سیاست خارجی متوازن، بدون قطب‌گرایی

دهلی‌نو در برابر تقسیم‌بندی شرق-غرب مقاومت کرده و در عوض، روابط موازی و مستقل با آمریکا، اروپا، کشورهای حوزه خلیج فارس و روسیه را دنبال می‌کند؛ مدلی که جذابیت آن برای سرمایه‌گذاران ژئوپلیتیکی، روزبه‌روز افزایش می‌یابد.

ادامه در صفحه ۵

یادداشت

چرا وزیر اقتصاد مهم نیست؟

حسین حقگو
کارشناس اقتصادی

خبرگزاری تسنیم در دو تحلیل ضمن اعلام خبر موافقت صندوق بین‌المللی پول با درخواست بانک مرکزی ایران برای ارائه کمک‌های فنی در هدفمندسازی انرژی، هشدار می‌دهد که «بررسی سیاست‌ها و مشورت‌های این نهاد بین‌المللی به کشورهای درحال‌توسعه، به وضوح نشان می‌دهد که حضور این نهاد در اکثر کشورها نه‌تنها کمکی به بهبود وضعیت نکرده، بلکه منجر به آشفتگی بیشتر اقتصاد آنها شده است». این خبرگزاری مصداق غلط کاری‌های این نهاد بین‌المللی اقتصادی در کشورمان را «اجرای طرح هدفمندی یارانه‌ها در سال ۱۳۸۹» ذکر می‌کند که «با هدف واقعی‌سازی قیمت حامل‌های انرژی، کاهش بار مالی دولت و توزیع عادلانه‌تر منابع طراحی شد و... برخی نتایج مثبت ازجمله افزایش درآمد خانوارهای کم‌درآمد از محل یارانه نقدی و کاهش مصرف انرژی» را به بار آورد. «اما در ادامه با تداوم پرداخت نقدی بدون تأمین مالی پایدار، رشد نقدینگی و شوک‌های ارزی، نه‌تنها اثربخشی طرح کاهش یافت، بلکه باعث تورم شدید، کسری بودجه ساختاری و بی‌ثباتی اقتصاد کلان شد». طبق تحلیل این خبرگزاری اصولگرا، صندوق بین‌المللی پول «در پوشش یک سازمان تخصصی و بین‌المللی... یکی از ابزارهای خطرناک استکبار جهانی است» (خبرگزاری تسنیم، ۱۳و ۱۴۰۴/۲/۱۵). بر هر خواننده منصفی کاملا مشخص و آشکار است که مقصر شکست قانون خوب هدفمندی یارانه‌ها، نه صندوق بین‌المللی پول یا هر نهاد و شخص دیگر طراحی‌کننده و تصویب‌کننده آن، بلکه حکمرانی اقتصادی و سازوکار اقتصاد سیاسی حاکم بر کشور و «نظریه توطئه» غالب بر ذهنیت سیاست‌گذار بوده است. سازوکاری که به جای اصلاح اقتصادی در جهت خیر عمومی، از دریچه تنگ ایدئولوژیک به مسائل اقتصادی نگریسته و به فکر کسب محبوبیت سیاسی و منفعت گروه‌های خاص بوده و اقتصاد را در پای سیاست ذبح کرده است. روش و منطقی که نه خاص طرح «هدفمندسازی یارانه‌ها» بلکه شامل حال «سیاست‌های اصل ۴۴»، «شش برنامه توسعه اقتصادی و اجتماعی»، «چشم‌انداز ۱۴۰۴» و تقریبا به درجاتی تمامی برنامه‌ها و قوانین اقتصادی شده و همین امروزه روز نیز جاری است. چنان‌که در قضایای اخیر مذاکرات ایران و آمریکا و رفت و برگشت قیمت دلار که ریشه در «انتظارات تورمی» جامعه دارد، باز سروکله «نظریه توطئه» پیدا می‌شود که با نقل سخنی از رئیس بانک مرکزی در چند ماه قبل که مدعی بود «یک کانال تلگرامی که سرور آن در آمریکا ثبت شده، ساعت ۹ صبح هر روز برای دلار نرخ تعیین می‌کند و همه صرافی‌ها نیز از روی آن برای دلار نرخ می‌گذارند»، فرمان برخورد صادر می‌شود: «اگر با آن تعداد از صرافی‌هایی که دستورالعمل صادرشده از سوی فلان کانال تلگرامی آمریکا را به اجرا درمی‌آورند برخورد سخت و پشیمان‌کننده صورت پذیرد، کانال آمریکایی مورد اشاره زمینه‌ای برای اخلال در اقتصاد کشورمان نخواهد داشت» (کیهان، ۱۴۰۴/۲/۱۴). تحلیلی که در رسانه اصولگرای دیگر تکرار می‌شود و نوسان قیمت دلار، طلا و ملک را کار کسانی می‌داند که «پیام به حکمرانان سیاست خارجی می‌دهند تا تن به مذاکرات بدهند» (سایت الف، ۱۴۰۴/۲/۱۰).

وقتی به جای تحلیل علمی و منطقی یک پدیده اقتصادی، یعنی کاهش و افزایش نرخ ارز و تأثیر مؤلفه‌هایی همچون تنش‌های سیاسی و ریسک‌های اقتصادی، کسری‌های چندصد هزار میلیارد تومانی بودجه و ۱۰ هزار هزار میلیارد تومان نقدینگی و کسری ۱۵ میلیارد دلاری تجارت خارجی و... فلان کانال تلگرامی و فلان دکه صرافی مقصر نوسانات ارزی قلمداد می‌شوند، آیا نیازی به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و... با هر درجه از خباثت برای نابودی اقتصادی کشور وجود دارد؟!

عارضه‌ای که متأسفانه نه در قالب یک یادداشت روزنامه‌ای یا تحلیل یک خبرگزاری، بلکه تبدیل به رویه اجرائی برای بهبود وضعیت اقتصادی می‌شود. چنان‌که مثلا در یک پیامک که اخیرا از سوی سازمان بازرسی کل کشور برای شهروندان ارسال شده، چنین آمده است: «هر شهروند یک ناظر/ هرگونه مانع‌تراشی، تخلفات اداری و ترک فعل مسئولین دستگاه‌های اجرائی در مسیر سرمایه‌گذاری مشروع و تولید را به سازمان بازرسی کل کشور اعلام نمایید». درواقع معضل مزمن و کلانی را که در ربط با ضعف حقوق مالکیت، ثبات مؤلفه‌های اقتصاد کلان، دولت بزرگ و ناکارآمد، تعرفه‌های ناموزون، فضای غیررقابتی و انحصاری و نامناسب کسب‌وکار، سرکوب قیمت‌ها و... است و در قالب الگوی خودکفایی و جایگزینی واردات طی دهه‌ها مشروعیت یافته و کشورمان را در میان ۱۰ اقتصاد بسته جهان (۱۶۹ در بین ۱۷۶ کشور) با حدود ۱.۵ تا دو میلیارد دلار جذب سرمایه خارجی قرار داده، به اطلاع‌رسانی شهروندان از تخلف فلان مدیر و مسئول دولتی تنزل می‌دهد!

ادامه در صفحه ۵

یادداشت

فروپاشی خاموش

چرا نجات صنعت سلامت فوریت ملی است؟

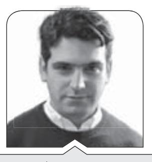

مسیح بهار
مدیرعامل انجمن سرطان‌های ارثی-فامیلی

صنعت سلامت ایران در حال احتضار است؛ مرگی خاموش که صدایش در غوغای بحران اقتصادی گم شده. صنعتی که برخلاف صنایع دیگر -انرژی، مسکن، حمل‌ونقل و کشاورزی- که دهه‌ها عقب‌تر از استاندارد جهانی هستند، همواره با خط اول جهانی همگام بوده است. نمونه روشن آن، مدیریت موفق همه‌گیری کووید بود که مدیون همین صنعت و نظام سلامت است. اما امروز، صنعت سلامت ایران با بحرانی بی‌سابقه روبه‌رو است. تورم سالانه بالای ۴۵ درصد و افزایش ۵۷۸ درصد قیمت تجهیزات پزشکی به دنبال حذف ناگهانی یارانه‌ها (تغییر نرخ ارز تأمین تجهیزات پزشکی و دارو از ۴۲ هزار ریال به ۲۸۵ هزار تا یک میلیون ریال برای برخی اقلام مصرفی) همراه با رشد ناکافی تعرفه‌های خدمات درمانی (فقط ۴۶ درصد)، این صنعت حیاتی را تا مرز فروپاشی پیش برده است. سیاست سرکوب دستمزد پزشکان نیز به‌عنوان عاملی کلیدی در تشدید مهاجرت نیروهای متخصص و تضعیف صنعت سلامت نقش داشته است. نتیجه این بحران، مهاجرت گسترده نیروهای پزشکی، ورشکستگی مراکز خدمات پزشکی و درنهایت، فروپاشی صنعت سلامت است. باید در خاطر داشت اگر راه امن نباشد، اگر آب سالم نباشد، اگر هوا آلوده باشد، اگر ساختمان ایمن ساخته نشود، اگر سموم نباتی سرطان‌زا باشند، همه و همه در نهایت از طرف نظام سلامت مدیریت و کنترل می‌شوند. باوجوداین برخلاف دیگر اصناف، قیمت‌گذاری خدمات سلامتی در انحصار سرسختانه دولت است. اهمیت حیاتی و نقش فراگیر این نظام در امنیت اجتماعی و رفاه عمومی، نیاز فوری به حفظ آن را دوچندان می‌کند. جمعیت ایران نیز به‌سرعت در حال پیرشدن است؛ تا سال ۲۰۲۵ حدود ۹ درصد جمعیت کشور بالای ۶۰ سال خواهند بود و تا ۲۰۵۰ این عدد به ۳۳ درصد یعنی یک‌سوم کشور خواهد رسید.

ادامه در صفحه ۵

گزارش

«شرق» از پالس مخرب فرانسه و نقش پلیس بد اروپا در مذاکرات هسته‌ای گزارش می‌دهد

ساز مخالف در پاریس

مهدی بازرگان: درحالی‌که مذاکرات غیرمستقیم تهران و واشنگتن ذیل توقف موقت در مراحل حساسی قرار دارد، موضع‌گیری‌های اخیر ژان نوئل بارو، وزیر امور خارجه فرانسه و رویکرد کلی اروپا نشان‌دهنده ایفای نقش پلیس بد در این فرایند دیپلماتیک است. اظهارات مسئول سیاست خارجی پاریس که با اتهامات بی‌اساس علیه تهران، تهدید به بازگشت تحریم‌ها و اصرار بر گسترش دامنه مذاکرات به مسائل غیرهسته‌ای همراه بوده، نه‌تنها فضای اعتماد را تضعیف کرده، بلکه به پیچیدگی‌های مذاکرات افزوده است. این پالس مخرب الیزه که در تضاد با حمایت ظاهری از دیپلماسی قرار دارد، همراه با عدم برگزاری نشست پیشنهادی با ایران به دلایل لجستیکی، نشان‌دهنده رویکردی تقابلی است که می‌تواند مذاکرات را به بن‌بست بکشاند. در این میان، گفت‌وگوی اخیر عباس عراقچی، وزیر امور خارجه ایران، با کایا کالاس، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا، نشانه‌ای از تلاش تهران برای حفظ کانال‌های دیپلماتیک است. بااین‌حال، سایه سنگین موضع‌گیری‌های پاریس بر روابط ایران و اروپا سنگینی می‌کند.

اتهامات بی‌اساس و تهدیدات تحریمی

ژان نوئل بارو مشخصا در هفته گذشته با اظهاراتی تحریک‌آمیز، ایران را به «تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای» و «عبور از تمام تعهدات غنی‌سازی اورانیوم» متهم کرده است که به نظر می‌رسد این سلسله اظهارنظرهای ضدایرانی و توالی آن از زبان وزیر امور خارجه فرانسه در مقطع شکننده کنونی، با یک برنامه‌ریزی عمدی در دستور کار پاریس قرار گرفته باشد. بارو در جلسه پرسش و پاسخ اندیشکده شورای آتلانتیک ادعا کرد فرانسه و شهر مارسی «در تیررس موشک‌های ایران» قرار دارند؛ اتهامی که بدون ارائه شواهد معتبر، به تشدید فضای تقابلی دامن می‌زند. این اظهارات که ایران را تهدیدی مستقیم برای امنیت اروپا جلوه می‌دهند، با واکنش قاطع سخنگوی وزارت خارجه ایران، مواجه شد. اسماعیل بقایی این ادعاها را «کاملا پوچ و بی‌اساس» خواند و هشدار داد که چنین موضع‌گیری‌هایی می‌تواند نقش فرانسه را از انتقادی به «اخلال‌گرانه» تغییر دهد که به اعتبار پاریس در اروپا و جهان آسیب خواهد رساند.

سکان‌دار سیاست خارجی فرانسه همچنین تهدید کرد که در صورت عدم تضمین منافع امنیتی اروپا، تمام تحریم‌های برداشته‌شده طی یک دهه گذشته، با فعال‌کردن مکانیسم ماشه بازخواهند گشت. به گفته بارو، این تحریم‌ها دسترسی ایران به فناوری، سرمایه‌گذاری و بازارهای اروپا را قطع خواهد کرد که «پیامدهای ویرانگری» برای اقتصاد آن خواهد داشت. این تهدیدها، به‌ویژه با اشاره به انقضای برجام در پاییز ۲۰۲۵، فشار غیرسازنده‌ای بر مذاکرات وارد می‌کند. البته بقایی در نشست خبری دیروز (دوشنبه) خود، این تهدیدها را «چانه‌زنی بیرون از اتاق مذاکرات» توصیف و تأکید کرد که ایران آنها را «به‌هیچ‌عنوان» نمی‌پذیرد. این رویکرد تقابلی پاریس که با اتهامات بی‌اساس و تهدیدهای تحریمی همراه است، نشان‌دهنده تلاش برای ایفای نقش پلیس بد است که به‌جای تسهیل دیپلماسی، مذاکرات را به سمت تنش سوق می‌دهد.

برگزارنشدن نشست پیشنهادی با کشورهای اروپایی(E3) در روز جمعه که به گفته بارو به دلیل لغو نشست سطح بالای ایران و آمریکا به تعویق افتاد نیز به این فضای تقابلی دامن زده است. بقایی تأکید کرد که این عدم برگزاری به دلایل لجستیکی بوده و «پیام خاصی» نداشته است. اما اظهارات وزیر خارجه فرانسه مبنی بر بی‌موضوعیت نشست فنی در نبود مذاکرات آمریکا - ایران، مؤید تمایل پاریس به همسویی کامل با واشنگتن و تشدید فشار بر تهران است. این رویکرد که با حمایت ظاهری از دیپلماسی همراه شده، در عمل به عنوان مانعی برای پیشرفت مذاکرات عمل می‌کند.

اصرار بر شروط غیرواقعی و گسترش دامنه مذاکرات

یکی از بارزترین جنبه‌های پالس مخرب پاریس، اصرار بارو بر گنجاندن «مؤلفه‌های موشکی و فعالیت‌های منطقه‌ای ایران» در هر توافق احتمالی میان تهران و غرب است. مسئول سیاست خارجی فرانسه در شورای آتلانتیک اعلام کرد پاریس از ماه‌ها پیش با مارکو روبیو، وزیر خارجه آمریکا، درباره محتوای توافق و زمان‌بندی آن هماهنگ بوده و «تصویر روشنی» از یک «توافق قوی و محافظت‌کننده» دارد که باید این مسائل را دربر بگیرد. بارو مدعی شد این محتوا «رایگان» در اختیار مذاکره‌کنندگان آمریکایی قرار گرفته است؛ اظهاراتی که به نظر می‌رسد تلاشی برای تحمیل شروط غیرواقعی پاریس بر روند گفت‌وگوها باشد.

این اصرار بارو بر گسترش دامنه مذاکرات که فراتر از موضوع هسته‌ای و رفع تحریم‌هاست، با واکنش صریح ایران مواجه شد. بقایی در نشست خبری دیروز (دوشنبه) خود، این درخواست را «عجیب» خواند و تأکید کرد که موضوع مذاکرات «محدود و منحصر به موضوع هسته‌ای و رفع تحریم‌ها» خواهد بود. او افزود که طرح چنین موضوعاتی از سوی فرانسه ممکن است به منظور «چانه‌زنی بیرون از اتاق مذاکرات» باشد، اما برای ایران «به‌هیچ‌عنوان قابل پذیرش نیست». ایران بارها اعلام کرده که برنامه موشکی‌اش دفاعی و غیرقابل مذاکره است و فعالیت‌های منطقه‌ای‌اش به امنیت ملی و همکاری با متحدانش مربوط می‌شود. طرح شروط غیرواقعی از سوی پاریس، به‌ویژه در شرایطی که مذاکرات تهران - واشنگتن در مراحل فنی و پیچیده قرار دارد، می‌تواند به عنوان مانعی جدی برای پیشرفت دیپلماتیک عمل کند.

این رویکرد فرانسه که با هماهنگی ادعایی با آمریکا همراه است، نشان‌دهنده تلاش برای ایفای نقش پلیس بد در مذاکرات است. درحالی‌که واشنگتن مذاکرات غیرمستقیم را با میانجیگری عمان پیش می‌برد، پاریس با طرح شروط غیرهسته‌ای و تهدیدهای تحریمی، فشار مضاعفی بر ایران وارد می‌کند. این نقش پلیس بد که به نظر می‌رسد با هدف تضعیف موقعیت ایران در مذاکرات طراحی شده است، نه‌تنها اعتماد تهران به اروپا را کاهش می‌دهد، بلکه می‌تواند مذاکرات را به بن‌بست بکشاند.

تناقض در دیپلماسی و روابط متزلزل ایران - اروپا

بارو در سخنان یک هفته اخیر خود بارها بر حمایت فرانسه از مذاکرات هسته‌ای میان ایران و آمریکا تأکید کرده و گفته است: «ما از گفت‌وگوهایی که ایالات متحده با ایران شروع کرده، حمایت و آن را تشویق می‌کنیم». وزیر خارجه فرانسه همچنین اذعان کرده که «هیچ راه‌حل نظامی‌ای برای مسئله هسته‌ای ایران وجود ندارد» و هرگونه اقدام نظامی، «هزینه‌های بسیار بزرگی» خواهد داشت. این اظهارات، در نگاه اول، مبین نیل الیزه به دیپلماسی در قبال تهران است. بااین‌حال، اتهامات علیه ایران، تهدید به تحریم و اصرار بر شروط غیرهسته‌ای، این حمایت را به رویکردی مشروط و غیرصادقانه تبدیل کرده است. در میانه مواضع غیرسازنده بارو، گفت‌وگوی اخیر عباس عراقچی با کایا کالاس، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا که به گفته لارنس نورمن، خبرنگار وال‌استریت‌ژورنال، اولین تماس میان این دو مقام بود، مبین نوعی تلاش ایران برای حفظ کانال‌های دیپلماتیک با اروپاست. کالاس در این گفت‌وگو بر «تنش‌زدایی منطقه‌ای»، «حمایت از دیپلماسی هسته‌ای» و توقف ادعایی حمایت ایران از روسیه در اوکراین تأکید و نگرانی‌هایی درباره شهروندان اروپایی بازداشت‌شده و حقوق بشر مطرح کرد.

«شرق» از سفر عراقچی به پاکستان و تلاش برای میانجیگری پیچیده میان اسلام‌آباد و دهلی‌نو گزارش می‌دهد

تهران و معمای چندضلعی صلح در شبه‌قاره

مالک مصدق: برخلاف اخبار اولیه که از سفر روز دوشنبه عباس عراقچی به پاکستان گفته بودند، وزیر امور خارجه شامگاه یکشنبه، در رأس هیئتی وارد اسلام‌آباد شد تا با مقامات ارشد پاکستانی دیدار کند و درباره مسائل دوجانبه، تحولات منطقه‌ای و به‌ویژه تنش‌های اخیر میان دهلی‌نو و اسلام‌آباد رایزنی کند. این سفر که در بحبوحه افزایش تنش‌ها پس از حمله تروریستی دوم اردیبهشت (۲۲ آوریل) در منطقه پهلگام کشمیر رخ داد، بخشی از تلاش‌های دیپلماتیک ایران برای میانجیگری میان دو کشور هند و پاکستان است. حمله‌ای که به کشته‌شدن ۲۶ نفر منجر شد و گروه لشکر طیبه مسئولیت آن را بر عهده گرفت، روابط هند و پاکستان را به پایین‌ترین سطح در سال‌های اخیر رسانده است. عراقچی، با تأکید بر روابط برادرانه ایران با هر دو کشور، به‌ویژه پاکستان به عنوان همسایه و متحد نزدیک، در این سفر سه هدف اصلی را دنبال کرد: بررسی وضعیت تنش‌های هند و پاکستان، اطلاع‌رسانی درباره مذاکرات هسته‌ای ایران و آمریکا و تقویت روابط دوجانبه با پاکستان.

استقبال گرم و رایزنی‌های فشرده در اسلام‌آباد

عراقچی شامگاه یکشنبه در بدو ورود به اسلام‌آباد مورد استقبال رضا امیری‌مقدم، سفیر ایران در پاکستان و مقامات وزارت امور خارجه این کشور قرار گرفت. روز دوشنبه، او در دیدار رسمی با محمد اسحاق‌دار، همتای پاکستانی خود، به بحث درباره موضوعات دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی پرداخت. وزارت امور خارجه پاکستان در بیانیه‌ای اعلام کرد که دو طرف بر تعهد به روابط قوی ایران و پاکستان تأکید کرده و توافق کردند همکاری‌ها در حوزه‌های تجاری، انرژی و اتصالات منطقه‌ای را گسترش دهند. اسحاق‌دار و عراقچی همچنین درباره تحولات جنوب آسیا، به‌ویژه تنش‌های اخیر میان پاکستان و هند، تبادل نظر و بر حل‌وفصل مسائل از طریق دیپلماسی و مذاکره تأکید کردند. این دیدار نشان‌دهنده عمق روابط استراتژیک تهران و اسلام‌آباد و اراده مشترک برای تقویت صلح منطقه‌ای بود. عراقچی در جمع خبرنگاران در اسلام‌آباد اهداف سفر خود را تشریح و تصریح کرد: «سفر من به پاکستان سه هدف اصلی دارد: بررسی آخرین وضعیت منطقه و آنچه بین هند و پاکستان جریان دارد، توجیه دوستانمان درباره مذاکرات ایران و آمریکا و مرور روابط دوجانبه با پاکستان». مسئول دیپلماسی کشورمان با اشاره به روابط دوستانه ایران با هر دو کشور هند و پاکستان، تأکید کرد: «پاکستان کشور همسایه و برادر ماست و من علاقه‌مند بودم پیش از سفر به هند، مواضع دوستانمان در پاکستان را نیز بدانم». این اظهارات نشان‌دهنده رویکرد بی‌طرفانه ایران در میانجیگری و تلاش برای ایجاد گفت‌وگو میان دو طرف است. عراقچی همچنین قرار است با آصف‌علی زرداری، رئیس‌جمهور و شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، دیدار کند تا رایزنی‌های میانجیگرانه خود را در بالاترین سطح از مقامات پاکستانی به انجام برساند.

گامی برای کاهش تنش‌های جنوب آسیا

حمله تروریستی پهلگام که هند آن را به «پیوندهای فرامرزی» با پاکستان نسبت داد و اسلام‌آباد این اتهام را رد کرد، پیامدهای سنگینی برای روابط دو کشور داشته است. هند اقداماتی نظیر لغو توافق‌نامه آب‌های سند، کاهش کارکنان دیپلماتیک دو کشور و بستن تنها گذرگاه مرزی فعال را اجرا کرد، درحالی‌که پاکستان با بستن حریم هوایی خود به روی هواپیماهای هندی و توقف تجارت دوجانبه پاسخ داد. در این میان، عراقچی با پیشنهاد میانجیگری، تلاش کرد فضایی برای گفت‌وگو ایجاد کند. او روز دوشنبه در اسلام‌آباد خواستار خویشتن‌داری طرفین شد و عنوان کرد: «ما به عنوان کشوری با روابط دیرینه با هند و پاکستان، از هیچ تلاشی برای کاهش تنش فروگذار نخواهیم کرد».

اسماعیل بقایی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، نیز در نشست خبری روز دوشنبه خود اظهار کرد: «ایران به دلیل پیوندهای عمیق تاریخی و منافع متقابل با هر دو کشور، خواستار تنش‌زدایی است». این موضع با استقبال پاکستان مواجه شد، اما هند تاکنون واکنشی رسمی به پیشنهاد میانجیگری نشان نداده و بر عدم پذیرش میانجیگری طرف ثالث در مسائل کشمیر تأکید کرده است. با این حال، سفر عراقچی به دهلی‌نو در روز پنجشنبه برای شرکت در کمیسیون مشترک ایران و هند، فرصتی برای طرح این موضوع با مقامات هندی، از جمله سوبرامانیام جایشانکار، وزیر امور خارجه هند، فراهم می‌کند. عراقچی با حفظ موضع بی‌طرفانه، تلاش دارد با استناد به روابط فرهنگی و تاریخی مشترک، دو طرف را به گفت‌وگو ترغیب کند.

تلاش‌های دیپلماتیک دیگر کشورها در میانه سفر عراقچی

در میانه سفر عراقچی به پاکستان، شاهد تحرکات دیپلماتیک میانجیگرانه دیگر کشورها نیز هستیم که نشان‌دهنده نگرانی جهانی از تشدید تنش‌ها در جنوب آسیاست. چین، به عنوان متحد نزدیک پاکستان، حمایت خود را از اسلام‌آباد در برابر اتهامات هند بازگو کرد. در دیدار جیانگ زایدونگ، سفیر چین، با رئیس‌جمهور پاکستان، آصف علی زرداری، پکن بر حمایت از مواضع پاکستان تأکید کرد. این موضع‌گیری در حالی است که چین به دلیل روابط اقتصادی گسترده با هند، از تشدید تنش‌ها در منطقه نگران است و خواستار خویشتن‌داری طرفین شده است. مالزی نیز به طور فعال وارد عرصه میانجیگری شده است. انور ابراهیم، نخست‌وزیر مالزی، روز یکشنبه در تماس تلفنی با شهباز شریف اعلام کرد که کشورش آماده ایفای نقش میانجی برای کاهش تنش‌ها میان اسلام‌آباد و دهلی‌نو است. ابراهیم در پیامی در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «مالزی به دلیل روابط نزدیک با هر دو کشور، در موضع حمایت از صلح و ثبات منطقه‌ای قرار دارد و آماده ایفای نقشی سازنده است». او همچنین بر لزوم تحقیقات شفاف درباره حمله پهلگام تأکید کرد که نشان‌دهنده تلاش مالزی برای ایجاد اعتماد میان طرفین است. روسیه نیز به جمع کشورهای میانجی پیوسته است. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، در تماس تلفنی با نارندرا مودی، نخست‌وزیر هند، بر مبارزه بی‌امان با تروریسم و اهمیت گفت‌وگو برای حل اختلافات تأکید کرد. کرملین اعلام کرد که پوتین دعوت مودی برای سفر به دهلی‌نو در سال ۲۰۲۵ را پذیرفته و دو طرف بر روابط استراتژیک هند و روسیه تأکید کرده‌اند. این تماس در حالی انجام شد که هند اقدامات نظامی و دیپلماتیک خود را علیه پاکستان تشدید کرده بود و نشان‌دهنده تلاش مسکو برای جلوگیری از درگیری نظامی در منطقه است.

این تحرکات دیپلماتیک، از حمایت چین از پاکستان تا پیشنهاد میانجیگری مالزی و رایزنی‌های روسیه با هند، مکمل تلاش‌های ایران برای کاهش تنش‌ها هستند. با این حال، موفقیت این تلاش‌ها به پذیرش گفت‌وگو از سوی هند و پاکستان و اجتناب از اقدامات یک‌جانبه بستگی دارد. نگرانی مشترک این کشورها، پیامدهای جهانی یک درگیری احتمالی میان دو قدرت هسته‌ای است که می‌تواند ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی را به خطر اندازد.

اهمیت دیپلماسی فعال ایران و چالش‌های پیش‌رو

سفر عراقچی به پاکستان و پیشنهاد میانجیگری ایران در تنش‌های هند و پاکستان، نشان‌دهنده دیپلماسی فعال تهران در منطقه است. ایران با تکیه بر روابط تاریخی و موقعیت استراتژیک خود، تلاش دارد نقشی سازنده در کاهش تنش‌های جنوب آسیا ایفا کند. روابط نزدیک ایران با پاکستان، به عنوان همسایه و متحد و پیوندهای اقتصادی و فرهنگی با هند، تهران را در موقعیتی منحصربه‌فرد برای میانجیگری قرار داده است. دیدارهای عراقچی با مقامات ارشد پاکستانی و برنامه‌ریزی برای گفت‌وگو با همتای هندی در دهلی‌نو، نشان‌دهنده عزم ایران برای ایجاد پل‌های ارتباطی میان دو طرف است. با این حال، چالش‌های متعددی پیش‌روی این تلاش‌ها قرار دارد. هند تاکنون تمایلی به پذیرش میانجیگری طرف ثالث، به‌ویژه در موضوع کشمیر، نشان نداده و اقدامات تنبیهی خود علیه پاکستان را تشدید کرده است. از سوی دیگر، پاکستان با استقبال از پیشنهادهای میانجیگری، خواستار تحقیقات بین‌المللی درباره حمله پهلگام است که با مخالفت هند مواجه شده. علاوه بر این، رقابت‌های ژئوپلیتیکی و دخالت قدرت‌های جهانی، مانند حمایت آمریکا از هند و نزدیکی چین به پاکستان، می‌تواند تلاش‌های دیپلماتیک منطقه‌ای را پیچیده کند. موفقیت میانجیگری ایران به توانایی تهران در حفظ بی‌طرفی، جلب اعتماد هر دو طرف و همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای مانند مالزی و روسیه بستگی دارد. بنابراین باید اذعان کرد که شاهد یک معمای چندضلعی صلح در شبه‌قاره هستیم. در این بین عراقچی با تأکید بر خویشتن‌داری و دیپلماسی، گامی مهم در این مسیر برداشته است، اما مسیر پیش‌رو نیازمند صبر و هماهنگی گسترده‌تر است. در نهایت، صلح در جنوب آسیا نه‌تنها به نفع هند و پاکستان، بلکه به سود کل منطقه و جهان است و ایران می‌تواند با تداوم دیپلماسی فعال خود، نقشی کلیدی در این فرایند ایفا کند.

ترامپ مسیر شخصی خود در سیاست خارجی را تقویت می‌کند

حذف جنگ‌طلبان و نادیده‌گرفتن نهادها

داوود حشمتی: برکناری مایکل والتز، مشاور امنیت ملی آمریکا، از سوی دونالد ترامپ را می‌توان فراتر از یک جابه‌جایی ساده در دولت او ارزیابی کرد؛ این تحول نه‌تنها حاکی از تضعیف تدریجی نقش نهادهای سنتی در کاخ سفید است، بلکه نمایانگر بازگشت به الگوی آشنای ترامپ در کنارزدن چهره‌های ساختارمند و تقویت مسیر تصمیم‌گیری شخصی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا است.

۱. حذف یک جنگ‌طلب؛ سیگنال سیاسی معنادار

مایکل والتز یکی از چهره‌های شاخص و مدافع مداخله نظامی در دولت ترامپ بود؛ فردی که از همان ابتدای حضورش در شورای امنیت ملی، نگاه تهاجمی به پرونده‌هایی همچون ایران و روسیه داشت. براساس گزارش اخیر وال‌استریت‌ژورنال که روز شنبه ۱۳ اردیبهشت منتشر شد، یکی از دلایل اصلی نارضایتی ترامپ از والتز، همکاری‌های فشرده او با بنیامین نتانیاهو درباره گزینه نظامی علیه ایران بود؛ امری که با دیدگاه محتاطانه‌تر ترامپ در این زمینه در تضاد قرار گرفت.

حذف چنین چهره‌ای می‌تواند پیامی روشن برای متحدان بین‌المللی آمریکا -به‌ویژه اسرائیل- داشته باشد؛ ترامپ دیگر تمایلی به بازی در زمین جنگ‌طلبان ندارد، مگر آنکه خود شخصا دستور بازی را بنویسد.

۲. ترامپ و بی‌اعتمادی عمیق به نهادها

ترامپ بارها ثابت کرده است نگاهش به ساختارهای نهادی سنتی -از شورای امنیت ملی گرفته تا وزارت خارجه- ابزاری و گذراست. او به‌جای تکیه بر پروسه‌های دیپلماتیک یا تحلیل‌های پیچیده نهادهای رسمی، ترجیح می‌دهد با وفاداران شخصی، شبکه‌ای موازی از تصمیم‌سازی را هدایت کند. همان‌طور که وال‌استریت‌ژورنال گزارش داده، برخی از مقامات فعلی کاخ سفید به‌صراحت این سؤال را مطرح کرده‌اند آیا رئیس‌جمهور اصولا به یک شورای امنیت ملی سنتی نیاز دارد یا نه؟ آنها می‌گویند ساختار کلاسیک این شورا، با حضور کارشناسان سیاسی ارشد، برای فردی همچون ترامپ که «خود را بهترین مشاور خود می‌داند و به خرد متعارف در امور جهانی بی‌اعتماد است»، اساسا کارآمد نیست. در همین راستا، وال‌استریت‌ژورنال اضافه می‌کند: «مشاوران امنیت ملی سنتی تضمین می‌کنند دستگاه پیچیده سیاست‌گذاری خارجی کشور در یک جهت حرکت می‌کند. اکنون انتظار می‌رود آنها بر خواسته‌های ترامپ تمرکز کنند». این جمله به‌خوبی نشان می‌دهد در ساختار تازه‌ای که ترامپ در حال شکل‌دادن به آن است، نهادها دیگر نه برای سیاست‌گذاری مستقل، بلکه فقط برای اجرای دستورات فردی او فعال خواهند بود. این همان نقطه‌ضعفی است که می‌تواند در بلندمدت، سیاست خارجی آمریکا را از یکپارچگی راهبردی محروم کند.

۳. ماجرای بولتون؛ الگویی تکرارشونده

این روند در سیاست داخلی ترامپ مسبوق به سابقه است. ترامپ در دور قبلی ریاست‌جمهوری خود نیز با جان بولتون درگیر بود و این درگیری در نهایت منجر به آن شد که در دور دوم ریاست‌جمهوری و در نخستین اقدامات، محافظت از جان بولتون را پایان دهد. بولتون نیز مانند والتز طرفدار سیاست‌های تهاجمی و نظامی بود. او از مهم‌ترین نمادهای تفکر مداخله‌گرایانه و فشار حداکثری علیه ایران بود و در مقطعی حتی همراه با جریان منافقین و سلطنت‌طلب‌ها، وعده جشن‌گرفتن در تهران در سالگرد ۴۰سالگی انقلاب را داده بود. در نهایت، بولتون نیز به دلیل اختلاف‌نظرهای عمیق با ترامپ بر سر موضوعاتی مانند ایران، افغانستان و کره شمالی، کنار گذاشته شد. ترامپ بعدها در مصاحبه‌ها و حتی کتاب خاطراتش به‌صراحت گفت «بولتون می‌خواست همه جا جنگ راه بیندازد» و «فقط به دنبال بمباران بود». تقابل ترامپ و بولتون حتی بعد از ترک کاخ سفید نیز ادامه یافت و بولتون کتابی منتشر کرد که افشاگری‌هایی جنجالی درباره رفتارهای ترامپ داشت. حالا به نظر می‌رسد والتز، در نسخه‌ای تلطیف‌شده‌تر، همان مسیر بولتون را پیموده است. بااین‌حال، هر دو مورد نشان‌دهنده این است که ترامپ خواهان آن است که سیاست خارجی را به صورت شخصی و فردی، با نظرات خودش اداره کند.

۴. ویتکاف و فرصت تازه برای دیپلماسی ترامپی

حذف والتز و کاهش وزن شورای امنیت ملی می‌تواند پیامدهای عملی مهمی نیز داشته باشد. به این معنا که این برکناری در ادامه روندی رخ داد که در آن ترامپ بی‌اعتمادی‌اش به نهادهای کلاسیک سیاست‌گذاری را بیش از گذشته علنی کرده است. مقامات کاخ سفید می‌گویند اکنون به‌جای ساختار سنتی شورای امنیت ملی، باید به دنبال مدلی بود که صرفا بر «خواسته‌های ترامپ» تمرکز کند. بر همین اساس، برخی در دولت می‌پرسند اصولا آیا ترامپ نیازی به یک شورای امنیت ملی سنتی دارد؟ در نگاه آنان، شخص رئیس‌جمهور بهترین مشاور خود است و نهادهای تحلیلگر صرفا در حد اجرائیات باقی خواهند ماند. درعین‌حال، وقتی قدرت نهادهای سنتی مشورت‌دهنده و تصمیم‌ساز در اطراف ترامپ کمتر شود، این مشاوران شخصی و نزدیک ترامپ هستند که دست برتر را پیدا می‌کنند؛ کسانی نظیر استیو ویتکاف که پرونده مذاکره با ایران و روسیه و اوکراین را دنبال می‌کند. بنابراین برخی معتقدند حذف این نهاد سنتی تصمیم‌ساز در داخل کاخ سفید، می‌تواند دست استیو ویتکاف -معتمد نزدیک ترامپ- را در هدایت مذاکرات پشت پرده بازتر کند. ویتکاف که از دوستان قدیمی ترامپ است، در ماه‌های اخیر نقش فعالی در پیگیری تماس‌های غیررسمی با ایران و روسیه داشته و به عنوان یکی از مجریان سیاست خارجی «شخصی‌سازی‌شده» ترامپ شناخته می‌شود. در غیاب مخالفت چهره‌هایی مانند والتز، احتمالا مسیر برای پیشبرد دیپلماسی پنهان، مذاکرات غیرسنتی و کانال‌های غیررسمی بازتر خواهد بود؛ سبکی که ترامپ آن را مؤثرتر از بوروکراسی دیپلماتیک سنتی می‌داند.

نشانه‌ای از بازسازی ساختار شخصی قدرت

بنابراین، کنارگذاشتن والتز نه‌تنها حذف یک فرد جنگ‌طلب است، بلکه به معنای تأیید نهایی بر بازگشت به الگوی حکمرانی ترامپ است؛ الگویی که در آن، وفاداری شخصی جای تخصص و شبکه غیررسمی جای نهادهای ساختاریافته را می‌گیرد. از این زاویه، این جابه‌جایی به‌مراتب مهم‌تر از یک تغییر شغلی ساده است؛ این آغاز دوره‌ای است که ترامپ در آن هرچه بیشتر به «خودش» متکی خواهد بود.

خبر

پزشکیان در اجلاسیه مجلس ششم خبرگان رهبری:

هیچ اولویتی بالاتر از وحدت در داخل و در بین کشورهای اسلامی نیست

پزشکیان گفت: هیچ اولویتی بالاتر از وحدت و انسجام در داخل کشور و در بین کشورهای اسلامی نیست. به گزارش ایسنا، مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهور کشورمان، در سومین اجلاسیه رسمی مجلس ششم خبرگان رهبری، با تأکید بر ضرورت حفظ وحدت و انسجام در داخل کشور و میان مسلمانان، گفت: اگر وحدت داشته باشیم، قادریم تمام مشکلات را حل کنیم. او با بیان اینکه هر عملی که این انسجام را برهم بزند باید از آن پرهیز شود، افزود: هدایت باید به‌گونه‌ای باشد که به اصلاح بینجامد، نه تقابل.

رئیس‌جمهور گفت: مردمی که در این مملکت زندگی می‌کنند، مستقل از قومیت، جنسیت، باور و اعتقاد، حق دارند حاکمیت با آنها براساس حق و عدالت برخورد کند.

رئیس‌جمهور با اشاره به تبعیض‌های موجود گفت: در آموزش، بهداشت، شغل و زندگی بین کسی که پول دارد و کسی که ندارد، بین کسی که رابطه دارد و کسی که ندارد، تفاوت وجود دارد. این برخوردها براساس حق نیست.

پزشکیان خاطرنشان کرد: مردم با عمل ما قضاوت می‌کنند که راست می‌گوییم یا دروغ. باید رقابت در خدمت و اصلاح ایجاد کنیم، نه در اختلاف و دعوا. اگر بستری ایجاد کنیم که در کارهای خیر و خدمت از هم پیشی بگیریم، آن‌وقت می‌توانیم مملکت را درست کنیم.

پیشخوان
Pishkhan.com

رئیس قوه قضائیه:

۲ نفر درباره انفجار بندر شهید رجایی بازداشت شده‌اند

رئیس قوه قضائیه با اشاره به انفجار در بندر شهید رجایی گفت: در این خصوص فرایند تحقیقات از افرادی صورت گرفته است و تاکنون دو نفر بازداشت شده‌اند. به گزارش مرکز رسانه قوه قضائیه، حجت‌الاسلام محسنی‌اژه‌ای دیروز طی سخنانی در نشست شورای عالی قوه قضائیه، ضمن تبریک دهه کرامت و ولادت امام رضا(ع) اظهار کرد: در روایتی از امام رضا(ع) آمده است که «مَن فَرَّجَ عَن مُؤمِنٍ، فَرَّجَ اللّهُ عَن قَلبِهِ یَومَ القِیامَهِ»؛ یعنی هرکس اندوه مؤمنی را بزداید، خداوند در روز قیامت، غم از دلش می‌زداید. بر همین اساس، طبق دستورات و سفارشات ائمه هدی، ما کارگزاران نظام باید تمام تلاش خود را معطوف به گره‌گشایی از امور مردم کنیم و برای رفع نیازها و مشکلات مردم، شب و روز نشناسیم. رئیس قوه قضائیه با تسلیت مجدد به خانواده جان‌باختگان حادثه بندر شهید رجایی، گفت: با کمک و همدلی مردم و حضور و ممارست امدادگران، نیروها و مسئولان از قوای مختلف، اقدامات لازم برای تمشیت امور در بندر شهید رجایی پس از حادثه رخ‌داده، تا آنجا که میسر و مقدور بود در سریع‌ترین زمان ممکن انجام شد. دادستانی کل و مقامات قضائی استان هرمزگان نیز به صورت مستمر و مجدانه در قبال این موضوع کار کردند. در این خصوص، فرایند تحقیقات از افرادی صورت گرفته است و تاکنون دو نفر بازداشت شده‌اند. پزشکی قانونی نیز برای شناسایی اجساد جان‌باختگان، تلاش مطلوبی داشت، بر همین اساس، دیه تعداد قابل توجهی از جانباختگان پرداخت شده است. همچنین حدود دو هزار و ۶۰۰ خودروی خسارت‌دیده در این حادثه، یا خسارت دریافت کرده‌اند یا ترتیبات این امر در قبال آنها در شُرف اجراست. همچنین فرایند تعیین و جبران خسارت واردشده به محموله‌های خسارت‌دیده در بندر شهید رجایی نیز آغاز شده است. به هر ترتیب، تأکید مؤکد و مجدد من خطاب به مقامات قضائی ذی‌صلاح آن است که در تعقیب، شناسایی، دستگیری و محاکمه عناصری که در حادثه مزبور، قصور یا تقصیر داشتند، نهایت دقت، جدیت و سرعت را به خرج دهند و وفق قانون و پس از احراز انتساب قصور، تقصیر یا اقدام مجرمانه محتمل، اقدامات و تدابیر مقتضی را ترتیب دهند.

پیشخوان Pishkhan.com

تداوم دیپلماسی در سایه توقف گفت‌وگوها؛ تهران منتظر زمان جدید از سوی عمان

پایداری بر مدار مذاکره

وحیده کریمی: با وجود توقف موقت در مسیر گفت‌وگوهای غیرمستقیم میان تهران و واشنگتن، دستگاه دیپلماسی ایران نشانه‌ای از عقب‌نشینی بروز نداده و همچنان خود را متعهد به تداوم مسیر دیپلماتیک می‌داند. درحالی‌که ناظران، تعویق دور چهارم مذاکرات را ناشی از اختلافات پنهان و فشارهای متقابل ارزیابی می‌کنند، سخنگوی وزارت خارجه از انتظار تهران برای اعلام زمان جدید از سوی عمان خبر داده است. دراین‌میان سفر پیش‌روی عباس عراقچی به دهلی‌نو برای شرکت در نشست کمیسیون مشترک ایران و هند می‌تواند حامل پیام‌هایی از تداوم فعال‌گرایی منطقه‌ای تهران با تأکید بر نقش میانجیگری ایران میان پاکستان و هند در شرایط بلاتکلیفی مذاکرات باشد. «اسماعیل بقایی» در نشست خبری دیروز خود درباره سفر وزیر خارجه به پاکستان نیز گفت: این سفر در چارچوب رایزنی مستمر و نزدیک ایران با کشورهای همسایه انجام شده است. او افزود: ما روابط نزدیکی با پاکستان داریم و در این سفر مسائل منطقه و همچنین مسائل فلسطین، لبنان، سوریه و تحولات در غرب آسیا مورد رایزنی قرار می‌گیرد.

عراقچی پنجشنبه به هند سفر می‌کند

این دیپلمات ارشد جمهوری اسلامی ایران تصریح کرد: وزیر خارجه امروز در جریان سفر به پاکستان علاوه بر دیدار با همتای پاکستانی خود با نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور پاکستان نیز دیدار خواهد کرد و سفرشان امروز به این کشور خاتمه پیدا می‌کند و در روز پنجشنبه برای شرکت در نشست کمیسیون مشترک ایران و هند، به هند سفر خواهند کرد.

به تبع تعویق مذاکرات غیرمستقیم با آمریکا، رایزنی ایران با اروپا نیز برگزار نشد

سخنگوی وزارت امور خارجه در پاسخ به سؤالی درباره مناسبات ایران با اروپا به‌ویژه درباره موضوع مذاکرات هسته‌ای، گفت: قرار بر این بود که تیم ایران و سه کشور اروپایی در سطح مدیران سیاسی قبل از برگزاری دور چهارم مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا در رم در روز جمعه با یکدیگر رایزنی کنند، ولی به تبع اینکه مذاکرات به تعویق افتاد، هیئت ما نیز به رم سفر نکرد. بقایی گفت: قطعا ما آمادگی برگزاری چنین نشستی را داریم و باید درباره زمان و مکان آن با طرف‌های مقابل به جمع‌بندی برسیم.

ایران پایبندی خود را به ادامه مسیر گفت‌وگو و دیپلماسی در عمل نشان داده است

سخنگوی وزارت خارجه همچنین در پاسخ به سؤالی درباره آینده مذاکرات و اینکه این مذاکرات ادامه پیدا خواهد کرد یا نه، گفت: ایران پایبندی خود را به ادامه مسیر گفت‌وگو و دیپلماسی در عمل نشان داده است و ما با آمادگی در چند دور مذاکرات شرکت کردیم.

او افزود: تعویق گفت‌وگوها بنا به پیشنهاد عمان و تفاهم طرفین بود، به دلایلی که در توییت وزیر خارجه کشورمان و وزیر خارجه عمان مطرح شد. درباره آینده گفت‌وگوها منتظر اعلام نظر عمانی‌ها هستیم، چون ما ارتباط مستقیمی با آمریکا نداریم و عمانی‌ها درباره زمان و مکان گفت‌وگوها هماهنگی می‌کنند و در این زمینه اطلاع‌رسانی می‌شود.

تغییرات در داخل هیئت سیاست‌گذاری آمریکا مربوط به خودشان است

سخنگوی وزارت خارجه همچنین در پاسخ به سؤالی درباره برخی اظهارنظرهای مطرح‌شده مبنی بر اینکه علت تغییر دبیر شورای امنیت ملی آمریکا به خاطر هماهنگی او با نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی علیه ایران بوده است، گفت: تغییرات در داخل هیئت سیاست‌گذاری آمریکا، مربوط به خودشان است و آنچه برای ما ملاک و مشخص است، رفتار و موضع‌گیری رسمی طرف مقابل در میز مذاکره است. این دیپلمات ارشد جمهوری اسلامی ایران خطاب به خبرنگار پرسش‌کننده افزود: ما نیز این مباحث را شنیده‌ایم و همان‌طور که اشاره کردم، آنچه برای ما ملاک و مبنای تصمیم‌سازی است، آن چیزی است که به صورت رسمی از سوی مقام صلاحیت‌دار آمریکایی مطرح می‌شود.

درباره موضوعاتی مانند اعلام زمان و مکان مذاکرات به صورت شفاف عمل کردیم

سخنگوی وزارت خارجه همچنین در پاسخ به سؤال «شرق» مبنی بر اینکه شما در اظهارات‌تان گفتید به تعویق افتادن زمان مذاکرات بنا به پیشنهاد عمان و تفاهم طرفین بوده است، اما سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در یک موضع‌گیری گفته بود که اصلا زمان دور چهارم مذاکرات مشخص نشده بود، گفت: ما درباره موضوعاتی مانند اعلام زمان و مکان مذاکرات به صورت شفاف عمل کردیم و نباید این موضوع بخشی از بازی مذاکراتی باشد. سخنگوی وزارت خارجه افزود: تصمیم‌گیری درباره زمان دور چهارم مذاکرات بنا به پیشنهاد عمان و با هماهنگی دو طرف انجام شد و دو طرف می‌دانستند که در حال توافق در این زمینه هستند و اینکه بعدا چه اتفاقی افتاد، اجازه بدهید که من به موضع رسمی اعلام‌شده از سوی وزارت خارجه عمان و خودمان بسنده کنم.

هرگونه تعرض و ماجراجویی را به شدیدترین وجه پاسخ می‌دهیم

سخنگوی وزارت خارجه درباره تهدیدات مطرح‌شده از سوی نتانیاهو علیه ایران گفت: قطعا جمهوری اسلامی ایران و نیروهای مسلح ما با تمام قوا و با مراقبت کامل هرگونه تعرض و ماجراجویی را به شدیدترین وجه پاسخ می‌دهند و در این زمینه تردیدی وجود ندارد.

صدور پیام‌های متناقض از سوی مقامات آمریکا کمک‌کننده نیست

بقایی همچنین درباره اظهارات روز گذشته ترامپ در زمینه توافق با ایران و اظهارات ضدونقیضی که در این زمینه از سوی مقامات آمریکایی مطرح می‌شود، گفت: صدور این پیام‌های متناقض و ضدونقیض از سوی مقامات آمریکا کمک‌کننده نیست و البته تأثیری در عزم ما بر اصرار بر مواضع اصولی‌مان ندارد. او ادامه داد: همان‌طور که پیش‌ازاین گفته‌ایم، ما آماده ورود و تداوم یک مسیر دیپلماتیک برای حل مسائل مرتبط با موضوع فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای کشورمان و خاتمه‌دادن به تحریم‌ها هستیم و در این زمینه ثابت‌قدم خواهیم بود. اینکه گفته می‌شود خواسته طرف‌های آمریکایی این است که جمهوری اسلامی ایران بمب اتمی نداشته باشد، اگر در این زمینه و در این خواسته صداقت وجود داشته باشد، فکر می‌کنم که خیلی از مسائل حل‌شدنی است، چون ما از قبل اعلام کرده‌ایم و در عمل هم نشان داده‌ایم که به‌هیچ‌عنوان دنبال تسلیحاتی‌سازی برنامه هسته‌ای خودمان نیستیم.

عکس: مرضیه موسوی، ایرنا

سخنگوی وزارت خارجه درباره اتهام‌زنی‌ها به ایران درباره عملیات‌های ارتش یمن گفت: این اتهام‌زنی‌ها در ادامه مفهوم انحرافی است که در سال‌های اخیر ایجاد کرده‌اند و ظاهرا خودشان هم «مفهوم نیابتی» را باورشان شده است.

ایران نه نایبی در منطقه دارد و نه نیازی به نایب دارد

او تأکید کرد: بارها اعلام شده جمهوری اسلامی ایران نه نایبی دارد و نه نیازی به نایب در منطقه دارد. تنها طرفی که در منطقه نایب یک قدرت دیگر است، رژیم صهیونیستی است که متأسفانه منطقه ما را دچار ناامنی و آشوب کرده است. بقایی افزود: مردم یمن بنا بر حس انسانی و همبستگی دینی خود با مردم فلسطین و البته در راستای دفاع از خود در برابر تجاوز مکرر آمریکا، تدابیری را اتخاذ کردند. این، تصمیم مستقل یمن است و همه اتهام‌ها و ادعاهایی که درباره فعالیت‌های یمنی‌ها علیه جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌شود، بی‌اساس بوده و در راستای فرافکنی و تحت‌الشعاع قراردادن مشکل و معضل اصلی منطقه که ادامه نسل‌کشی در غزه و فلسطین است، مطرح می‌شود.

خاک هر کشوری که از آنجا علیه ایران تعرضی شود، به عنوان یک هدف مشروع تلقی خواهد شد

سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران همچنین در پاسخ به سؤالی درباره اظهارات روز گذشته وزیر دفاع در زمینه تهدیدهای آمریکا و اسرائیل علیه ایران و اینکه در صورت حمله به جمهوری اسلامی ایران، پایگاه‌های آمریکا که در کشورهای منطقه مستقر هستند، به عنوان هدف برای ما تلقی می‌شوند و اینکه آیا با توجه به این سخنان، این موضوع به این معناست که این پایگاه‌ها و این کشورهای همسایه هدف مشروع ما برای حمله خواهند بود درصورتی‌که ما مورد حمله قرار بگیریم، گفت: رایزنی‌هایی که در چهار، پنج هفته اخیر متعاقب شروع روند مذاکرات غیرمستقیم انجام شد، اگر همه اینها را کنار هم بگذارید، خواهید دید که سیاست جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر حسن هم‌جواری و دوستی با همه کشورهای همسایه است. اما نکته‌ای که لازم است مد نظر باشد، این است که همه کشورها طبق یک اصل مسلم حقوق بین‌الملل موظف هستند از اجازه‌دادن به هر طرف ثالثی که از قلمرو آنها برای هر نوع اقدام تجاوزکارانه و ایذایی علیه کشورهای دیگر استفاده کنند، ممانعت کنند. او افزود: بنابراین قاعدتا اگر از خاک کشوری علیه جمهوری اسلامی ایران تعرضی شود، آن نقطه طبق حقوق بین‌الملل به عنوان یک هدف مشروع تلقی خواهد شد، اما ما به حفظ روابط دوستانه و نزدیک با همه کشورهای منطقه و همسایگان مصمم هستیم.

عزم ما برای اینکه برنامه هسته‌ای خود را صلح‌آمیز نگه داریم، قبلا اثبات شده است

سخنگوی وزارت خارجه همچنین درباره اظهارات برخی از مقامات آمریکایی درباره اینکه ایران حق ندارد چرخه سوخت داشته باشد و برخی مسائل دیگری که در این زمینه مطرح می‌شود، گفت: بحث بسیار روشن است و نباید آن را پیچیده کرد. ما در عمل، حق خود را اعمال می‌کنیم. موضوعی که به عنوان موضع رسمی جمهوری اسلامی ایران مطرح است، مبتنی بر ماده چهار معاهده عدم اشاعه است. حق کشورهای عضو است که در بطن آن، موضوع چرخه سوخت و غنی‌سازی هم وجود دارد.

او تأکید کرد: برنامه هسته‌ای ایران به صورت کامل تحت نظر بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی است. آنها روزانه در حال رصد هستند، هیچ انحرافی از ماهیت صلح‌آمیز مشاهده نشده است. عزم ما برای اینکه برنامه هسته‌ای خود را صلح‌آمیز نگه داریم، قبلا اثبات شده است و در آینده هم هیچ برنامه‌ای برای عدول از این موضع اصولی وجود ندارد. بنابراین فکر می‌کنم روشن‌تر از این واقعا نمی‌توان مواضع جمهوری اسلامی ایران را بیان کرد.

روابط ایران با عربستان به‌خوبی در حال تقویت است

سخنگوی وزارت خارجه همچنین در پاسخ به پرسشی درباره روابط ایران و عربستان و نحوه کار کنسولگری عربستان در مشهد گفت: روابط ایران با عربستان به‌خوبی در حال تقویت است، ولی در مورد کنسولگری و اینکه چه زمانی تصمیم بگیرند کارش را به صورت عادی و در مکانی که وجود دارد به پیش ببرند، به خودشان مربوط است و آنچه مهم است، این است که مسیر روابط دو کشور در سطوح مختلف به‌خوبی جلو می‌رود.

از هیچ تلاشی برای کاهش تنش بین هند و پاکستان فروگذاری نخواهیم داشت

بقایی در پاسخ به سؤالی درباره تنش‌ها بین پاکستان و هند نیز گفت: ما در ایران به عنوان کشوری که با دو کشور پاکستان و هند روابط دیرینه و مبتنی بر منافع متقابل و پیوندهای عمیق تاریخی داریم، حتما دوست نداریم تنشی در این منطقه و بین این دو کشور به وجود بیاید و از هیچ تلاشی برای کاهش تنش و جلوگیری از افزایش آن فروگذاری نخواهیم داشت.

هدف حمله رژیم صهیونیستی به سوریه قطعا تفرقه‌انگیزی و پیشبرد طرح تجزیه سوریه است

سخنگوی وزارت خارجه درباره حملات رژیم صهیونیستی به سوریه به بهانه حمایت از دروزی‌ها گفت: تردیدی نیست که به بهانه است. به‌هیچ‌وجه هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که رژیم صهیونیستی که اساسا به دنبال تخریب و از بین بردن ملت فلسطین به عنوان یک ملت و ایجاد تفرقه و فتنه در کشورهای اسلامی است، به دنبال حمایت از یک یا چند گروه در کشورهای اسلامی باشد. او افزود: هدف قطعا تفرقه‌انگیزی و پیشبرد طرح تجزیه سوریه است. ما از شرایطی که ظرف چند ماه گذشته به وجود آمده است، متأسفیم. برای چنین سوءاستفاده‌ای از طرف رژیم صهیونیستی زمینه‌سازی شد و شاهد هستیم که هیچ مانع و اراده‌ای برای توقف جنایات وجود ندارد. سخنگوی وزارت خارجه افزود: رژیم صهیونیستی همه امکانات و زیرساخت‌های مدنی، تحقیقاتی و دفاعی سوریه را به عنوان هدف مشروع تلقی می‌کند و از هیچ اقدام شرورانه‌ای برای تخریب بیش از پیش سوریه نه‌صرفا به عنوان سوریه به‌مثابه یک سامانه اقتصادی، بلکه به عنوان یک ملت-دولت فروگذار نکرده است. او با بیان اینکه «جامعه جهانی و مشخصا کشورهای منطقه و کشورهای اسلامی باید در این زمینه اقدام قاطعی را انجام دهند»، گفت: ما خوشحال هستیم که متعاقب حملات اخیر رژیم صهیونیستی، بسیاری از کشورهای منطقه واکنش نشان دادند و خواستار توقف شدند، اما لازمه این امر آن است که حامیان اصلی رژیم صهیونیستی، مشخصا آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی، مانع ناامن‌سازی منطقه توسط رژیم صهیونیستی شوند.

آنچه برای ما مهم است تأمین منافع ملت ایران است

سخنگوی وزارت خارجه همچنین در پاسخ به پرسشی درباره محتوای منتشرشده در گزارش اخیر خبرگزاری رویترز درباره گفت‌وگوهای ایران و آمریکا، از جمله اینکه تهران و واشنگتن به دنبال تحقق برجام هستند، گفت: در بند اسم و عنوان نیستیم. آنچه برای ما مهم است، تأمین منافع ملت ایران است که شامل حفظ صنعت هسته‌ای کشور، صیانت از حقوق ملت ایران و اطمینان از خاتمه‌یافتن تحریم‌ها به شکل اثربخش و مؤثر است.

اگر بنا به نفت باشد، آمریکا که بیشتر از ما نفت دارد و در چارچوب همین تفکر باید برنامه هسته‌ای خود را تعطیل کند

بقایی همچنین در پاسخ به این سؤال که رئیس‌جمهور آمریکا و برخی دیگر از مقامات این کشور اعلام کرده‌اند ایران از نفت برخوردار است و به خاطر همین نیازی به انرژی هسته‌ای ندارد، گفت: اگر بنا به نفت باشد، آمریکا که بیشتر از ما نفت دارد و در چارچوب همین تفکر باید برنامه هسته‌ای خود را تعطیل کند. او ادامه داد: تعداد زیادی از کشورها مثل هلند و ژاپن دارای برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز شامل غنی‌سازی هستند و هر دو کشور هم تسلیحات هسته‌ای را نفی می‌کنند. بقایی گفت: برخی مطالبی که توسط وزیر خارجه آمریکا مطرح شد، کاملا گمراه‌کننده است. او در همین راستا تأکید کرد: اینکه یک کشور عضو معاهده عدم اشاعه، تصمیم برای داشتن برنامه هسته‌ای صلح‌آمیز داشته باشد، تصمیمی است که حق آن کشور است. ضمن اینکه برنامه هسته‌ای ایران یک برنامه ریشه‌دار است که سابقه آن به اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گردد با علم به اینکه ایران به دلیل نیازهای انرژی، افزایش جمعیت و توسعه اقتصادی، نیازمند بهره‌مندی از منابع مختلف انرژی از جمله انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای است. بقایی درباره مباحث مطرح‌شده در نشست اخیر وزیران امور خارجه بریکس در برزیل و شرکت معاون دیپلماسی اقتصادی وزیر خارجه در این نشست گفت: مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی و تأکید بر حفظ و تقویت سازمان‌ها و نهادهای برآمده از سازمان ملل در این نشست مطرح شد. نشست‌های جانبی هم برگزار شد و معاون دیپلماسی اقتصادی با برخی مقامات شرکت‌کننده دیدار و گفت‌وگو کرد. او همچنین گفت: دبیر شورای‌عالی امنیت نیز برای شرکت در نشست مشاوران امنیت ملی کشورهای عضو بریکس به برزیل رفت و دیدارهایی با همتایان خود داشت.

گزارش

ساز مخالف در پاریس

ادامه از صفحه ۲

ایران این اتهام‌ها را بارها رد کرده است. کالاس در ایکس نوشت که روابط ایران و اروپا «منوط به پیشرفت در همه زمینه‌ها» است؛ اظهاراتی که نشان‌دهنده رویکرد شرطی اروپا در قبال تهران است. بااین‌حال، موضع‌گیری‌های پاریس، به‌ویژه اظهارات بارو، این تلاش‌های دیپلماتیک را تحت‌الشعاع قرار داده است. بقایی در نشست خبری خود از فرانسه خواست «نقش سازنده» ایفا کند و اظهارات بارو را «فاقد مبنای حقوق بین‌الملل و غیرقابل پذیرش از لحاظ منطقی» خواند. او افزود که رفتارهای اخیر فرانسه، از جمله بازداشت دو تبعه ایرانی، یادآور «مجموعه رفتارهای» غیرسازنده گذشته است. این تقابل که با پالس مخرب پاریس تشدید شده، روابط متزلزل ایران و اروپا را به نقطه‌ای بحرانی رسانده و نقش اروپا به عنوان پلیس بد را پررنگ‌تر کرده است.

خطر بن‌بست دیپلماتیک

موضع‌گیری‌های ژان نوئل بارو و رویکرد کلی اروپا در هفته گذشته، با ترکیبی از اتهامات بی‌اساس، تهدید به تحریم و اصرار بر شروط غیرواقعی، اگرچه به نحوی تقسیم نقش بین غرب را در مذاکرات هسته‌ای با ایران به ذهن متبادر می‌کند، اما این رویکرد مخرب و غیرسازنده که به‌ویژه از سوی پاریس هدایت می‌شود، در تضاد با حمایت ظاهری از دیپلماسی قرار دارد و نه‌تنها می‌تواند مذاکرات تهران - واشنگتن را به بن‌بست بکشاند، بلکه سایه انسداد کامل در هرگونه روند دیپلماتیک تنش‌زدایانه‌ای را تقویت خواهد کرد. اتهاماتی مانند «دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای» یا «تهدید مارسی توسط موشک‌های ایران»، بدون شواهد معتبر، صرفا به تشدید تنش‌ها و توجیه شروط غیرهسته‌ای خدمت می‌کند. تهدید به بازگشت تحریم‌ها که بارو آن را «بدون لحظه‌ای تردید» مطرح کرد، فشار غیرسازنده‌ای بر ایران وارد می‌کند و انگیزه تهران برای ادامه گفت‌وگوها را کاهش می‌دهد.

همان‌طور که گفته شد، نقش پلیس بد اروپا که با هماهنگی ادعایی پاریس با واشنگتن همراه است، به نظر می‌رسد بخشی از استراتژی تقسیم نقش در مذاکرات باشد. درحالی‌که آمریکا مذاکرات غیرمستقیم را پیش می‌برد، اروپا، به‌ویژه فرانسه، با طرح شروط غیرواقعی و تهدیدات تحریمی، فشار مضاعفی بر ایران اعمال می‌کند. این استراتژی که ممکن است با هدف تضعیف موقعیت ایران طراحی شده باشد، در عمل اعتماد تهران به اروپا را به حداقل رسانده است. عدم برگزاری نشست با E3 به دلایل لجستیکی که بارو آن را به لغو نشست آمریکا - ایران مرتبط کرد نیز نشان‌دهنده عدم اراده جدی اروپا برای گفت‌وگوی مستقیم با ایران است.

گفت‌وگوی عراقچی و کالاس که در آستانه دور چهارم مذاکرات تهران - واشنگتن انجام شد، فرصتی برای تنش‌زدایی بود، اما اظهارات شرطی کالاس و موضع‌گیری‌های تقابلی پاریس این فرصت را تضعیف کرده‌اند. ایران که سه دور مذاکره غیرمستقیم با آمریکا را «خوب» ارزیابی کرده، بارها تأکید کرده که مذاکرات باید به موضوع هسته‌ای و رفع تحریم‌ها محدود بماند. اصرار فرانسه بر گنجاندن مسائل موشکی و منطقه‌ای که بقایی آن را «چانه‌زنی غیرقابل پذیرش» خواند، نه‌تنها با موضع ایران ناسازگار است، بلکه می‌تواند مذاکرات را از مسیر اصلی منحرف کند. برای حفظ شانس دیپلماسی، اروپا، به‌ویژه فرانسه، باید از ایفای نقش پلیس بد دست بکشد و به‌جای طرح شروط غیرواقعی و تهدیدهای تحریمی، بر چارچوب هسته‌ای برجام تمرکز کند. پالس مخرب پاریس که با اتهامات بی‌اساس و فشارهای غیرسازنده همراه است، خطر بن‌بست دیپلماتیک را افزایش می‌دهد. در شرایطی که مذاکرات تهران - واشنگتن در مراحل فنی قرار دارد و عمان به عنوان میانجی تلاش می‌کند فضای مثبتی ایجاد کند، نقش سازنده اروپا حیاتی است. بااین‌حال، تا زمانی که پاریس به رویکرد تقابلی خود ادامه دهد، روابط ایران و اروپا بهبود نخواهد یافت و مذاکرات هسته‌ای در معرض تهدید جدی قرار خواهد گرفت. ایران با تأکید بر اراده خود برای رسیدن به «توافقی عادلانه و متوازن»، نشان داده که آماده دیپلماسی است، اما این آمادگی نیازمند پاسخ متقابل و صادقانه از سوی اروپاست.

یادداشت

اقتصاد پایدار با مشارکت زنان

علی جوانمردی

سطح تحصیلات زنان در سطح جهانی، افزایش یافته است و زنان تحصیل‌کرده درآمد بیشتری نسبت به همسالان دیگر خود دارند؛ اما شکاف جنسیتی، تفاوت بین تعداد زنان و مردان فعال اقتصادی، همچنان ادامه دارد. زنان ۴۹.۶ درصد از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، اما فقط ۴۰.۸ درصد از بازار کار رسمی جهانی را تشکیل می‌دهند. این موضوع نشان می‌دهد که شکاف جنسیتی جهانی همچنان قابل بحث است. شرکت‌های متعلق به زنان یا تحت مدیریت آنها کمتر از شرکت‌های متعلق به مردان وام دریافت می‌کنند و شرکت‌های متعلق به زنان دارای مشکلات پیچیده بیشتر از شرکت‌های متعلق به مردان است. به گزارش بانک جهانی، در بخش کشاورزی افزایش دسترسی زنان به منابع تولیدی (متناسب با سطح دسترسی مردان) می‌تواند تا چهار درصد افزایش بهره‌وری داشته باشد. در بخش‌ها و مشاغل تحت سلطه مردان، رفع موانع ورود زنان می‌تواند باعث افزایش بهره‌وری تا ۱۳ تا ۲۵ درصد شود و در یک گروه مهندسی، ساخت‌وساز و مواد شیمیایی، پس از استخدام زنان، بهره‌وری بالاتری گزارش شده است؛ زیرا ترکیب جدید جنسیتی منجر به توسعه روش‌های جدید کار شده است و چارچوب فرایندهای کسب‌وکار به گونه‌ای متفاوت پیش رفته است که باعث رشد شرکت شده است. به عنوان مثال، یک تیم به رهبری زنان با اکثریت کارگران زن، وظایف مونتاژ الکترومکانیکی را ۳۵ درصد سریع‌تر از تیم‌هایی با اکثریت کارگران مرد انجام دادند. بنابراین مهم است بدانیم تنوع جنسیتی برای اقتصاد مفید است. برابری فرصت‌های شغلی برای مردان و زنان با کاهش فقر و افزایش سطح تولید ناخالص داخلی مرتبط است. برای مثال، تخمین زده می‌شود که موانعی که مانع از تحقق پتانسیل اقتصادی زنان می‌شود، برای منطقه آسیا و اقیانوسیه چیزی بین ۴۲ تا ۴۶ میلیارد دلار ضرر تولید ناخالص داخلی داشته است. یک مطالعه در ترکیه افزایش مشارکت نسبتا پایین زنان در نیروی کار را از ۲۳ درصد به ۲۹ درصد شبیه‌سازی کرد و دریافت که اگر زنان مشاغل تمام‌وقت را بر عهده بگیرند، می‌تواند به کاهش فقر تا ۱۵ درصد یا اگر مشاغل پاره‌وقت داشته باشند، به کاهش فقر تا هشت درصد کمک کند. همچنین در برخی از کشورهای درحال‌توسعه به‌ویژه در شمال آفریقا نرخ مشارکت زنان با توجه به سطح تحصیلات و سن جمعیت، کمتر از حد انتظار و به ویژه کمتر از نرخ مردان است. افزایش نرخ مشارکت در نیروی کار به سطح مورد انتظار، درآمد خانوار را تا ۲۵ درصد افزایش می‌دهد که عدد قابل توجهی است. ارزیابی اثرات مستقیم و غیرمستقیم فعالیت بخش خصوصی بر ایجاد شغل نیز می‌تواند به بهترین نحو در کاهش فقر نقش داشته باشد. بخش خصوصی که حدود ۹۰ درصد مشاغل را در کشورهای درحال‌توسعه تأمین می‌کند، باید پاسخی باشد به درک محدودیت‌هایی که در ایجاد شغل با آن مواجه است و بخش دولتی و مؤسسات مالی بایستی توسعه یابند تا به رفع موانع و حذف یا به حداقل رساندن آن کمک کنند. جهان با یک چالش دوگانه شغل روبه‌رو است: ایجاد تعداد زیادی شغل و ایجاد مشاغل بهتر برای نیروی کار جدیدی که با یک پتانسیل متفاوت وارد بازار کار می‌شوند. باید در دهه آینده اطمینان حاصل شود که با ورود میلیون‌ها جوان به بازار کار، بیکاری بیشتر افزایش نمی‌یابد. ایجاد شغل در بخش خصوصی به طور جدایی‌ناپذیری با توسعه کلی و کاهش فقر مرتبط است و این امر درک چگونگی ایجاد شغل توسط بخش خصوصی را بسیار مهم می‌کند. این دقیقا نقش حمایتی بخش دولتی را عیان می‌کند از جمله: فراهم‌کردن محیط اقتصاد کلان لازم و فضای سرمایه‌گذاری امن برای همکاری بیشتر شرکت‌ها و به‌کارگیری زنان در جامعه برای آنکه وجوه جدیدی از فعالیت‌ها به ثمر رسد. توسعه بدون ایجاد شغل نمی‌تواند اتفاق بیفتد. بنابراین، جهان باید اکنون برای رسیدگی به چالش عظیم شغلی که با آن مواجه است، اقدام کند. پیام اصلی برای سیاست‌گذاران این است که ایجاد شغل، توسعه اجتماعی-اقتصادی و کاهش فقر مستقل نیستند و بنابراین سیاست‌هایی که با این موارد مرتبط هستند باید به صورت یکپارچه طراحی و اجرا شوند. به طور خاص، سیاست‌های شغلی باید اساس هر سیاست توسعه‌ای باشند و باید با چالش دو جانبه ایجاد شغل و شغل بهتر مقابله کنند. پیام دوم این است که از آنجا که بخش خصوصی موتور اصلی رشد و ایجاد شغل است، درک اینکه چه چیزی باعث ایجاد شغل می‌شود و چه موانعی مانع از ایجاد شغل توسط بخش خصوصی می‌شود، اساسی است. هدف درک اثرات محدودیت‌ها و سیاست‌های حذف آنها بر ایجاد شغل است، ضمن اینکه شرایطی را که تحت آن این سیاست‌ها احتمالا مؤثر خواهند بود، شناسایی کنیم.

خبر

نفت برنت به زیر ۶۰ دلار سقوط کرد

قیمت نفت در معاملات روز دوشنبه بازار آسیا، در واکنش به تصمیم اوپک‌پلاس برای تسریع افزایش تولید و تشدید نگرانی‌ها نسبت به مازاد عرضه، بیش از دو دلار در هر بشکه کاهش یافت. به گزارش ایسنا، بهای معاملات آتی نفت برنت با دو دلار و ۲۱ سنت معادل ۳.۶۱ درصد کاهش، به ۵۹ دلار و هشت سنت در هر بشکه رسید. بهای معاملات وست‌تگزاس اینترمدیت آمریکا با دو دلار و ۲۹ سنت معادل ۳.۹۳ درصد، به ۵۶ دلار در هر بشکه رسید. هر دو شاخص در زمان گشایش معاملات روز دوشنبه، در واکنش به تصمیم اوپک‌پلاس برای افزایش ۴۱۱ هزار بشکه‌ای تولید روزانه در ژوئن، به پایین‌ترین حد از ۹ آوریل سقوط کرده بودند. اوپک‌پلاس که شامل اعضای اوپک و متحدانشان نظیر روسیه است، روز شنبه، با افزایش چشمگیر تولید در ژوئن موافقت کردند و به این ترتیب، مجموع افزایش تولید این گروه در آوریل، مِی و ژوئن، به ۹۶۰ هزار بشکه در روز می‌رسد که به‌منزله حذف ۴۴ درصد از ۲.۲ میلیون بشکه در روز محدودیت عرضه است که از سال ۲۰۲۲ اجرا شده است. تیم ایوانز، بنیان‌گذار شرکت «ایوانز آن انرژی»، در یادداشتی گفت: تصمیم سوم مِی اوپک‌پلاس برای افزایش سهمیه تولید به میزان ۴۱۱ هزار بشکه دیگر در ژوئن، به انتظار بازار مبنی بر اینکه تعادل عرضه و تقاضای جهانی به سمت مازاد می‌رود، می‌افزاید. منابع اوپک‌پلاس به رویترز گفتند که اگر اعضا پایبندی به سهمیه‌های تولید خود را بهبود نبخشند، این گروه ممکن است تا پایان اکتبر، به طور کامل کاهش‌های داوطلبانه خود را لغو کند. به گفته منابع آگاه، عربستان سعودی با فشار بر اوپک‌پلاس برای افزایش تولید، به دنبال تنبیه برخی از اعضا شامل عراق و قزاقستان است که پایبندی ضعیفی به سهمیه تولیدشان داشته‌اند. بانک بارکلیز و شرکت آی‌ان‌جی، در پی تصمیم اوپک‌پلاس، پیش‌بینی خود از قیمت نفت برنت را پایین بردند. بارکلیز، پیش‌بینی قیمت نفت برنت در سال ۲۰۲۵ را چهار دلار کاهش داد و ۶۶ دلار در هر بشکه تخمین زد و قیمت سال ۲۰۲۶ را با دو دلار کاهش، ۶۰ دلار برآورد کرد. شرکت آی‌ان‌جی هم انتظار دارد میانگین قیمت نفت برنت در سال جاری، به ۶۵ دلار برسد که ۷۰ دلار کمتر از پیش‌بینی قبلی است. براساس گزارش رویترز، آماریت سینگ، تحلیلگر بارکلیز، در یادداشتی نوشت: اکنون انتظار داریم اوپک‌پلاس محدودیت عرضه اضافی را تا اکتبر سال ۲۰۲۵ حذف کند، اما انتظار دارد رشد تولید نفت آمریکا هم اندکی آهسته شود. تأثیر تولید بالاتر اوپک‌پلاس و تولید کمتر آمریکا، برآورد بارکلیز از رشد عرضه در سال ۲۰۲۵ را ۲۹۰ هزار بشکه در روز و رشد عرضه در سال ۲۰۲۶ را ۱۱۰ هزار بشکه در روز رساند. بازار نفت با عدم قطعیت تقاضا در بحبوحه ریسک تعرفه‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند و این تغییر در سیاست اوپک‌پلاس، به ابهامات در بخش عرضه می‌افزاید.

عکس: حسام انصاریان

تعارض منافع؛ پشت پرده رسوب کالا در بنادر

مهدی باقری: بازدید رئیس‌جمهور از بندر شهید رجایی در پی انفجار اخیر، فقط یک حضور میدانی نبود؛ این حضور، با یک جمله کلیدی همراه شد که توجه ناظران اقتصادی و رسانه‌ای را جلب کرد: «آیا واقعا لازم است ۱۴۰ هزار کانتینر در بندر بماند؟». این پرسش، بیش از آنکه جنبه امنیتی یا لجستیکی داشته باشد، یک نقد صریح به مدل درآمدزایی سازمان بنادر بود؛ مدلی که به‌جای ارتقای گردش کالا، به نوعی به حفظ آن در وضعیت تعلیق و رسوب متکی است.

سودآوری رسوب کالا در ایران برای سازمان بنادر و دریانوردی

در اغلب بنادر توسعه‌یافته دنیا، تأخیر در ترخیص کالا نوعی ناکارآمدی تلقی می‌شود؛ اما در ایران، بندری مانند شهید رجایی عملا از تأخیر در خروج کالاها درآمد کسب می‌کند. محوطه‌های بندری و در پشت آنها سازمان بنادر، بر اساس مصوبات موجود، از انبارداری هر کانتینر در محوطه‌های بندری، به‌صورت روزانه وجه دریافت می‌کنند. همین ساختار درآمدی باعث شده است که بخش قابل توجهی از زیست مالی سازمان به‌جای چابک‌سازی فرایندها، عملا با رسوب کالا امتداد یابد. وقتی تأخیر منبع درآمد شود، تعارض منافع شکل می‌گیرد. سازمانی که باید راهبر سرعت‌بخشی به تجارت باشد، در عمل از کندشدن آن بهره می‌برد. این همان نقطه‌ای است که رئیس‌جمهور نیز متوجه آن شد و در قالب یک اعتراض علنی بیان کرد.

بنادر؛ محل جریان و نه رسوب کالا

در یک زنجیره لجستیکی سالم، بنادر صرفا نقطه ورود نیستند، بلکه حلقه‌ای در زنجیره توزیع‌اند. اما در ساختار فعلی، چون سازمان بنادر درآمد خود را از محل توقف کالا در بندر کسب می‌کند، هیچ فشاری برای خروج سریع کالا به سمت بنادر خشک یا مراکز مصرف داخلی وجود ندارد. حتی در برخی موارد، پیشنهادات مشخص برای فعال‌سازی حمل یکسره یا انتقال گمرک به مناطق پس‌کرانه‌ای، از سوی سازمان بنادر با بی‌توجهی یا مقاومت مواجه شده‌اند. دلیل این رفتار روشن است: کاهش توقف کالا، یعنی کاهش درآمد. این در حالی است که جریمه‌های عدم ترخیص کالا در برخی بنادر برتر جهان به نحوی است که تجار را مجبور به ترخیص هرچه سریع‌تر کالا از محوطه‌های بندری می‌کند.

فشار بر چرخه تجاری کشور، بازایی سود برای سازمان بنادر

بیشترین فشار این ساختار معیوب، متوجه بخش خصوصی است. بازرگانانی که کالای خود را از طریق بندر وارد کشور می‌کنند، به دلیل ماندن چندروزه یا حتی چندهفته‌ای کالا در بندر، باید مبالغی قابل توجه به عنوان حق انبارداری بپردازند. این هزینه‌ها در کنار دموراژ، هزینه حمل، هزینه خدمات بندری و گمرکی، باعث می‌شود قیمت تمام‌شده کالای وارداتی افزایش یابد. در بسیاری از موارد، این هزینه‌ها به قدری بالاست که برخی واردکنندگان کوچک‌تر قید ترخیص را می‌زنند یا کالا را رها می‌کنند. کالاهایی که در نهایت، یا فاسد می‌شوند یا با تأخیر بسیار زیاد ترخیص شده و روانه بازار می‌شوند؛ آن‌هم در شرایطی که کشور به مواد اولیه و کالاهای اساسی نیاز فوری دارد. برخی نیز در حوادثی مشابه انفجار ۶ اردیبهشت تحت تأثیر اتفاقات متمرکزترین مرکز لجستیک دریایی ایران قرار می‌گیرند. بخش قابل توجه دیگر این شیوه مدیریت، معطلی محموله‌های ترانزیتی است که زمان و چالاکی عملیات حمل بالاترین اولویت را برای آنها دارد. نتیجه آنکه ضعف امروز کریدورهای ترانزیتی کشور تا حد زیادی منشعب از همین ساختار غیربهینه است.

آیا راه‌حلی وجود دارد؟

پاسخ مثبت است، اما نیازمند یک تصمیم سیاسی جدی است. تا زمانی که ساختار درآمدی سازمان بنادر تغییر نکند، انتظار تحول واقعی در سرعت ترخیص و کاهش رسوب کالا بیهوده خواهد بود. بنادر باید از مدل «درآمد از توقف»، به سمت «درآمد از جریان» تغییر کنند. این یعنی تمرکز سازمان باید بر جذب کشتی‌های بیشتر، افزایش گردش کالا، توسعه اتصال ریلی و پشتیبانی از بنادر خشک باشد. در مدل جایگزین، هر روز ماندن کالا در بندر، باید برای سازمان زیان تلقی شود، نه سود. فقط در این صورت است که سیستم به طور درونی، انگیزه لازم برای تسریع و بهبود فرایندها را پیدا خواهد کرد. همچنین با شفاف‌سازی کامل داده‌های مربوط به مدت توقف کالا، میزان انبارداری و سهم درآمد حاصل از آن، امکان نظارت عمومی و رسانه‌ای بر عملکرد سازمان بنادر افزایش می‌یابد.

یک نظام لجستیکی بیمار، آینده ندارد

آنچه امروز در بندر شهید رجایی می‌گذرد، فقط یک اختلال اجرائی نیست؛ نمونه‌ای است از یک نظام لجستیکی بیمار است که به‌جای کاهش هزینه مبادله، خودش به منبع هزینه تبدیل شده است. با ادامه این روند، نه‌تنها تجار داخلی دلسرد می‌شوند، بلکه بنادر رقیب در منطقه مانند جبل‌علی، مسقط و مرسین، به‌راحتی جایگاه ایران را در ترانزیت و تجارت منطقه‌ای تصاحب خواهند کرد. ایران نمی‌تواند با چنین ساختاری در مسیر کریدور شمال - جنوب یا اتصال به راه ابریشم جدید رقابت کند. مسیر آینده، فقط از دل اصلاحات ریشه‌ای عبور می‌کند؛ اصلاحاتی که از بندر آغاز می‌شود و تا آخرین انبار داخلی ادامه می‌یابد.

اتصال مراغه به تمرچین، رؤیای بزرگ در مسیر تحقق

اهمیت آزادراه‌ها از نظر ترانزیت کالا و بالارفتن سطح کیفی سفرهای جاده‌ای انکارناپذیر است. تمرچین یکی از مهم‌ترین مرزهای تجاری ایران با اقلیم کردستان عراق و دروازه‌ای برای صادرات به عراق و دیگر کشورهای منطقه است. سال‌هاست که طرح ایجاد این آزادراه از روی میز وزیری به وزیر دیگر منتقل شده، اما فقط در چند سال اَخیر با پیگیری نماینده مردم مراغه در مجلس، ۲۹ کیلومتر از این طرح اجرائی شده است. اتصال آزادراه مراغه - هشترود به تمرچین باعث کاهش زمان و هزینه حمل‌ونقل کالا و مسافر می‌شود که این خود عامل جذب سرمایه‌گذاران و تجار به منطقه خواهد بود. اتصال این مسیر به تمرچین، فقط یک پروژه عمرانی نیست، بلکه یک تحول اقتصادی بزرگ برای منطقه است. مراغه دومین شهر سالم از نظر سازمان بهداشت جهانی است که امنیت جاده‌ای و کاهش تصادفات برای مدیران و فعالان حوزه حمل‌ونقل آن اهمیت بسزایی دارد. به همین منظور با سیدفرید موسوی، نماینده مردم مراغه و عجب‌شیر در مجلس، درباره چرایی اهمیت این آزادراه و مشکلات تکمیل نشدن آن به گفت‌وگو نشستیم.

●●●

اهمیت پروژه آزادراه مراغه-هشترود در چیست؟

ااز دهه ۸۰ عملیات احداث این آزاد راه شروع شد . خوشبختانه و از بُعدی متأسفانه پس از سال‌ها، ما امسال توانستیم که ۲۹ کیلومتر از آن را به افتتاح برسانیم. این پروژه هم از نظر اقتصادی، هم از نظر ترانزیتی و هم از نظر توسعه‌ای برای کشور اهمیت دارد. اهمیت آن از دوجنبه است: اول اینکه با تکمیل این آزادراه، مسیر پرتردد مراغه به هشترود کوتاه‌تر و ایمن‌تر می‌شود و این موضوع به کاهش زمان سفر و کاهش مصرف سوخت و کاهش استهلاک خودروها منجر می‌شود که از لحاظ اقتصادی و زیست‌محیطی بسیار مفید است. این آزادراه اگر ادامه پیدا بکند تا مرز تمرچین که در مطالعات هم آمده، نقش پل ارتباطی بین استان‌های مهم شمال غرب کشور را ایفا می‌کند و می‌تواند موجب رونق حمل‌ونقل کالا و مسافر میان استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و درواقع کردستان بشود. حالا چون این شمال غرب ایران بخشی از مسیر ترانزیت‌های بین‌المللی است، مثل جاده ابریشم، مسیرهای دسترسی به ترکیه و اروپا، این آزادراه می‌تواند نقش مهمی در تسهیل ترانزیت کالا بین ایران و کشورهای همسایه خودش داشته باشد و اگر این تا مرز تمرچین ادامه پیدا بکند، نقش آن در تسهیل مراودات تجاری ایران با منطقه شمال عراق بسیار پررنگ خواهد بود.

دوم اینکه این آزادراه باعث رونق کسب‌وکارهای محلی هم می‌شود. تسهیل جابه‌جایی مواد اولیه و محصولات و نهایتا جذب سرمایه‌گذاری در مناطق اطراف به‌ویژه به هر حال شهرهایی مثل مراغه که درواقع ما وضعیت مناسبی از لحاظ آمارهای اشتغال در این منطقه نداریم. در شرایطی که میزان بیکاری در استان آذربایجان شرقی حدود میانگین هشت درصد است، درواقع ۱۸ درصد بیکاری دارد و خب به هر حال این افزایش ایمنی جاده‌ای می‌تواند رشد صنعت گردشگری در منطقه را فراهم بیاورد. این آزادراه وقتی استفاده شود، با جایگزینی جاده قدیمی، ایمن‌تر و دارای استاندارد، احتمال وقوع تصادفات هم کاهش پیدا می‌کند. این از منظر جان انسان‌ها و هزینه‌های اجتماعی بسیار مهم است، به‌ویژه برای شهری مثل مراغه که به هر حال دومین شهر ایران در ارزیابی سازمان بهداشت جهانی است که جزء شهرهای سالم محسوب می‌شود و جمهوری اسلامی ایران متعهد شده که در پنج سال آینده، زندگی و زیست سالمی را برای مردم فراهم بکند که یکی از آنها شاخص‌های تصادفات جاده‌ای است که این آزادراه، این شاخص و اقدام را برای ما میسر می‌کند.

یکی از همان مسائلی که خودتان هم اشاره کردید، بحث اهمیت سلامت رانندگان و کاهش تصادفات جاده‌ای است. امسال پویش «نه به تصادف» و ایمنی توسط وزارت بهداشت و راه و ارشاد انجام شد. آیا برای بحث روشنایی و استراحت‌گاه‌های بین‌راهی هم فکری شده است؟

بحث روشنایی‌ها باید حتما اصلاح شود. هرچند حسب ناترازی‌ها و محدودیت‌های بودجه‌ای که دولت با آن مواجه است، فعلا فعال نشده است. جاده یادشده به طور استاندارد طراحی شده و به لحاظ ساخت و المان‌های جاده‌ای در وضعیت خوبی قرار دارد. بنابراین اضافه‌شدن امکانات روشنایی می‌تواند حوادث احتمالی را کاهش داده و رضایت بیشتر شهروندان را فراهم کند. خوشبختانه در بازه زمانی عید نوروز هیچ تصادف حادثه‌سازی که باعث جرح یا فوت بشود در این مسیر گزارش نشد. بحث روشنایی ذیل یکی از مسائل اساسی کشور در حوزه تأمین انرژی قرار می‌گیرد و به نوعی به آن وابسته است. با این حال از طرق قانونی از هیچ تلاشی برای اضافه‌شدن امکانات روشنایی فروگذار نخواهیم کرد.

اهمیت این آزادراه از نظر ترانزیت بین چه کشورهایی است؟ همین‌طور اشاره کردید به مشکلات بودجه‌ای. آیا همچنان نیاز هست که دولت برای ادامه این آزادراه یا تکمیل آن مشارکتی کند؟

ترانزیتی که عرض کردم، آزادراه مراغه - هشترود با اینکه در داخل کشور قرار دارد، به طور غیرمستقیم نقش بسیار مهمی در تقویت ترانزیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. این مسیر/آزادراه درواقع بخشی از شبکه حمل‌ونقل شمال غرب ایران است که به عنوان شاهراهی برای اتصال کشورهای همسایه به یکدیگر استفاده می‌شود. کشورهایی که تحت تأثیر قرار می‌گیرند، بیشتر ترکیه است. ایران از طریق مرز بازرگان به ترکیه ارتباط دارد. آزادراه مراغه - هشترود مسیر دسترسی مرزها را کوتاه‌تر و روان‌تر می‌کند. کشورهایی مثل جمهوری آذربایجان هست که از طریق مرز نوردوز و بیله‌سوار ارتباط برقرار می‌کنند، حتی کشور آذربایجان که امنیت زیرساخت‌های جاده‌ای در شمال غرب کشور امکان ترانزیت سریع‌تر کالا به باکو و از آنجا به روسیه را فراهم می‌کند. با توجه به اهمیت کریدور شمالی و ترانزیت به سمت ارمنستان، گرجستان و دریای سیاه، از این مسیر منتفع می‌شود، همچنین کشور عراق هست. درواقع این آزادراه به بهبود مسیرهای داخلی به سمت استان‌های غربی و درنهایت مرزهای عراق کمک می‌کند و به هر حال در آینده همچنان که خانم وزیر هم فرمودند، این آزادراه می‌تواند بخشی از کریدور شرقی - غربی کشور هم محسوب شود. آزادراه مراغه - هشترود بخشی از پازل بزرگ‌ترین شبکه ترانزیتی ایران است و نقش مکملی در کریدورهای ترانزیتی شرق به غرب، چین به اروپا و شمال به جنوب روسیه به خلیج فارس می‌تواند ایفا بکند و تقویت این زیرساخت باعث افزایش رقابت‌پذیری ایران در ترانزیت بین‌المللی و قطعا افزایش‌های درآمدهای ترانزیتی کشور هم می‌تواند باشد. برای ادامه این پروژه، سرمایه‌گذاری این پروژه مشارکتی است. ۶۰ درصد از سوی دولت، ۲۰ درصد بانک سپه و ۲۰ درصد قرارگاه خاتم مشارکت کردند. به هر حال الان از طریق مولدسازی، دولت و وزارت راه چون پای کار است و برای تقویت نقش این آزادراه با توجه به نقش آن در بهبود وضعیت ترانزیتی و کریدورها، آن دارایی‌ها و اموالی که لازم است، به عنوان سهم دولت شناسایی و معرفی شدند و بانک سپه و قرارگاه خاتم هم پای کار هستند و ان‌شاءالله ادامه مسیر با سرعت بیشتری ادامه پیدا کند.

اگر این تأمین بودجه اتفاق بیفتد، در کدام بازه زمانی تکمیل خواهد شد؟

مختلف است. من فکر می‌کنم اگر تا سال بعد بودجه تأمین بشود، همین محدوده مراغه تا خود آزادراه پیامبر اعظم می‌تواند بهره‌برداری شود. در این مسیر، حدود ۱۳ کیلومترش در حوزه شهرستان مراغه است و بقیه‌اش مراغه تا ملکان است، ملکان تا مرز تمرچین متأسفانه در دولت قبل حذف شده بود که الان در حال رایزنی برای احیای این ردیف بودجه هستیم و وزارت راه مصمم است مکاتباتی را با سازمان برنامه داشته باشد که مجدد ادامه این مسیر احیا و عملیات اجرائی آن شروع شود.

در پایان کدام نهاد در اتمام این پروژه تأثیر نهایی را دارد؟

درواقع مهم‌ترین نهادهایی که در این قضیه باید تلاش کنند مجلس و وزارت راه و شهرسازی است. البته تقدیر و تشکر می‌کنم از تلاش‌ها و زحمات همکاران و دوستان ما در وزارت راه و شهرسازی؛ همه پیمانکاران، مهندسان، مشاوران، کارگران و تمام مشارکت‌کنندگان در پروژه، بانک سپه و قرارگاه خاتم. خب به هر حال این پروژه یکی از محورهای حیاتی توسعه شمال غرب کشور است و نقشی کلیدی درباره زیرساخت‌های ترانزیتی کشور دارد و به هر حال سرمایه‌گذاران یعنی همین سه‌تا مجموعه‌ای که عرض کردم، فقط یک مسیر ارتباطی را نمی‌سازند، بلکه اینها راهی به سوی توسعه، اشتغال، امنیت، حمل‌ونقل و رشد اقتصادی منطقه را فراهم می‌کنند. امیدوار هستیم و انتظار داریم با همت مضاعف خودشان، این پروژه به بهره‌برداری کامل برسد و زمینه‌ساز گام‌های بلندتر در مسیر پیشرفت کشور باشد. بانک سپه و قرارگاه که در کنار دولت محترم و وزارت راه قرار گرفتند، ان‌شاءالله ادامه مسیر را با سرعت بیشتری ادامه بدهند و برای همه دست‌اندرکاران این پروژه آرزوی توفیق روزافزون و سلامتی دارم.

گزارش

سهم بخش خصوصی از اقتصاد فقط ۱۵ درصد

مشاور رئیس اتاق ایران با بیان اینکه سهم بخش خصوصی از کیک اقتصاد بسیار ناچیز است، گفت: در ایران، بخش خصوصی فقط ۱۵ درصد اقتصاد را در اختیار دارد، پس قدرت چانه‌زنی در مجلس و دولت را ندارد. به گزارش مهر، محمدرضا بهرامن، نایب‌رئیس اتاق ایران و ناظر راهبردی امور تشکل‌ها، روز گذشته در نشست مدیران، مسئولان و دبیران امور تشکل‌های اتاق‌های سراسر کشور که با حضور مشاور رئیس‌جمهور در امور تشکل‌ها و احزاب برگزار شد، اظهار کرد: تشکل‌ها خودجوش هستند، بنابراین شرایط ویژه‌ای دارند و می‌خواهند تفکر خود را به شکل یک کلونی دنبال کنند. در این بین باید اذعان کرد دولتی موفق است که از خدمات، تفکرات و ایده‌های تشکل‌ها بهره ببرد. دولتی که خود را از این حوزه محروم کند، بخش درخور توجهی از توانمندی‌ها و ظرفیت‌ها را نادیده گرفته است. تشکل‌های اقتصادی، حرفه‌ای، صنفی و تخصصی هستند و باید از ایده‌های آنها بهره بریم؛ هرچند دولت‌ها در سال‌های گذشته از ظرفیت‌های تشکلی استفاده کافی نبرده‌اند. پس باید بیاموزند چگونه از این ثروت پنهان بهره ببرند. پیام باقری، نایب‌رئیس اتاق ایران نیز در این نشست اظهار کرد: تشکل‌ها بستر مناسبی برای بهره‌مندی از تمام ظرفیت‌هایی هستند که در بخش‌های مختلف اقتصادی وجود دارند و همگرایی آنها به نتیجه‌ای مستدل و کافی تبدیل می‌شود. تشکل‌های فعال در کشور یک‌دست نیستند و باید به همت مسئولان تشکل‌ها در اتاق‌ها این نقص برطرف می‌شود. تشکل‌هایی که رتبه‌های مناسبی ندارند باید ارتقا یابند. با آموزش و انتقال تجربیات موفق، امکان این ارتقا وجود دارد. او افزود: تشکل‌ها با کمک مدیران و مسئولان تشکل‌ها در اتاق‌ها باید هدایت شوند، هم‌راستا و هم‌افزا در مسیر اولویت‌های اتاق‌ها قدم بردارند و در مقابل باید چالش‌های آنها را در اتاق ایران برطرف کنیم. در کنارشان باشیم و با کاهش موانع و حذف دیوارهای دیوان‌سالاری نهفته در فعالیت‌های اقتصادی، یاری‌رسان آنها باشیم. او با تأکید بر ضرورت خروج دولت از تصدی‌گری و تأکید رئیس‌جمهور بر اصل واگذاری امور اجرائی به بخش خصوصی، ادامه داد: بخش خصوصی از دولت می‌پرسد چرا همچنان اجرای رویدادی مانند ایران‌اکسپو و دیگر همایش‌ها و نمایشگاه‌های تخصصی در دست دولت است. علت اینجاست که دولت علاقه‌مند به تصدی‌گری است. در بطن سخنان مقامات دولتی، نگاه ویژه‌ای نسبت به بخش خصوصی وجود دارد و این سخنان باید در مقام اجرا دیده شود. باقری تصریح کرد: دولت نظرات بخش خصوصی را در هر حوزه‌ای دریافت می‌کند. برای نمونه درباره ناترازی انرژی مطالعات گسترده‌ای در مرکز پژوهش‌های اتاق ایران انجام شده و نتایج آنها در اختیار رئیس‌جمهور قرار گرفته است. مهم این است به نظرات مشورتی بخش خصوصی توجه شود و اتاق ایران از کارکردهای خود فاصله نگیرد و اجازه پیدا کند در ارتباط مؤثر و مستمر با دولت، نقش‌آفرین باشد. ابوالفضل روغنی، مشاور رئیس اتاق ایران نیز در این نشست گفت: در مواقع خاص و در شرایطی که امروز ایران با آن مواجه است، دولت امکان پیگیری و حضور در برخی جایگاه‌ها را ندارد؛ در اینجا این مکان برای بخش خصوصی و اتاق ایران به عنوان نماینده بخش خصوصی کشور فراهم است. از سوی دیگر ظرفیت قانونی شکل گرفته است که بخش خصوصی و تشکل‌ها می‌توانند به استناد آن در صحنه اقتصادی نقش‌آفرین باشند و از طرف دیگر اتاق ایران مکلف است کلیه تشکل‌های اقتصادی را ساماندهی کند؛ اما دولت حامی اتاق ایران نیست. او تأکید کرد: دولت باید تشکل‌ها را به رسمیت بشناسد و اجازه دهد اتاق ایران به عنوان تشکل تشکل‌ها، نقش خود را در ادغام، ساماندهی و توانمندسازی تشکل‌ها ایفا کند. متأسفانه همچنان جایگاه تشکل‌ها در جلسات دولتی و تصمیم‌گیری دیده نمی‌شود. به گفته روغنی، کاهش تصدی‌گری دولت، قانون است و هنوز روی اجرای آن موفق نبوده‌ایم؛ چون به بخش خصوصی اعتماد نمی‌کنیم. برای نقش‌آفرینی تشکل‌ها باید فضا داده شود و آنگاه دولت مطالبه‌گر باشد. در ایران، بخش خصوصی فقط ۱۵ درصد اقتصاد را در اختیار دارد، پس قدرت چانه‌زنی در مجلس و دولت را ندارد. سهم بخش خصوصی از کیک اقتصاد بسیار ناچیز است. تشکل‌ها توان کمک به دولت را دارند، به شرط اینکه دولت دست خود را به دست بخش خصوصی بدهد و به او اعتماد داشته باشد.

پیشخوان
Pishkhan.com

یادداشت

ضرورت گشایش در مذاکرات

ادامه از صفحه اول

اقداماتی مانند اعلام مستقیم‌بودن مذاکرات، ملاقات علنی با ویتکاف در صورت انجام دور بعدی مذاکرات، دادن نوعی پاسخ به دعوت ترامپ به دیدار با مقامات ارشـــد ایران و تزریق قدری محتوا به اعلام آمادگی برای پذیرش سرمایه آمریکایی در ایران که مستلزم حداقلی از نمایندگی دیپلماتیک مثلا در سطح دفتر حفاظت منافع آمریکا در ایران است، حداقل می‌تواند در چشم داخل و خارج مانع از مقصر جلوه‌کردن ایران در صورت شکست مذاکرات شـــود. تحت برخی شـــرایط، تجربه موافقت ایران با تعلیق غنی‌سازی در ۱۳۸۲ در توافق با ســـه کشور اروپایی با هدف اعتمادســـازی و ضمن تأکید بر حق ایران برای غنی‌سازی نیز ممکن است قابل بررسی باشد.

فروپاشی خاموش

ادامه از صفحه اول

افزایش شـــدید نیازهای درمانی ســـالمندان، اهمیت حفظ و پایداری صنعت ســـلامت را دوچندان می‌کند. تاریخ نشان می‌دهد کشورهایی کـــه با اَبَرتورم مواجه شـــدند، مانـــند آرژانتین (تورم ســـه هزار درصد در ۱۹۸۰) و برزیـــل (تورم دوهـــزارو ۹۴۷ درصـــد در ۱۹۹۰)، به دلیل تطبیق‌نیافتن سریع تعرفه‌ها با نرخ ارز، شاهد ورشکستگی مراکز درمانی و مهاجرت پزشـــکان بودند. در مقابل، ترکیه در بحران تورمی ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲، با تعیین نرخ ارز ثابت (یورو) برای قیمت‌گذاری دارو توانســـت صنعت دارویی خود را تثبیت کند. همچنین کشورهای شـــرق اروپا مانند لهستان، پس از سقوط شوروی با تورم ۶۰۰ درصد مواجه بودند که با حرکت به ســـمت تعرفه‌های بازارمحور، مانع فروپاشی کامل نظام خدمات سلامت شدند.

با توجه بـــه این تجربیات، راه‌حـــل کلیدی برای ایران نیـــز اتصال تعرفه ســـلامت به نـــرخ ارز نیمایی یا کالاهای اساســـی و به تبع آن واقعی‌ســـازی دستمزد دست‌اندرکاران سلامت است. این راهکار نه‌تنها هزینه‌های واقعی ارائـــه خدمات درمانی را پوشـــش می‌دهـــد، بلکه از فروپاشـــی کامل نظام ســـلامت جلوگیری خواهد کرد. درســـت اســـت که این اقدام در کوتاه‌مدت افزایش هزینه‌ها را به دنبال دارد، اما با حمایت هدفمند از اقشار آسیب‌پذیر می‌توان این اثر را مدیریت کرد. صنعت ســـلامت، برخلاف صنایع دیگر، قابل واردات از چین یا بازســـازی ســـریع با تزریق نقدینگی نیست. فروپاشی نظام خدمات ســـلامت به معنای نابودی ســـرمایه‌ای ملی اســـت که بازسازی آن دهه‌هـــا زمان می‌برد. در صورت نبود اقدام فوری، در آینده‌ای نزدیک مجبور به واردات خدمات پزشـــکی از هند و پاکســـتان خواهیم بـــود که به معنای ازدســـت‌رفتن «حاکمیت ســـلامت» کشـــور اســـت. اکنون زمـــان تصمیمی سرنوشت‌ساز است؛ نجات صنعت سلامت، نه‌تنها ضرورتی اقتصادی، بلکه ضرورتی انسانی و ملی است.

چرا وزیر اقتصاد مهم نیست؟

ادامه از صفحه اول

جالب اما آن اســـت که اگر یک ســـوی ماجرا چنان ریشه‌یابی‌های غلط و غیرعلمی و راهکارهـــای اطلاعاتی و انتظامی با ارز و تولید و ســـرمایه‌گذاری و... اســـت، ســـوی دیگر ماجرا خوب و مناســـب نشان‌دادن اوضاع و احوال اقتصادی و تعاملات جهانی کشور است و مثلا حضور سه هزار فعال تجاری و هیئت‌هایی از ۱۱۱ کشور جهان در هفتمین نمایشگاه صادراتی اکسپو و اظهارات وزیر صمت که از «دستاوردهای اقتصادی اخیر کشـــور و رشـــد ۱۱درصدی حجم مبادلات خارجـــی و افزایش آن به ۱۳۰ میلیارد دلار و...» سخن می‌گوید و آن اندک مشکلات را هم با «تسهیل تجارت، حذف موانع غیرضروری، دیجیتالی‌ســـازی فرایندها، تنوع‌بخشـــی به بازارها و سرمایه‌گذاری در تولید پیشرفته» (۲/۹) قابل حل‌وفصل می‌داند. به قول دکتر مســـعود نیلی در مناظره با دکتر خاندوزی، «اگر همه چیز این‌قدر خوب است، پس چرا همه چیز این‌قدر بد است!».

به نظر می‌رســـد تا زمانی که اقتصاد به عنوان یک علم به رسمیت شناخته نشـــود و آن‌قدر مهم نباشد که قطب‌نمای نظام حکمرانی قرار گیرد و سیاست بر آن خیمه زده و زیر ســـایه ایدئولوژی و نگاه توطئه‌بین قرار داشـــته باشد و تا وقتی کار دولت کنترل قیمت‌ها و تنبیـــه و تعزیر تولیدکنندگان و توزیع رانت و ایجاد محیط انحصاری و نیمه‌انحصاری و... باشـــد و کمتر اختیاری در عرضه کالای عمومی (امنیت، صلح، دیپلماســـی، حقوق مالکیت، ثبات اقتصاد کلان، زیرســـاخت‌ها، آموزش و بهداشت و محیط زیست مناســـب و...) داشته باشد تا بتواند مطالبات اساســـی جامعه و از جمله خواســـته‌های برحق معلمان و کارگرانی را که همین روزها ایام گرامیداشـــت آنان بود، برآورده کند، بود و نبود وزیر اقتصاد چه راستِ راست یا چپِ چپ و چه نهادگرا و... چه اهمیتی دارد؟ مشکل جای دیگری است.

مهاجرت سرمایه از وال‌استریت: دهلی، وارث ژئواقتصادی نظم نو؟

ادامه از صفحه اول

۴. بازار مصرف جوان با پتانسیل درونی بالا

بیش از ۶۵ درصد جمعیت هند زیر ۳۵ ســـال دارند. این فاکتور، نه‌فقط در ســـطح مصرف، بلکه در ســـطح عرضه نیـــروی کار و نوآوری، مزیتی ساختاری برای دهلی به شمار می‌رود.

البته مســـیر توســـعه در هند همچنان با دســـت‌اندازهایی همراه است: از ضعف زیرســـاخت‌های لجســـتیکی و بوروکراســـی مزمن گرفته تا شکاف طبقاتـــی و ضعـــف در نظام آمـــوزش عمومی. ســـرمایه‌گذاران باهوش این ریسک‌ها را می‌شناســـند، اما در برابر پایداری نســـبی و ظرفیت رشد، آنها را مدیریت‌پذیر می‌دانند. ســـرمایه در قرن ۲۱ دیگر صرفا به دنبال اقتصاد بزرگ نیســـت، بلکه به دنبال نظام حکمرانی قابل اعتماد، ظرفیت دیجیتال بومی و تعادل ژئوپلیتیکی اســـت. هند با تلاقی همه ایـــن ویژگی‌ها، بیش از آنکه «وارث» نظم جهانی باشد، یکی از معماران فعال نظم اقتصادی نوین است. در دنیایی که آمریکا با سیاســـت‌های محدودگر و چین با کنترل‌های سنگین خود در حال از دســـت دادن بخشی از اعتماد ســـرمایه‌اند، دهلی‌نو سکوی پرتاب سرمایه‌هایی است که به دنبال ثبات، نوآوری و انعطاف‌اند.

طرح «فتح غزه»؛ پیروزی نظامی یا شکست در آزادی گروگان‌ها؟

استراتژی جدید اسرائیل در غزه

پیشخوان Pishkhan.com

شـــرق: مقامات اســـرائیلی اعلام کرده‌انـــد طرحی برای تصرف کامل نوار غزه در دست دارند که می‌تواند به اشغال چندماهه این منطقه منجر شـــود. کابینه امنیتی اسرائیل با گســـترش عملیات نظامی در این باریکه، به عنوان بخشی از اســـتراتژی جدید با عنوان «فتح غزه»، با هدف شکست‌دادن حمـــاس موافقت کرد. ایـــن تصمیم پس از آن اتخاذ شـــد کـــه فراخوان گســـترده‌ای برای نیروهای ذخیره صادر شـــد تا تعداد ســـربازان افزایش یابـــد؛ اقدامی که به طور ضمنی نشـــان می‌دهد رویکرد فعلی کارساز نبوده است. بااین‌حال، گزارش‌ها حاکی از آن است که ژنرال ایال زمیر، رئیس ستاد ارتش اســـرائیل (IDF)، به وزرا هشدار داده استراتژی جدید ممکن است به «از دست دادن» گروگان‌ها منجر شود.

از اکتبر ۲۰۲۳ تاکتیک‌های اســـرائیل در غزه عمدتا شامل بمباران‌های ســـنگین و به دنبال آن عملیات زمینی فشـــرده برای پاک‌ســـازی مناطق بوده اســـت و پس از آن نیروها به مناطـــق دیگر منتقل می‌شـــدند. ایـــن رویکـــرد انتقاداتی را برانگیخت مبنی بر اینکه ارتش اســـرائیل به حماس اجازه می‌دهـــد در مناطقـــی که قبلا پاک‌سازی‌شـــده اعلام شـــده بـــود، دوباره ســـازماندهی شـــود. امـــا در درگیری‌هایی که پس از شکســـت آتش‌بس در اواســـط ماه مـــارس رخ داد، نیروهای اســـرائیلی تلاش بیشتری برای حفظ کنترل مناطق تصرف‌شده از خود نشان داده‌اند.

طـــرح جدید -کـــه بـــه گفته مقامات هـــدف آن کمک به اسرائیل برای دستیابی به اهداف جنگی خود یعنی شکست حمـــاس و آزادی گروگان‌هاســـت- همچنیـــن صدها هزار فلسطینی را به سمت جنوب غزه سوق خواهد داد. به گفته یک مقام، این استراتژی که امکان «فتح غزه و حفظ قلمرو» را فراهـــم می‌کند، به تدریج تشـــدید خواهد شـــد. احتمال مـــی‌رود این روند پس از ســـفر مورد انتظـــار دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، به خاورمیانه در هفته آینده آغاز شود.

پیش از این نیز مقامات اســـرائیلی بـــه خبرنگاران گفته بودنـــد که افزایش گســـترده فعالیت نظامـــی قریب‌الوقوع اســـت، اما این اتفـــاق رخ نداد؛ موضوعی کـــه بعدا به نظر می‌رســـید تلاشی برای تحت فشـــار قراردادن حماس برای موافقـــت بـــا یک توافـــق مطلوب بر ســـر گروگان‌هـــا بوده اســـت. بااین‌حال، فراخوان نیروهای ذخیره و رأی رســـمی کابینه امنیتی، نشـــان‌دهنده یک برنامه قطعی برای تشدید درگیری‌هاست.

هشدار درباره سرنوشت گروگان‌ها

به گزارش کانال ۱۳ اســـرائیل، ژنرال زمیر به وزرا هشدار داده است: «در طرح یک مانور تمام‌عیار، لزوما به گروگان‌ها دســـت نخواهیم یافت. به خاطر داشـــته باشـــید که ممکن است آنها را از دست بدهیم».

اســـرائیل مشتاق است حماس را تحت فشار قرار دهد تا نسخه‌ای از توافق پیشنهادی اســـتیو ویتکاف، فرستاده ویژه آمریکا را بپذیرد. این توافق شامل آتش‌بس، آزادی زندانیان فلســـطینی و ورود کمک‌هـــا در ازای بازگرداندن گروگان‌ها است. بااین‌حال، حماس خواســـتار خروج کامل اسرائیل از نوار غزه و ارائه طرحی برای پایان دائمی جنگ شده است.

بنیامیـــن نتانیاهـــو، نخســـت‌وزیر اســـرائیل و متحدانش معتقدنـــد فشـــار نظامـــی بهتریـــن راه بـــرای بازگردانـــدن گروگان‌هاســـت. امـــا انجمـــن خانواده‌هـــای گروگان‌هـــا و مفقودان در بیانیه‌ای اعلام کرد: «هشدار رئیس ستاد ارتش باید خواب را از چشـــمان هر اسرائیلی برباید. اکثریت قاطع ملت بر این درک متحد هســـتند که پیروزی اســـرائیل بدون بازگرداندن گروگان‌ها به خانه به دســـت نمی‌آید». در ادامه این بیانیه آمده اســـت: «از دست دادن گروگان‌ها به معنای شکست اســـرائیل خواهد بود. امنیت ملی و ثبات اجتماعی به بازگشت همه گروگان‌ها -تک‌تک آنها- بستگی دارد».

تشـــدید درگیری‌هـــا، به‌ویـــژه کـــوچ اجبـــاری جمعیت فلسطینی‌ها به ســـمت جنوب، وضعیت انســـانی‌ای را که ســـازمان ملل از آن به عنـــوان «فاجعه فزاینـــده» یاد کرده اســـت، وخیم‌تر خواهد کرد. اســـرائیل بیش از دو ماه است تمام کمک‌ها به غزه را قطع کرده و گزارش‌ها از کمبود مواد غذایی و دارو رو به افزایش است.

جلسه شامگاه یکشنبه کابینه امنیتی اسرائیل همچنین ازســـرگیری ارســـال کمک‌ها را تصویب کرد. بااین‌حال، این کمک‌ها قرار است به شکلی متفاوت از آنچه تا قبل از ماه مارس مجاز بود، انجام شـــود. به گفته منتقدان اسرائیلی، در روش قبلـــی، مواد غذایی و ســـایر ملزومـــات به‌راحتی به دســـت حماس می‌افتاد و به این گروه اجازه بازســـازی می‌داد.

براســـاس طرح جدید، پیمانـــکاران آمریکایی بر تحویل مستقیم کمک‌ها به مردم، تحت پوشش امنیتی گسترده‌تری که توســـط ارتش اسرائیل فراهم می‌شـــود، نظارت خواهند کرد. گفته می‌شـــود ژنرال‌های اسرائیلی از دخالت در توزیع کمک‌ها ناراضی هســـتند. روز یکشنبه گزارش شد که ژنرال زمیـــر با ایتامار بن‌گویر، وزیر امنیت ملی راســـت‌گرای تندرو، درگیری لفظی داشـــته اســـت؛ زیرا بن‌گویر ظاهرا از بمباران انبارهای مـــواد غذایی حمایت کرده بـــود. طبق گزارش‌ها، ژنـــرال زمیر به او گفته اســـت اســـرائیل متعهـــد به رعایت قوانین بین‌المللی است و نمی‌تواند اجازه دهد فلسطینی‌ها از گرسنگی بمیرند.

ســـازمان ملل متحد مخالفت خود را با روش پیشنهادی جدیـــد توزیع کمک‌هـــا اعلام کرده و گفته اســـت این روش «اصـــول اساســـی بشردوســـتانه را نقض می‌کنـــد» و رنج غیرنظامیان را عمیق‌تر خواهد کرد.

چرا کنترل شبکه‌های اجتماعی تبدیل به دغدغه‌ای جدی برای دولت‌ها شد؟

استخوانی در گلو

مهسا مژدهی: ســـال ۲۰۱۶ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل قطع‌نامه‌ای را تصویب کرد که براساس آن دولت‌هایی که عامدانه و بـــا مقاصد خاص دسترســـی کاربران خود بـــه اینترنت را قطع کنند، به عنوان دولت‌های ناقض حقوق بشـــر شـــناخته شوند. در یکی از بحث‌برانگیزترین مفاد این قطع‌نامه آمده است که هرگونه جلوگیری برای دسترسی به اطلاعات آنلاین یا انتشار اطلاعات به صورت آنلاین محکوم اســـت. با وجود تصویب این قطع‌نامه، در سال‌های اخیر اعمال محدودیت‌ها برای شبکه‌های اجتماعی در اغلب کشورهای جهان مرسوم بوده است. حتی فرانسه به عنوان کشـــوری که مهد آزادی بیان دانسته می‌شود، طی سال‌ها، به‌ویژه از ۲۰۲۰ به این سو، اقدام به محدودکردن دسترسی به اینترنت، با هدف جلوگیری از سوءاستفاده از کاربران و بالاگرفتن شورش‌های اجتماعی کرده است.

به‌تازگی در برخی از شـــبکه‌های اجتماعی ویدئویی تأییدنشده دســـت به دســـت می‌شـــود که مک‌کارنی، نخســـت‌وزیر تـــازه از راه رســـیده کانادا را در حال یک ســـخنرانی علیه نفرت‌پراکنی در شبکه‌های اجتماعی آمریکایی نشان می‌دهد.

نفرت‌پراکنی ممنوع

فرانســـه یکی از کشورهایی اســـت که مدت‌هاست به صورت نامحســـوس شمشـــیر خود را علیه نفرت‌پراکنی یا سوءاستفاده از اطلاعات کاربران شـــبکه‌های اجتماعی از رو بســـته است. در روز ســـیزدهم ماه مِی ۲۰۲۰، مجلس ملی فرانســـه قانونی را با ۳۵۵ رأی موافق و ۱۵۰ رأی مخالف به تصویب رساند که «قانون مبارزه با نفرت‌پراکنی آنلاین» نام داشت. براساس این قانون، پلتفرم‌های شـــبکه‌های اجتماعـــی موظف‌اند تا ۲۴ ســـاعت بعد از انتشـــار، محتوایی را که شـــامل نفرت‌پراکنی باشد، حذف کنند. اگر ویدئو یا محتوایی درباره پورنوگرافی کودکان باشد، این زمان به یک ساعت کاهش پیدا خواهد کرد. پیش از این قانون جنجالی، در سال ۲۰۱۸ قضات موظف شدند تا ظرف ۴۸ ساعت اخبار جعلی یا مشکوک را حذف کنند. حتی در ســـال ۲۰۱۹ مکرون پیشنهادی جنجالی را مطرح کرد که براســـاس آن قانون می‌توانست افرادی را که متهم به نفرت‌پراکنی شـــده‌اند، از دسترســـی مادام‌العمر به شبکه‌های اجتماعی منع کند. این پیشنهاد البته چنان مورد انتقاد قرار گرفت که دولت فرانسه هیچ‌گاه دوباره آن را تکرار نکرد.

سال ۲۰۲۳ پاریس پا را از آن هم فراتر گذاشت و رسما به جنگ شبکه‌های اجتماعی مانند تیک‌تاک و اینستاگرام و توییتر رفت. در تابستان آن سال کشته‌شـــدن نوجوان ۱۷ساله الجزایری‌الاصل به نام نائل به دســـت پلیس، اعتراضاتی خشن را در شهرهای بزرگ فرانسه رقم زد. معترضان دست به اعتراضات خشونت‌باری زدند که حمله به مدارس و کتابخانه‌ها و فروشـــگاه‌ها را در پی داشت. در همان زمان مکرون در دیداری که با شـــهرداران داشـــت، گفت که اگر شورش‌ها در کشـــور از کنترل خارج شوند، یکی از گزینه‌ها می‌توانـــد قطع دسترســـی به شـــبکه‌های اجتماعـــی تیک‌تاک و اسنپ‌چت باشد.

در ســـال ۲۰۲۳ مســـائل متفاوتی در فرانسه مطرح شد که در میان آن نگرانی دولـــت از هماهنگی میان تظاهرکنندگانی که به خشونت متوسل شـــده‌اند، دیده می‌شـــد. جوانان و نوجوانان در تیک‌تاک به محتوای خشـــونت‌آمیز دسترســـی راحتی داشتند و از طریق اسنپ‌چت یکدیگر را در خیابان‌ها به‌سادگی پیدا می‌کردند. امـــا تصمیم پاریس بـــرای اینکه چنین واضح مقابل شـــبکه‌های اجتماعی در مواقع بحران بایستد، شوک بزرگی را پدید آورد و برای ماه‌ها ســـوژه بحث محافل این بود که آیا دولتی که خود را حامی اصلی آزادی بیان در جهـــان می‌داند، می‌تواند به بهانه حفاظت کشور از تروریسم یا خشونت، دست به قطع دسترسی شهروندان به اینترنت آزاد و پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی بزند؟

محدودیت با هدف کنترل خشونت آنلاین

کانادا شـــهرت فرانســـه را در حفاظت از آزادی بیان ندارد، اما به عنوان یک کشـــور آزاد و حامی آزادی بیان زیر ذره‌بین منتقدان قرار می‌گیرد. جاســـتین ترودو اولین فـــردی بود که به محدودیت پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی در کانادا مشروعیت بخشید.

ســـال ۲۰۲۳ شرکت متا دسترســـی به خبر را در پلتفرم‌های خود در کانادا محـــدود کرد. علت چنین تصمیمی تصویب یک قانون در پارلمان کانادا بود که براساس آن پلتفرم‌های اینترنتی موظف شدند تا در ازای انتشار محتوای خبری بنگاه‌های خبری بـــه آنها پول پرداخت کنند. پیش‌ازاین اســـترالیا هم دســـت به اقدام مشـــابهی زده بود. مسئله برای کانادا و استرالیا سیاسی یا اجتماعی نبود؛ آنها به دنبال آنچه خود منصفانه‌شدن بازار خبر دیجیتال نامیده‌اند، بودند.

چین و اوضاع پیچیده اینترنت

سانسور اینترنت در چین قدمتی به اندازه ۲۵ سال دارد. برخی از ناظران معتقدند محدودیت اینترنت در این کشور، مورد مشابهی در سراســـر جهان ندارد. از ســـال ۲۰۰۹ به این ســـو، شـــبکه‌های اجتماعـــی غربـــی در چیـــن مانند فیس‌بـــوک، توییتـــر (ایکس)، اینســـتاگرام، واتـــس‌اپ و تلگرام به طور کامل از دســـترس خارج شده‌اند. اغلب شـــهروندان چینی به سوی استفاده از پلتفرم‌های داخلی مانند وی‌چت و ویبو و دوئین، هدایت شده‌اند. گفته می‌شود محتوایی که در این پلتفرم‌ها عرضه می‌شود، تحت نظارت شدید دولت قرار داشـــته و در مواردی که حساسیت‌برانگیز باشـــند، به صورت فوری حذف می‌شوند. استفاده از فیلترشـــکن برای چینی‌ها سال‌هاست ممنوع شده و جریمه نسبتا زیادی در پی دارد.

ادامه در صفحه ۱۰

آگهی دعوت به مجمع عمومی فوق العاده
شرکت آترا زیست آرای (سهامی عام)

بدینـــوسیله به اطـــلاع کلیه سهـــامداران گرامی شرکت آترا زیست آرای (سهامی عـــام) می رســـاند که مجمع عمومی فوق العـــاده این شرکت در تاریخ شنبه ۱۴۰۴/۰۲/۲۷ راس ساعت ۱۰:۰۰ در محل دفتر مرکزی شرکت واقع در تهران بلوار پژوهش پژوهشکده ژنتیک بـــرگزار می شود.

دستور جلسه: تصویب تغییر ماده ۲ اساسنامه درخصوص موضوع فعالیت و تصویب تغییر ماده ۴ اساسنامه درخصوص تابعیت و مرکز اصلی

از همه سهامداران گرامی تقاضا می شود در تاریخ مذکور با همراه داشتن اصل و تصویر کارت ملی، جهت تکمیل حد نصاب درمجمع حضور یابند. همچنین وکلای سهـــامداران یا نمـــایندگان اشخـــاص حقوقی بـــایست وکالتنامه معتبر یا معرفی نامه، ارائه نمایند.

هیات مدیره شرکت آترا زیست آرای (سهامی عام)

انجمن اسلامی مهندسین
تاسیس ۱۳۳۶

انجمن اسلامی مهندسین برگزار می‌نماید:

آموزه‌هایی از اخلاق حرفه‌ای در مهندسی ساختمان

(با تأکید بر ضرورت استقلال و خودکنترلی حرفه‌ها)

با ارائه مهندس حامد خانجانی

چهارشنبه ۱۴۰۴/۰۲/۱۷ ساعت ۱۷ تا ۱۹

ضلع جنوبی بلوار میرداماد، نرسیده به میدان مادر، شماره ۱۲۶، طبقه ۴

جلسه به‌صورت آن‌لاین در اینستاگرام انجمن به آدرس @iaiengineers و https://www.skyroom.online/ch/iaie/general-speech قابل مشاهده است.

برگ سبز (سند مالکیت) و سند کمپانی خودرو سواری ساینا اس به رنگ سفید به نام **علی اکبر جلیلوند** به شماره شاسی NAS۸۵۱۱۰۰R۵۷۷۴۹۴۰ و شماره پلاک ۹۲ط۱۷۴ ایران ۵۰ مفقود شده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR

فراخوان مناقصه عمومی یک مرحله ای — **نوبت اول**

دهیاری قاســـم آباد تهرانچـــی (کارفرما / مناقصه گزار) در نظر دارد، پروژه جمـــع آوری زبالـــه ورفـــت وروب روســـتا را با اطلاعات پایه به شرح ذیل از طریق مناقصه عمومـــی به پیمانکاران دارای صلاحیـــت و تاییدیـــه از دســـتگاه مربوطـــه آماده به کار با در نظر گرفتن مراتب ذیـــل واگـــذار نماید.

۱ – موضوع مناقصه: پروژه جمـــع آوری زبالـــه ورفـــت وروب روستای قاســـم آبـــاد تهرانچـــی واقع در تهران– بزرگراه امام رضا(ع) روبـــروی قبرســـتان ارامنه روستای قاسم آباد تهرانچی

۲ – شماره مناقصه: ۱۴۰۴/۱۰۴ شـــماره فراخوان سامانه تدارکات الکترونیک دولت: ۲۰۰۴۰۹۰۷۹۴۰۰۰۰۰۱

۳ – نوع مناقصه : عمومی تک مرحله ای

۴ – مدت انجام کار : ۱۲ ماه از زمان انعقاد قرارداد

۵ – تضمین شرکت در مناقصه: به مبلغ ۸۶۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال (هشـــتصد وشـــصت میلیون ریال) به ۲ صورت:

۱–۵) ضمانت نامه بانکی معتبرباعنوان موضوع مناقصه به نفع کارفرما و یا

۲–۵) رسید واریز نقدی به شماره حساب ۰۱۰۶۸۷۶۷۹۰۰۴ و یا شـــماره شـــبا IR ۳۱۰۱۷۰۰۰۰۰۰۰۰۱۰۶۸۷۶۷۹۰۰۴ نزدبانـــک ملـــی شعبه میـــدان آقـــا نـــور به نام دهیاری قاســـم آبـــاد تهرانچـــی کـــه می بایست ارائه گردد.

۶ – ضمانت حسن انجام تعهدات: برنده مناقصه موظف به ارائه ضمانتنامه/ سپرده حسن انجام تعهدات به مبلغ ۱۰٪ قرارداد می باشد.

۷ – پیش پرداخت :ندارد

۸ – محل تامین اعتبار : اعتبارات داخلی دهیاری

۱۰ – مهلت زمانی دریافت اسناد از سامانه تدارکات الکترونیکی دولت: تـــا ساعت ۱۸ مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۲۵

۱۱ – آخرین مهلت تسلیم پیشنهادها: آخرین مهلت تسلیم (ارائه) پیشنهادها وارائه اصل ضمانتنامه شرکت در مناقصـــه بـــه دهیـــاری قاســـم آبـــاد تهرانچی‌پایان وقت اداری‌مورخ ۱۴۰۴/۰۳/۱۰ (ساعت ۱۴) می باشد.

۱۲ – محل ارائه اصل ضمانتنامه شرکت در مناقصه وتلفن تماس جهت پاســـخگویی به ســـوالات: تهـــران– بزرگـــراه امـــام رضـــا(ع) روبـــروی تعویض پلاک خاوران روستای قاسم آباد تهرانچی تلفن:۰۲۱۳۶۸۵۷۹۰۳

۱۳ – زمـــــان گشـــــایش پیشـــــنهادها: روز یکشـــنبه مـــــورخ ۱۴۰۴/۰۳/۱۱ درمحـــــل دفتـــــر دهیـــــاری ساعت ۹

*** کلیه فرآیند انجام مناقصه (دریافت اسنادمناقصـــه و...) از طریـــق ســـامانه تـــدارکات الکترونیکـــی دولـــت بـــه آدرس: www.setadiran.ir انجام می پذیرد.

هزینه آگهی به عهده برنده مناقصه میباشد.

برگ سبز و سند کمپانی **خودروپژوآردی** رنگ طوسی روشن معمولی مدل ۱۳۸۲ به شماره پلاک ایران ۵۵_۸۲۸ن ۶۲ و شماره موتور ۲۲۳۶۸۲۱۷۸۲۹ و شماره شاسی ۰۰۸۲۱۱۷۹۲۲ به نام **رقیه مشمول آتباتان** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

مدرک تحصیلی **اینجانب آرمین صدری** فرزند یوسف به شماره شناسنامه ۹۶۷۳ صادره از شهرری در مقطع کارشناسی حسابداری دولتی صادره از دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب به شماره ۰۱۳/۲۴۱۶۲_۱۳/۰۸ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد ازیابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب به نشانی تهران خیابان کریم خان زند خیابان ایرانشهر شمالی نبش آذرشهر پلاک ۲۰۹ و یا کد پستی ۱۵۸۴۷۱۵۴۱۴ ارسال نماید.

برگ سبز، سند کمپانی و کارت شناسایی **خودروسواری پژو۴۰۵GLX** دوگانه سوز به رنگ نقره ای متالیک مدل ۱۳۹۰ به شماره پلاک انتظامی ۲۳ ق ۱۵۶ ایران ۹۴ و شماره موتور ۱۲۴۰۲۳۸۴۳۶ و شماره شاسی NAAM11CA5BK270954 نام **آقای اسماعیل حسن زاده حاجی آبادی** مفقود گردیده‌اند و از درجه اعتبار ساقط می باشند.

پروانه تردد سالیانه **خودروی سواری تویوتا تیپ ۸۶ کوپه مدل ۲۰۱۴** به رنگ سفید متالیک به شماره پلاک ۱۲۷۹۹ سری ۳۶ اروند به شماره شاسی JF1ZN12B7EG017475 به شماره موتور H911081 سیلندر ۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد

instagram:sharghdaily1 | twitter:sharghdaily | youtube:sharghdaily | Telegram:SharghDaily | aparat:tasvirshargh | www.sharghdaily.com | روزنامه شرق

پیشخوان Pishkhan.com

عصر چریک‌ها: گفت‌وگوی احمد غلامی با رضا کیانیان

زندگی سیاسیِ کیانیان

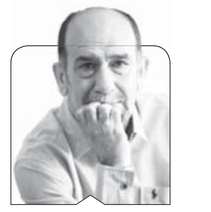

رضا کیانیان زندگی پرفراز و نشیبی دارد. حتی به دنیا آمدنش هم حکایتی است. در مشهد با برادربزرگش کار تئاتر می‌کند و در همین ایام است که با چهره‌های مذهبی همچون دکتر علی شریعتی و شهید بهشتی آشنا می‌شود. اما ذهن جست‌وجوگر او رهایش نمی‌کند و به سمت چریک‌های فدایی خلق می‌رود. در این میانه، کاری را که بی‌وقفه دنبال می‌کند و هرگز از آن دست برنمی‌دارد، تئاتر و اجرای نمایش است. رضا کیانیان بعد از مدتی به خط سوم می‌پیوندد و این آخرین کاوش او در فعالیت‌های سیاسی است؛ دستگیر، زندانی و آزاد می‌شود و بعد، تمام وقتش را برای هنر بازیگری می‌گذارد. با رضا کیانیان درباره زندگیِ سیاسی‌اش به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

عکس: سهند تاکی، شرق

آقای کیانیان شما بازیگر و هنرمند سینما هستید و شاید بسیاری ندانند که فعالیت سیاسی داشتید و جزو انقلابیون قبل از انقلاب به شمار می‌روید. البته برخی هم که خاطرات شما را شنیده‌اند، می‌دانند که فعالیت‌های سیاسی و چریکی داشتید. جالب این است که عضو یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های مارکسیستی یعنی پیکار هم بودید. کار سیاسی را از کجا شروع کردید؟ فکر می‌کنم در مشهد و از سن جوانی وارد فعالیت سیاسی شدید.

وقتی یک‌ساله بودم پدر و مادرم به مشهد مهاجرت می‌کنند. این مهاجرت دو اتفاق خوب را رقم زد؛ یکی اینکه پدرم اعدام نمی‌شود، چون پدر من از نوچه‌های طیب بوده و زمان دستگیری طیب دقیقاً وقتی بود که پدرم به مشهد رفته بود وگرنه تمام آن افراد را دستگیر کردند، یک‌سری اعدام و یک‌سری هم زندانی شدند. طیب و شعبان بی‌مخ دو قطب جاهل‌مسلک و مخالف هم بودند و هرکدام نوچه‌هایی داشتند. اینها با شاه مخالف بودند و آنها طرفدار شاه. دومین اتفاق خوب این بود که مادر من را زمانی عروس کردند که طفلک هنوز بالغ نشده بود و فکر می‌کرد ازدواج عروس‌بازی است. یعنی هنوز به لحاظ فیزیولوژیک امکان بچه‌دار شدن نداشته اما بعد که ازدواج می‌کند، طبق داستان‌هایی که خودشان تعریف می‌کنند به امامزاده داوود می‌روند تا مسئله بچه‌دار نشدن‌شان حل شود. در امامزاده داوود نذر و نیاز می‌کنند و بعد برادر بزرگم به دنیا می‌آید که نامش را داوود می‌گذارند. قرار بوده مادرم نام فرزند بعدی‌اش را دانیال بگذارد اما نُه سال طول می‌کشد تا بچه بعدی به دنیا بیاید و در این دوره دوباره فامیل می‌گویند که این زن یکه‌زاست. پدر و مادرم به مشهد می‌روند و نذر و نیاز می‌کنند و وقتی به تهران برمی‌گردند من به دنیا می‌آیم و نام مرا رضا می‌گذارند. این بار نذر کرده بودند که اگر بچه‌دار شدند در مشهد مجاور شوند. پدرم کله‌پز بود و در مشهد هم کله‌پزی راه می‌اندازد که مشهور هم می‌شود. در مشهد کمتر کسی بود که به‌سمت سیاست کشیده نشود. تمام سردمداران سیاسی آن زمان، چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق مشهدی بودند. شریعتی مشهدی بود. خیلی از جنبش‌ها هم این‌طور که می‌گویند از خراسان و مشهد شروع می‌شود. بنابراین فکر کنید یک بچه دبیرستانی در مشهد آن دوره، می‌تواند سیاسی نشود؟ می‌تواند به شرطی که اصلاً کتاب نخواند و به هیچ چیز کار نداشته باشد و مثلاً دنبال کاسبی پدرش باشد. برادرم داوود، جزو روشنفکران مشهد بود و تئاتر کار می‌کرد. با چند نفر از روشنفکران مشهد که گرایش‌های سیاسی داشتند، گروه تئاتر پارت را درست کرد و من خیلی علاقه‌مند بودم به این گروه تئاتری بروم. در چنین جوّی یک بچه دبیرستانی خودبه‌خود به سمت سیاست کشیده می‌شود. از طرف دیگر من از درس‌خواندن بدم می‌آمد چون فکر می‌کردم این درس‌ها اصلاً به چه دردی می‌خورد. در دبیرستانی به نام «خسروی» درس می‌خواندم که آن زمان به «پلنگ‌خونه» مشهور بود. مدیر دبیرستان می‌خواست من را اخراج کند، چون شرّ بودم و درس نمی‌خواندم. آن زمان در کلاس سوم دبیرستان در یکی از رشته‌های ریاضی، ادبی یا طبیعی باید معدل دوازده می‌آوردیم تا ادامه تحصیل بدهیم. معدل من دَه شد یعنی هیچ رشته‌ای نمی‌توانستم بروم. مدیرمان هم خوشحال شد که تو را از دبیرستان بیرون می‌کنم و از شرّت خلاص می‌شوم. برادر من چون دبیر بود، با یکی از دبیرها که از توده‌ای‌های سابق بود صحبت کرد و او به خاطر فعالیت‌های سیاسی برادرم دو نمره به درس ریاضی‌ام اضافه کرد که بتوانم در رشته ریاضی درس بخوانم. مدیر که مطلع شد گفت به این شرط قبول می‌کنم که از این دبیرستان بروی. من هم قبول کردم، اما هر دبیرستانی که می‌خواستم بروم جا نبود. برادرم من را به دبیرستان علوی مشهد برد که برادرخواندهٔ دبیرستان علوی تهران است. آنها هم گرایش مجاهدین داشتند. بنابراین من وارد دبیرستانی شدم که گرایشات سیاسی داشت. از هر طرف به گذشته‌ام نگاه کنم می‌بینم جوری بوده که من به طرف سیاست هل داده می‌شدم. یک دوره در سخنرانی‌های علی شریعتی شرکت می‌کردم. دو نفر از همکلاسی‌های من همان زمان مخفی شدند و به چریک‌های فدایی پیوستند که هر دو نفرشان قبل و بعد از انقلاب کشته شدند. اما هیچ‌وقت ارتباط نزدیکی با مجاهدین نداشتم. گرایشم بیشتر به این‌طرف بود. البته در دبیرستان با مفهوم چپ خیلی آشنا نبودم و فقط می‌دانستم که مخالف هستیم، مثل خیلی از انقلابیون ایران که وقتی از آنها بپرسید چرا انقلاب کردید نمی‌دانند. آنها فقط شاه را نمی‌خواستند و معلوم نبود چه می‌خواستند. یک جامعهٔ آرمانی در ذهن بود که نمونه‌اش شوروی بود. آن زمان فکر می‌کردیم آنجا واقعاً بهشت است. بعدها که یک عده رفتند و برگشتند، فهمیدیم که آنجا چه قتلگاهی است و سانسور چقدر حیرت‌انگیز است. اینها را کم‌کم متوجه می‌شدیم. ولی اینکه گرایش سیاسی پیدا کردم به خاطر این بود که در مشهد بودم.

در مورد پدرتان بیشتر بگویید. به هر حال در کنار طیب بودن در آن دوره خیلی مهم بوده. منش و حرف‌های پدرتان چقدر روی شما اثر داشت؟ رابطه‌تان چطور بود؟

با پدرم رابطه خوبی داشتیم. او هم مثل سایر پدرهای آن زمان اصلاً نمی‌دانست ما کلاس چندم هستیم. اما وقتی با برادرم تئاتری کار می‌کردیم که رنگ‌وبوی سیاسی داشت، حتماً می‌آمد و تشویقمان می‌کرد. پشت صحنه می‌آمد و پشت سرمان می‌زد که یعنی گرفتم چه گفتید. چون آن زمان همه‌چیز با ایما و اشاره بود و مثل الان نبود که رک و راست حرف بزنیم. پدرم در هجده‌سالگی از کاشان به تهران می‌آید. تعدادی از اقوام پدری‌ام همه از کله‌پزهای بزرگ تهران بودند. پدرم با طیب رفیق بود و اهل زورخانه و در ضمن بزن‌بهادر هم بود. یک کله‌پزی در دروازهٔ قزوین کنار شهرنو قرار داشت که متعلق به اقوام ما بود. جاهل‌مسلک‌های آن زمان صبح که بیرون می‌آمدند کله‌پاچه می‌خوردند و پول هم نمی‌دادند. حرفی هم اگر به آنها می‌زدند شیشه‌ها را می‌شکستند. صاحب کله‌پزی به پدرم می‌گوید بیا و اینجا را آرام کن! پدرم به آنجا می‌رود و چند نفر از جاهل‌ها را به قول خودشان کاردکشی می‌کنند و آنجا آرام می‌شود. چند سال قبل طراحی صحنه فیلمی به نام «مهریه بی‌بی» از اصغر هاشمی را به عهده داشتم. قهوه‌خانه‌ای قدیمی لازم داشتند که پرده‌های نقاشی داشته باشد و شمشیر و سپر و کلاه‌خود به در و دیوارش آویزان باشد. طرف‌های مولوی این قهوه‌خانه را پیدا کردیم. اصغر هاشمی به صاحب قهوه‌خانه گفت قرار است فیلم‌برداری کنیم که قبول کرد. فردا که من رفتم گفتم وقتی قرار است فیلم‌برداری کنیم شما اینجا نشسته‌اید و دوربین اینجا است، پشت سر شما پرده‌ها دیده نمی‌شوند چون خیلی بالا هستند، کلاه‌خود و شمشیر و سپر هم خیلی بالا است. گفت حالا چه‌کار کنیم؟ گفتم باید اینها را پایین بیاوریم. فحشی اساسی به من داد و پرتم کرد بیرون. گفتم تو می‌دانی من بچه چه کسی هستم؟ یکدفعه ساکت شد. گفتم بچه حسین تهرونی‌ام. از قوم و خویش‌های هفت کچلون بودند که الان هم چلوکبابی دارند. به من گفت بنشین. من را نشاند و رفت یک پیر خسته‌ای را آورد که سبیل‌های بلندی داشت و از بس سیگار کشیده بود سبیل‌هایش زرد شده بود. پیرمرد گفت تو بچه حسین تهرونی هستی؟ گفتم بله. گفت بگو ببینم چه کسی بوده؟ شروع کردم تعریف کردن که یک حاج غلامی بود که صاحب کله‌پزی بود و... گفت بسه! رو کرد به صاحب قهوه‌خانه و گفت راست می‌گوید و بعد رفت. مثل فیلم‌های اسکورسیزی بود. صاحب قهوه‌خانه گفت خیلی خب حالا می‌گویی چه‌کار کنیم؟ گفتم اینها را بیاور پایین. گفت نوکرتم هستم! و چند نفر را صدا کرد و گفت به آقا رضا کمک کنید. آخرش هم خیلی احترام گذاشت. پدر من این تیپی بود. ولی مدل سیاسی بودن آنها با مدل ما که درس خواندیم فرق داشت. زمان قاجار لوطی‌ها یک محله را می‌چرخاندند و می‌گفتند این محلهٔ فلانی است و کسی جرئت نداشت در آنجا دزدی کند. این سنت همین‌طور ادامه داشت و پدر من متعلق به این دورهٔ گذار بود. بعد هم که به مشهد آمده بود طبق قصه‌ای که تعریف می‌کنند، جاهل‌های مشهد باید اذن ورود می‌دادند. او با دو نفرشان که یکی‌شان غلامحسین پشمی و دیگری هم پرویز سرخه یا چیزی شبیه این بود، جلوی ساختمان چهارطبقهٔ مشهد قرار دوئل می‌گذارند. آن زمان این اولین و تنها ساختمان چهارطبقهٔ مشهد بود که قبل از انقلاب خرابش کردند و خیابانی باز کردند به نام دروازه طلایی یا خیابان خسروی. به‌هرحال با این دو نفر دعوا می‌کند و یک نفر را با کارد می‌زند، با همان مدل خودشان که طرف نمیرد و فقط روده‌هایش بیرون می‌ریزد. نفر دوم هم قبول می‌کند که اذن ورود بدهند و می‌شود جزو بزن‌بهادرهای مشهد.

برادرتان داوود هم در کار سیاسی بود؟

بله او بود که ما می‌رفتیم.

وابسته به حزب و گروه و دسته‌ای بود؟

نه. اوایل به‌طورکلی سیاسی بود، بعداً او هم به چریک‌ها گرایش پیدا کرد. آن دو نفر دوستی که گفتم مخفی شدند و عضو چریک‌ها بودند، درواقع عضو گروه تئاتر ما هم بودند و چند نفر دیگر از بچه‌ها هم بودند که سمپات چریک‌ها بودند. زمانی که آنها مخفی و عضو چریک‌ها شدند، سال بعدش من دیپلم گرفتم و به تهران آمدم و دانشجو شدم. آن زمان کلاس چهارم دبیرستان بودم. آقای محمد بهشتی از هامبورگ به مشهد آمده بود و از مشهد به تهران آمد. در مشهد که شهر کویری است، زمان نوجوانی تابستان‌ها در حیاط می‌خوابیدیم و من همیشه به آسمان زل می‌زدم و فکر می‌کردم این کجاست. از حیرتی که به من دست می‌داد که نمی‌توانم این عظمت را بفهمم، گریه‌ام می‌گرفت. این حیرت در من بود و دنبال این بودم که از کجا باید بفهمیم راز جهان چیست. همان زمان برادرم داوود گرایش به‌شدت مذهبی پیدا کرده بود. پدر آقای ابطحی رئیس دفتر آقای خاتمی، در مشهد بود. آقای هاشمی‌نژاد و آقای طبسی از روحانیون بزرگ آن زمان در مشهد بودند. داوود برادر من این گرایش را پیدا کرده بود و با آقای ابطحی خیلی نزدیک شد. من به این دلیل به سمت مذهب رفتم که شاید مذهب بتواند سؤالاتم را پاسخ بدهد. شروع به خواندن درس طلبگی نزد آقای ابطحی کردم. یک روز به من گفت خب فردا عمامه‌گذاری شما است. فکر کردم اگر عمامه بگذارم نه می‌توانم تئاتر و سینما بروم و نه موسیقی گوش کنم، اصلاً نمی‌توانم دیگر بازی کنم. آن شب تقریباً تا صبح هرچه دعا بلد بودم خواندم. دم صبح مقداری آرام شدم. فکر می‌کردم اگر این کار را نکنم، گناه بزرگی مرتکب شده‌ام. صبح که دلم آرام شد، به آقای ابطحی گفتم من عمامه نمی‌گذارم و دلایلم را گفتم که قبول کرد. از آن زمان از آن شکل سنتی‌اش کمی جدا شدم. برادر من هم از شکل سنتی کم‌کم جدا شده بود. بعد دکتر شریعتی آمد که حرف‌های به‌روز می‌زد و از جامعه‌شناسی صحبت می‌کرد و اینها را با هم قاطی کرده بود. با ایشان آشنا شدم و این زمانی بود که آقای بهشتی هم از هامبورگ به مشهد آمده بود. آن زمان من یک بچه حزب‌اللهی خیلی تنگ‌نظر بودم. همسر آقای بهشتی با روپوش و روسری بود. می‌گفتم این گناه است، مگر می‌شود یک نفر روحانی باشد و لباس روحانیت تنش باشد اما زنش روپوش و روسری بپوشد! به آقای بهشتی هم گفتم. یادم است آقای بهشتی دستش را پشت من گذاشت و گفت پسرم دنیا به همین سادگی نیست، پیچیدگی‌هایی در دنیا و دین هست، قرآن و تفاسیرش را باید خواند. مدتی که آنجا بود هم دوستش داشتم، چون حرف‌های خیلی جالبی می‌زد که من از جاهای دیگری نشنیده بودم، و هم این موضع را با ایشان داشتم. به تهران که رفت، خانه‌اش در قیطریه بود. شماره تلفنی به من داد و گفت اگر به تهران آمدی به من سر بزن. زمانی به تهران آمدم که شریعتی حسینیه ارشاد را با سخنرانی‌هایش قرق کرده بود. نزد دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد رفتم و همان زمان هم به خانه آقای بهشتی رفتم. یک آپارتمان خیلی معمولی داشت. چند تا مبل و یک یخچال در هال بود و خودش از یخچال چیزهایی آورد که پذیرایی کند. آنجا گفتم آقای بهشتی شما حرف از مستضعفین می‌زنید اما روی مبل می‌نشینید و یخچال‌تان هم که ماشاالله پر است و بوی عطر هم که می‌دهید! همه اینها آن زمان به‌لحاظ انقلابی‌گری گناه بود. گفت پسرم اگر ما مشق فقر کنیم و روزی به حکومت برسیم همه را فقیر می‌کنیم، ولی اگر مشق رفاه کنیم سعی می‌کنیم همه در رفاه باشند. من این را آن موقع نفهمیدم، بعداً متوجه شدم. به‌هرحال فضا جوری بود که انقلابیون نباید مظاهر رفاه نسبی داشته باشند. زمان انقلاب یک‌سری بچه‌های کنفدراسیون به ایران آمدند، بچه‌هایی از اتحادیه کمونیست‌ها بودند که خانواده‌های پولداری داشتند. یک نفرشان برای ما که خودمان آن زمان چپ دوآتشه بودیم کاریکاتور شده بود چون در خانه پدرش، چادر انفرادی زده بود و در چادر می‌خوابید و سرش را روی آجر می‌گذاشت تا ارتباطش با توده‌ها و فقرا و ضعفا قطع نشود. به تهران که آمدم با آقای شریعتی دوست شدم و نزد ایشان و آقای بهشتی می‌رفتم. آن زمان نقاشی‌ام خوب بود. دکتر شریعتی کارگاه‌هایی برگزار می‌کرد که بچه‌ها آنجا نقاشی کنند. کاغذ و مدادرنگی و ماژیک و آبرنگ هم در اختیار همه می‌گذاشت که نقاشی کنند. من هم یکی از کسانی بودم که به بچه‌ها نقاشی یاد می‌دادم. مدام در گوش من می‌گفت رضا رنگ سرخ یادت نره! من هم رنگ سرخ توی کله بچه‌ها می‌کردم. همان زمان نمایشی به نام «سربداران» در حسینیه ارشاد اجرا شد که آقای محمدعلی نجفی کارگردانش بود. آنها با آقای بهشتی و میرحسین موسوی گروهی داشتند که بعداً هم یک فیلم ساختند که آقای قریبیان در آن بازی کرده بود. یادم است که پوستر نمایش «سربداران» را من کشیدم که یک حلقهٔ طناب دار و وسطش یک لکه خون قرمز بود. همه اینها نشانه‌های انقلابی‌گری بود. سال اول دانشگاه بودم و به دانشکده هنرهای زیبا می‌رفتم. درواقع در کنکور رشته تئاتر و هنر قبول شده بودم، بنابراین هم می‌توانستم به دانشکده هنرهای دراماتیک بروم و هم به دانشگاه تهران. محیط دانشگاه هنرهای دراماتیک کوچک و بسته بود، دانشگاه تهران ولی محیط بازی داشت و به آنجا رفتم. همیشه رگه‌ای در من بود که تحمل جای تنگ را نداشتم و می‌خواستم به مرحله بعدی بروم و ببینم چه می‌شود. سال اول به دانشگاه تهران رفتم و به حسینیه ارشاد هم می‌رفتم. یک روز به آقای شریعتی گفتم مگر بخشی از این حرف‌هایی که می‌زنید از مارکسیسم نمی‌آید؟ گفت چرا. گفتم از همان کتاب‌های مارکسیستی بدهید من هم بخوانم. قبول کرد. آن کتاب‌ها آن زمان حکم زندان داشت، یعنی اگر دستت بود چند سال به زندان می‌افتادی. دست‌نویس کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» نوشته ژرژ پولیتزر را برایم آورد و این کتاب بعدتر در اوایل انقلاب به‌صورت جلد سفید چاپ شد و دست همه بود. قطر دست‌نویس کتاب به‌اندازه دو بند انگشت بود. لبه‌هایش هم برگشته بود از بس آن را خوانده بودند. البته الان اگر آن کتاب را نگاه کنیم خیلی از مباحثش سطحی به نظر خواهد رسید ولی آن زمان برای دانشجوی سال اول یا چپ‌های آن زمان، مثل کتاب مقدس‌شان بود. سال اول در کوی دانشگاه زندگی می‌کردم و آن کتاب را که گرفتم می‌بلعیدم. بعد به آقای شریعتی گفتم تمام حرف‌هایی که شما می‌زنید اصلش را اینجا نوشته، چرا من باید یک چیز التقاطی را گوش کنم؟ گفت تو آزاد هستی هر کاری دوست داری بکنی. کتاب را به ایشان پس دادم و گفتم خداحافظ! به این صورت از شریعتی جدا شدم و دربه‌در دنبال گرایشات چپ می‌گشتم که کجا هستند و چه می‌کنند. با چند نفر از دوستانی که چریک بودند ارتباط گرفتم و طرفدار چریک‌های فدایی شدم. در دبیرستان به‌لحاظ عاطفی با آنها ارتباط داشتم، حالا دیگر به‌لحاظ ایدئولوژی هم حرف‌هایشان را می‌بلعیدم. در همان دوران هم سه بار به زندان افتادم و البته از همین زندان‌های دانشجویی بود. گارد دانشگاه یکدفعه وسط دانشگاه می‌ریخت و حلقه می‌زد و همه را جمع می‌کرد و از بینشان چند نفر را گلچین می‌کرد و می‌برد. یا دور کوی دانشگاه را محاصره می‌کردند که کسی نتواند فرار کند و اتاق‌ها را می‌گشتند و اگر چیزی پیدا می‌کردند دستگیر می‌کردند. در کوی دانشگاه که این کتاب را داشتم، یک شب یکی از هم‌اتاقی‌هایم را گرفتند، چون از اتاق فرار کرده بود. من فرصت نکردم از اتاق فرار کنم، وقتی رسیدند من در راهرو بودم و داخل اتاقم چپیدم. آمدند اتاق را گشتند و «اصول مقدماتی فلسفه» را پیدا کردند. گفتند این چیست؟ من هم مانده بودم چه بگویم، گفتم جزوه فلسفه است. گفتند پس چرا این‌قدر کهنه است. گفتم ما هنرهای زیبایی هستیم، درس که نمی‌خوانیم از سال قبلی‌ها جزوه را می‌خریم. کتاب را پرت کرد و من نفس راحتی کشیدم. یک کتاب داشتم که اشعار فلسطینی به زبان عربی بود و من به‌خاطر طرح‌های انقلابی‌اش کتاب را نگه داشته بودم چون کار نقاشی هم می‌کردم. آن را هم پیدا کردند، گفتند تو طرفدار فلسطین هستی. گفتم فلسطین چیست؟ گفتند یعنی نمی‌دانی فلسطین چیست؟ گفتم می‌دانم یک کشور است، ولی این‌ها عرب هستند. گفت پس چرا این کتاب را داری؟ گفتم چون ما در رشته نمایش طراحی لباس می‌کنیم از همه کشورها یک دوره تمرین می‌کنیم و الان موقع عرب‌ها است. این کتاب را هم رها کرد و خیالم راحت شد. این نکته را هم اضافه کنم که وقتی به تهران رسیدم، از یک طرف با دکتر شریعتی ارتباط داشتم و به خانه آقای بهشتی می‌رفتم و از طرف دیگر دنبال گروه تئاتر سعید سلطانپور بودم که با آنها کار کنم. پیدایشان کردم و گفتم من از مشهد آمدم، دانشجوی سال اول هستم و می‌خواهم با شما کار کنم. چند نفر آشنا هم داشتیم. ضمناً وقتی به تهران رسیدم به مطب آقای ساعدی رفتم که خیلی انسان شریفی بود. تصور کنید یک بچه دبیرستانی یا سال اول دانشگاه را چه کسی تحویل می‌گیرد؟ ولی او واقعاً تحویل می‌گرفت، با ما حرف می‌زد و احساس شخصیت به ما دست می‌داد. گروه سعید سلطانپور آن زمان نمایش «چهره‌های سیمون ماشار» برشت را تمرین می‌کردند. گفتند چی بلدی؟ گفتم طراحی لباس و طراحی صحنه، بازی هم می‌کنم. چون این کارها را در گروه برادرم در مشهد انجام داده بودم. گفتند برای طراحی لباس یک‌سری اتود بزن که انجام دادم و قبول کردند و طراح لباس تئاتر «چهره‌های سیمون ماشار» شدم و نقش کوچک هم بازی کردم که در دانشکده هنرهای زیبا اجرا شد. بعد از آن می‌خواستند نمایش «خرده‌بورژواها» نوشته ماکسیم گورکی را تمرین کنند که آنجا نقش بلندتری داشتم. خانه‌ای در یکی از انشعابات بین خیابان شیخ هادی و ولیعصر گرفته بودند و آنجا نمایش را تمرین می‌کردیم. گاهی از صبح به آنجا می‌رفتم تا بعدازظهر که تمرین شروع می‌شد. یک روز صبح زنگ زدم دیدم یک نفر در را باز کرده که نمی‌شناختمش. یقه‌ام را گرفت و کشید داخل، دیدم یک یوزی هم به گردنش است. فهمیدم چه خبر است. گفت برو داخل اتاق. دیدم شش، هفت تا از بچه‌های دیگر هم داخل اتاق نشسته‌اند و تا ساعت سه که بچه‌ها قرار بود بیایند هر کسی که می‌آمد داخل اتاق می‌فرستادند تا اینکه همه را جمع کردند و به سوم اسفند فرستادند. تا مدت‌ها در آن خانه بودند و هرکس به آن خانه می‌آمد می‌گرفتند. از هرکس می‌پرسیدیم تو را برای چه گرفتند، می‌گفت من تا زنگ زدم در را باز کردند و گرفتند. اسم اینها را گروه «زنگالو» گذاشته بودم. من را به اتاق بازجویی بردند. کت‌مان را روی سرمان می‌انداختند و یک برگه می‌گذاشتند که بنویس. از زیر کت می‌شد دید که چند نفر نشسته‌اند. نوشته بود سمپات چه گروهی هستید؟ من نوشتم سمپاتیک یا آنتی‌پاتیک بودن دو تا از تیپ‌های نمایشی یونان باستان هستند... و همین‌طور می‌نوشتم و داشتم وارد صفحه سوم می‌شدم که بازجو گفت ببینم داری چه می‌نویسی؟ تعجب کرده بودند که یک نفر پیدا شده که دارد همه‌چیز را می‌نویسد! بازجو یک پس‌گردنی اساسی و یک لگد به من زد و گفت مرتیکه من می‌گویم سمپات چه گروهی بودی و تو درس تئاتر به من می‌دهی؟ بنویس سمپات چه گروهی بودی. گفتم چشم. نوشتم در نمایش «خرده‌بورژواها» نقش من سمپاتیک بود و شروع کردم درباره نقش توضیح دادن، وقتی دید دارم صفحه دوم را می‌نویسم گفت بده ببینم. نوشته‌هایم را خواند و گفت من را دست انداخته‌ای؟ کاری می‌کنم تا سر عقل بیایی و گفت این را بردارید ببرید. آن زمان یک آقای حسینی بود که شکنجه‌گر ساواک بود، مثل شیرعلی قصاب غول‌پیکر بود. وقتی دستت را می‌گرفت می‌فهمیدی که باید بروی و یک کیسه‌کشی بشوی. از قبل درباره‌اش شنیده بودم. چند بار من را برد و آورد اما من همان‌طور ادامه می‌دادم، تا اینکه کم‌کم دست از سر من برداشتند و به سلول انداختند. در زندان فلکه که الان تبدیل به موزه شده، یک فلکه بود و یک‌سری راهرو منشعب می‌شد که سلول‌ها در راهرو بودند. در یکی از سلول‌ها بودم که یکدفعه در باز شد و جنازه‌ای را داخل پرت کردند که پر از خون بود و به‌سختی نفس می‌کشید. یک نفر را به قصد کشت شکنجه کرده و به سلول انداخته بودند، برای اینکه هم او زجر بکشد و هم من روحیه‌ام را از دست بدهم. اسمش اکبر میرجانی بود که بعداً با هم خیلی دوست شدیم و الان در لندن است.

عضو چریک‌های فدایی بود؟

بله، به چریک‌های فدایی کمک‌های مالی می‌کرد. آن زمان مثلاً بیست هزار تومان ماهانه کمک می‌کرد. خانواده ثروتمندی داشت و خودش هم معمار بود. من گاهی حرف‌هایی می‌زدم که می‌خندید و بعد می‌گفت بس است دیگر، تمام بدنم درد می‌کند نمی‌توانم بخندم. صدای بازجویم را تقلید می‌کردم و جوک‌هایی هم می‌ساختم. صبح به صبح آقای میرجانی را برای پانسمان می‌بردند و برمی‌گرداندند. به سرباز گفتم من می‌توانم ایشان را تا بهداری ببرم و برگردانم؟ یک هواخوری هم بود. اجازه دادند. آقای میرجانی را کول می‌کردم می‌بردم، کارهای بهداری را که انجام می‌دادند من هم همان جا می‌نشستم و بعد برمی‌گشتیم. خیلی با هم دوست شده بودیم. دو تا بازجو بودند که یکی تهرانی بود و اسم دیگری را یادم نیست. من ادای این دو نفر را درمی‌آوردم. چون آقای میرجانی هم گیر آن دو نفر افتاده بود. یک‌بار که منتظر نشسته بودم، یک نفر پس گردنم زد و گفت بلند شو، فهمیدم یکی از آن دو بازجو است. من را به اتاقی برد و گفت برو آن ته بنشین رو به دیوار و تکان نخور، من هم رفتم نشستم. بازجوی دوم را آورد و گفت همین است که ادای ما را درمی‌آورد. گفتم من غلط بکنم، چرا باید ادای شما را دربیاورم. گفت خفه‌شو، من شب‌ها می‌آیم پشت سلول‌ها و گوش می‌دهم که چه چیزهایی می‌گویید. تو کلی ادای ما دو تا را درمی‌آوری، یک پس‌گردنی دیگر زد و گفت ادای ما را دربیاور. گفتم چشم! ادایشان را که درآوردم شروع کردند به خندیدن. یک نفرشان گفت من کار دارم و رفت، دیگری هم لگدی زد و گفت بلند شو برو. بعد هم رفتم میرجانی را کول کردم و آوردم. مانده بودند به من چه بگویند. وقتی دیدند خبری نیست و یک دانشجوی هنرهای زیبایی هستم، من را به سلول عمومی بردند که آنجا دوازده نفر از بچه‌های تئاتر بودیم. مدتی آنجا بودیم تا اینکه یک بازجویی من را با چشم باز برد و گفت کتت را از روی سرت بردار. فکر کرده بودند من خطری ندارم و کاره‌ای نیستم. شروع به صحبت کرد و منظورش این بود که ببین در سلول اینها چه می‌گویند و بیا به من بگو. دیدم او را می‌شناسم و مدام فکر می‌کردم که کیست. گفتم امکان دارد یک سیگار به من بدهید؟ یک سیگار وینستون داد کشیدم. گفتم من شما را می‌شناسم. این را که گفتم اصلاً نبضش خوابید. گفت نه. گفتم شما مشهدی هستید. یادم آمد سه کوچه پایین‌تر از ما زندگی می‌کرد. بعد که دید سیر تا پیاز را با جزئیات می‌گویم گفت اصلاً برای همین تو را آورده‌ام، چون هم فهمیدم مشهدی هستی، حالا ببین کسی در سلول چیزی می‌گوید، بیا به من بگو، برای خودت هم بهتر است و زودتر از اینجا خلاص می‌شوی! گفتم قبول، ولی اینها همه سیگاری هستند. هر روز فقط یک سیگار می‌دهید و تا فردا صبح واقعاً زجرآور است، اگر امکان دارد یک پاکت سیگار به من بدهید برای بچه‌ها ببرم. گفت به شرطی که خبر بیاوری، هر وقت هم خواستی من را صدا بزنی در بزن، دریچه را که باز کردند بگو بازجویم را می‌خواهم. گفتم چشم! بسته سیگار را گرفتم و یک سیگار پارتی راه افتاد. سیگار که تمام شد، بعد از ناهار گفتیم اگر یک سیگار بود چقدر می‌چسبید. گفتم امتحان کنم. در زدم و گفتم می‌خواهم با بازجویم صحبت کنم. بیرون رفتم، گفت چه شد؟ گفتم تا الان که گوش کردم اینها یک‌سری خاطرات از بچگی و خانواده‌هایشان تعریف می‌کنند و یکی دو تا خاطره برایش تعریف کردم. گفت نه، منظورم اینها نیست. گفتم پس چه؟ گفت مثلاً ببین چه کسی سمپات چه گروهی است. گفتم من که اینها را نوشته‌ام، آنها مثل من بازیگر نیستند. من بازیگرم، آنها سمپات نیستند. گفت حالا برای چه آمده‌ای؟ گفتم یک پاکت سیگار بدهید بچه‌ها بعد از ناهار سیگاری بکشند. گفت خوب است، سیگار که می‌کشند به حرف می‌آیند. سیگار را گرفتم و باز هم سیگارپارتی شروع شد، اما شب که شد در زدم گفتند بازجویت نیست. دو سه روز مدام می‌رفتم و سیگار می‌گرفتم می‌آوردم. روز سوم چهارم گفت تو مفت مفت سیگار داخل سلول می‌بری. گفتم چرا مفت؟ شما گفتید مشهدی هستی، ما هم که رفیق هستیم، رفاقت به چه درد می‌خورد؟ دوباره کتک خوردم و پرتم کرد به سلول و بازجویم عوض شد. یادم است که روز بیست‌ویکم یا نوزدهم ماه رمضان بود که آزادم کردند. موهای چند نفر را کوتاه کرده بودند. گفتم موهای من را نمی‌زنید؟ گفتند تو مثل اینکه تنت خیلی می‌خارد. موهای من را هم زدند. می‌خواستم وقتی از زندان بیرون می‌روم در دانشگاه معلوم باشد که از زندان آمده‌ام. هم برای من یک ژستی بود و هم پرچمی بود ضد حکومت. بیرون که رفتم دوست داشتم یک چایی بخورم. همه‌جا تعطیل بود. کنار همین روزنامه «کیهانِ» فعلی در کوچه روبه‌رویش قهوه‌خانه‌ای بود، رفتم و چای خوردم. یک سیگار هم از همان قهوه‌چی گرفتم کشیدم و بعد به دانشگاه رفتم. یک‌بار هم یادم است موقع برگشتن از کوه خسته و مرده بودم، یکی از دوستانم رضا سرهنگی که فوت شده، خانه‌اش در شریعتی کنار قصر نور بود، خداحافظی کرد و من هم تنهایی می‌آمدم که یک ماشین ساواک ایستاد و مرا به یکی از خانه‌های امن برد. من از شریعتی یاد گرفته بودم که گفته بود هر وقت شما را دستگیر می‌کنند، می‌گویند بنشین الان می‌آییم، اما حدود یکی دو ساعت اجازه می‌دهند که تنها باشید، در آن مدت به کارهای خودتان فکر می‌کنید و هر چیزی که یادتان نیست یادتان می‌آید، بعداً با دو تا سیلی دو تا از آن کارها را می‌گویید، پس بهتر است وقتی دستگیرتان کردند و گفتند بنشینید تا بیاییم بخوابید. من هم واقعاً خسته بودم، وقتی گفت بنشین تا بیایم خوابیدم. وقتی که برگشت با کتک بیدارم کرد و گفت می‌خوابی؟! گفتم کوه بودم، خسته‌ام. گفت پس بنشین تا بیایم. وقتی رفت کلی تلاش کردم تا دوباره خوابیدم. وقتی برگشت گفت تو دانشجوی چه رشته‌ای هستی؟ گفتم هنرهای زیبا. گفت خب زودتر می‌گفتی. من هم به دانشکده هنرهای زیبا می‌آیم، بعضی وقت‌ها که آمدم با هم چای بخوریم، آنجا هم اگر خبری شد بگو. گفتم مثلاً چه خبری؟ گفت حالا می‌آیم صحبت می‌کنیم. به بچه‌های انجمن‌های اسلامی و بچه‌های چپ، گفتم فردی با این مشخصات و قیافه ساواکی است. طرحی هم از او کشیدم. هفته بعد که آمد، یک کیسه گونی روی سرش کشیدند و تا جایی که می‌خورد زدندش، دیگر هم دانشگاه نیامد. در دانشگاه من کم‌کم با چریک‌های فدایی زاویه پیدا کردم، از این جهت که فکر می‌کردم چند نفر از کسانی را که مخفی شده‌اند می‌شناسم و همه‌شان بچه‌های درجه‌یکی هستند، بچه‌های خوب و پاک که اهل دروغ و دزدی و بی‌شرفی نیستند. خب حالا اینها قرار است عده‌ای را ترور کنند. بعدش چه می‌شود؟ ساواک قوی‌تر می‌شود. آن زمان نحله‌های فکری مختلفی در دانشگاه وجود داشت که یک عده با حرف‌های من خیلی مخالف و برخی هم موافق بودند. یک‌سری از موافق‌ها توده‌ای‌ها بودند. دیدم خب ته توده‌ای‌ها که شوروی می‌شود و آنجا که بهشت نیست و من نمی‌توانم با اینها باشم. چیز دیگری وجود نداشت و اگر گرایش چپ داشتی یا باید چریک می‌بودی یا توده‌ای. سال سوم دانشگاه که بودم به هیچ‌کدام از اینها اعتقادی نداشتم. سال ۱۳۵۵ لیسانسم را گرفتم و به سربازی رفتم. زمانی که سربازی‌ام تمام شد همزمان با موقعی بود که آقای خمینی گفته بود پادگان‌ها را ترک کنید، من هم از خدا خواسته پادگان را ترک کردم. در خیابان یکی از دوستان چریک فدایی‌ام را دیدم که حالا هیکلی داشت و قلدر شده بود. نامش حسین بود و اسم دوست دیگرم هم حسین بود که هر دو چریک شده بودند. ظاهراً یکی از آنها در ماجرای خاک سفید بوده، ولی برادرش می‌گفت کنار سینما آسیا سیانور خورده و مرده بود. او حتی با اسلحه‌اش به دانشکده ما هم می‌آمد. از حسین دیگر خبر نداشتم تا اینکه یکدفعه در خیابان دیدمش. خیلی با عشق آمد که سلام کند. گفتم تو واقعاً هنوز چریک هستی؟ آن زمان دیگر مطمئن بودم که چریک بودن ایده درستی نیست. گفت نه رفیق، دیگر چریک نیستم. من خط سه‌ای هستم. گفتم خط سه چیست؟ برایم توضیح داد که گرایش خط سه کسانی هستند که اردوگاه‌های مارکسیستی مثل چین و شوروی و آلبانی را قبول ندارند و معتقدند که مبانی مارکسیسم دومرتبه باید بازخوانی شود و مارکسیسم نابی را مطرح کنند. آنها می‌گفتند تقصیر مارکسیسم نیست و تقصیر ما است که مارکسیست بدی بودیم. خب وقتی می‌گوید تقصیر ما است من می‌گویم پس لنین کجا بوده؟ در شوروی بوده، پس یعنی حرف‌های لنین اشتباه بوده؟ می‌گفتند بله او یک چیزهایی داشته که کار به آنجا رسیده. یکی از اردوگاه‌ها هم کوبا بود که مستقیماً از شوروی تغذیه می‌شد. آنها هیچ‌کدام را دوست نداشتند. می‌گفت ما دنبال یک مارکسیسم ناب هستیم. با هم حرف زدیم و در آن اوضاع و احوال حرف‌هایش به دل من نشست. تمام اردوگاه‌ها سرانجام‌شان به جایی رسیده بود که حرف مارکس نبوده است. کمی که بیشتر با هم رفت‌وآمد کردیم دیدم آنها گروه پیکار هستند و در مشهد هم پیکاری‌ها کم‌کم شکل گرفتند. گرایش من هم گرایش پیکار شد به خاطر اینکه هیچ اردوگاهی را قبول نداشتم. با یکی از دوستان دیگرم که الان در آلمان است به‌اضافه داوود، پیکاری‌های مشهد شدیم. حسین سلیم هم بود که اعدام شد. او از شاگردان داوود بود و داوود هم گرایش به پیکار پیدا کرده بود. درواقع کل گروه تئاتری ما که قبل از انقلاب چپ بود بعداً از گرایش‌های مختلفی در آن پیدا شد. هرکس به یک سمت رفت و عده بیشتری هم پیکاری بودند.

با این اوصاف سعید سلطانپور را از نزدیک دیده بودید، درباره خصوصیات سلطانپور توضیح بدهید که چهره محبوبی بین چریک‌ها است.

بله، دیده بودم. آن زمان ما استادی داشتیم به نام دکتر ممنون که هنوز هم در قید حیات است و قرار است بزرگداشتی برای او از طرف آقای علی دهباشی گرفته شود. من در دانشگاه ایشان را خیلی اذیت می‌کردم. جزو استادانی بود که تحملش خیلی بالا بود. با اینکه ما اذیتش می‌کردیم، اما باز هم کاری به کارمان نداشت و مدارا می‌کرد. من مدارا را از او آموختم. سال گذشته به من گفت من از سال‌های قبل از انقلاب استاد هنرهای زیبا بودم و در کل تاریخ هنرهای زیبا دو نفر بودند که از پسشان برنمی‌آمدیم که یکی تو بودی و دیگری سعید سلطانپور. گفت هر بار تو را می‌دیدم یاد سعید سلطانپور می‌افتادم. گفتم چرا؟ گفت چون هیچ‌چیز را قبول نداشتی. سلطانپور یک تیپ شورشی بود. این شورشی‌بودنش در تمام روابطش هم وجود داشت. ازجمله جزوه‌ای نوشته بود به نام «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه» که حتماً این روزها می‌توان آن را پیدا کرد. در آنجا تقریبا تمام گرایشات تئاتری آن موقع را کوبیده بود و رد کرده بود. نوشته بود که همه سازشکارند و بورژوا و بدند و تنها گرایشی در تئاتر که خوب است گرایشی است که خودش دارد. من هم در آن دوره خیلی داغ بودم. اگر آن جزوه را پیدا کنید و بخوانید مشخص می‌کند سعید سلطانپور کیست. ما سال اول دانشکده با هم کار می‌کردیم. بعد از نمایش «خرده‌بورژواها» آن گروه از هم پاشید. از اعضای آن گروه آقای محسن یلفانی بود که الان در پاریس است، آقای رحمانی‌نژاد که الان آمریکا است و خود سعید هم بود، و این سه چهره مهم بودند. یکی دیگر از آن دوستان من خانمی است که در ایران زندگی می‌کند و چند نفر دیگرشان هم نمی‌دانم که در ایران زندگی می‌کنند یا نه. ما با هم خیلی دوست و نزدیک شده بودیم، حتی بعد از اینکه آن نمایش را نتوانستیم اجرا کنیم دوستی ما همچنان ادامه داشت. سال آخر دانشگاه با سیروس شاملو و یکی دیگر از دوستان‌مان تصمیم گرفتیم یک گروه تئاتر خیابانی راه بیندازیم. آن زمان گروه تئاتر خیابانی وجود نداشت یا اگر بود قبل از ما بود و اطلاع نداشتیم. من و سیروس در دانشکده زمان‌هایی که سر کلاس‌های بازیگری قرار بود اتود کار کنیم، خیلی با هم جور بودیم و اتود کار می‌کردیم. حتی همان سال‌ها یک نمایش کار کردیم به نام «استثناء و قاعده» از برشت که باعث شد در و پنجره تالار مولوی از هجوم تماشاگر بشکند. به‌هرحال من و سیروس خواستیم نمایش خیابانی درست کنیم. به تالار مولوی رفتیم و از انبار لباس و وسایل آنجا یک کوله‌پشتی، یک کلاه‌گیس زنانهٔ آبی، چند تکه پارچه و لباس و بلندگوی دستی برداشتیم. به لابی تئاتر شهر رفتیم و شروع به تمرین کردیم و فکر می‌کردیم که چه نمایشی را کار کنیم. در نهایت تصمیم گرفتیم نمایشی در مورد افسر عالی‌رتبه ارتش بازی کنیم و اسمش شد «یک روز از زندگی یک افسر عالی‌رتبه ارتش». دو نفری بازی می‌کردیم، یکی از دوستان‌مان را هم بعد آوردیم و نمایش سه نفری شد. نمایش هم خیلی خنده‌دار بود و هم حرف‌های سیاسی داشت. بعد گفتیم اولین‌بار کجا اجرا کنیم. شنیدیم در دانشکده علم و صنعت، چریک‌های فدایی میتینگ دارند و گفتیم برویم در میتینگ آنها اجرا کنیم. به آنجا که رفتیم کسانی که دم در بودند گفتند شما؟ گفتیم از بچه‌های خودتان هستیم. گفتند از کجا آمده‌اید؟ گفتیم از ستاد آمده‌ایم، ستادشان هم طرف‌های پارک لاله بود. این را گفتیم که وارد شویم وگرنه این‌طور نبود. به‌هرحال اجازه دادند وارد شویم. رفتیم روی صحنه و نمایش‌مان را اجرا کردیم. اما هرچه جلوتر می‌رفتیم می‌دیدیم هیچ‌کس نمی‌خندد. اگر هم کسی به آن نمایش نمی‌خندید دیگر اصلاً معنی نداشت. یادم است آن‌قدر من و سیروس به هم نگاه کردیم و تکه‌های مختلف پراندیم تا یک نفر خندید. تا صدای خنده شنیدیم همان را ادامه دادیم و خنده گسترش پیدا کرد و همه خندیدند. وقتی که همه خندیدند ما هم حال‌مان جا آمده بود و همین‌طور کلمات را اضافه می‌کردیم. نمایش اصلی ده دقیقه بود و آنجا بیست‌وپنج دقیقه شد. وقتی نمایش تمام شد، گفتند امکان دارد در محله و ستاد ما هم اجرا کنید؟ تک‌تک آدرس‌ها را نوشتیم و می‌رفتیم اجرا می‌کردیم. در نهایت شدیم یک گروه دوره‌گرد. بعد دیدیم خب پولی که نداریم، باید چه کار کنیم؟ کلاه می‌چرخاندیم. حتی کنار پیاده‌رو و پارک شهر و پارک دانشجو اجرا کردیم. یک‌بار در پارک شهر اجرا کردیم و این زمانی بود که کمیته‌ها شکل گرفته بودند. ما را به کمیته خیابان بهشت بردند تا ببینند ما که هستیم و وابسته به کدام گروهیم. من شروع کردم ادای همه‌شان را درآوردن و آنها می‌خندیدند. در نهایت ما را آزاد کردند. چند باری هم که دیدیمشان، اجازه می‌دادند کار کنیم. ولی بارها ما را گرفتند و آزاد کردند. تا روزی رسید که سیروس می‌خواست از ایران برود. من به مشهد رفتم و با بچه‌های مشهد یک گروه تئاتر خیابانی درست کردیم. داوود در اواخر رژیم گذشته و در ایامی نزدیک به انقلاب، تئاتری به تهران آورده بود که در مدرسه کمال‌الملک اجرا کردیم و همه روشنفکران تهران آمده بودند و خیلی از آن استقبال شد. اسم نمایش بود «چگونه بیست ماهی بین دَه نفر تقسیم می‌شود؟». کار این نمایش گرفت و بعد نمایش دیگری هم به تهران آورد. داوود بعد از انقلاب نمایشی به نام «پیوندتان مبارک» کار کرد که هفت تیپ اجتماعی را جدا کرده بود و آنها ته صحنه شبیه یکی از تصاویر انقلاب با هم فیکس می‌شدند، بعد یک نفر جلو می‌آمد می‌گفت من کارگر هستم و به این دلیل در انقلاب شرکت کردم و از اینجا یک نمایش شکل می‌گرفت. بچه‌های دیگر هم به ترتیب جلو می‌آمدند و نمایش جدیدی شکل می‌گرفت و درنهایت هفت نمایش اجرا می‌شد. این تئاتر را شهر به شهر اجرا کرد. در تهران هم شب‌ها این نمایش اجرا می‌شد و روزها با بچه‌های گروه خیابان در شهر تئاتر خیابانی برگزار می‌کردیم. چند سالی کار ادامه داشت تا اینکه دیگر در شهرها نمی‌شد کار کرد و ما شروع به سفرهای روستایی کردیم و از روستایی به روستای دیگر می‌رفتیم. با اهالی و کدخدای روستا صحبت می‌کردیم، به طور کلی آن زمان فضای انقلابی بود و همه از چیزهای جدید استقبال می‌کردند. مثلاً در روستا به خانه کدخدا می‌رفتیم و می‌گفتیم می‌خواهیم نمایش اجرا کنیم، در این دِه چه کسانی با هم اختلاف دارند و دلیل اختلاف را می‌پرسیدیم. همان را تبدیل به نمایش کرده و فردا اجرا می‌کردیم. کدخدا خوشحال می‌شد و آنها هم با هم آشتی می‌کردند. یک‌بار در این سفرها به طرف جنوب و سمت بندرعباس رفته بودیم، بعد سوار شدیم که به قشم برویم. در لنجی که سوار بودیم دو خانواده عرب با هم مشکل داشتند. سؤال کردیم و متوجه شدیم با ازدواج دختر و پسرشان موافق نیستند چون پسر بیکار بود. بدون هیچ پیش‌فرضی از قصه تصمیم به اجرا گرفتیم. من به دماغه لنج رفتم که خودم را در خلیج پرت کنم. بچه‌ها جلوی من را گرفتند و اهالی لنج ازجمله دو خانواده ترغیب شدند که جلوی من را بگیرند. میزانسن را جوری چیده بودیم که من وارد خانواده عروس شوم. لابد دیده‌اید وقتی کسی می‌خواهد خودش را بکشد، در نظر همه یکدفعه افلاطون و باسواد و خوش‌قد و بالا می‌شود. از من پرسیدند تو که این‌قدر خوب و خوش‌قیافه و باسواد هستی -حالا از کجا می‌دانستند سواد دارم معلوم نبود- چرا می‌خواهی خودت را بکشی؟ گفتم دختری را می‌خواهم و قبول نمی‌کنند. گفتند خیلی اشتباه می‌کنند، چه کسی از تو بهتر، چرا قبول نمی‌کنند؟ گفتم چون کار ندارم. پدر خانواده گفت خود من مگر زمانی که ازدواج کردم، کار داشتم؟ نداشتم. کار پیدا می‌کنی، لازم نیست از همان زمان کار داشته باشی. اینها را که گفت، گفتم خب چرا دخترت را به این پسر نمی‌دهی؟ گفت چون کار ندارد. خودش خنده‌اش گرفت. این‌طوری آن خواستگاری جور شد. یک‌بار دیگر من و سیروس جلوی دانشگاه تهران بودیم، دو گروه از دو طرف با شعارهای تندی که می‌دادند به‌سمت هم در حرکت بودند. دیدیم اینها به هم برسند دعوا شروع می‌شود. به سیروس گفتم برویم. سیروس وارد گروه چپ شد و من به گروه حزب‌اللهی‌ها رفتم. هرکس شعار تندتر بدهد همه دنبال او می‌روند. یادم نیست چه شعاری می‌دادند اما من شعارهای تندتر می‌دادم که شاید به فکر آنها نمی‌رسید. خودبه‌خود نفر اول شدم. سیروس هم همین کار را کرد و شد نفر اول. دوتایی روبه‌روی هم ایستادیم. من گفتم برادران صبر کنید تا من حال این را بگیرم. او هم همین را گفت. گفتم شما منطق ندارید. سیروس گفت شما منطق ندارید. گفتم شما اگر منطق داشتید دعوا نمی‌کردید. به این نتیجه رسیدیم که با هم بحث کنیم که منطق کدام‌مان قوی‌تر است. همه روی زمین نشستند. ما دو نفر ایستاده شروع به بحث کردیم. به این نتیجه رسیدیم که جفت‌مان یک چیز می‌خواهیم، پس چرا با هم دعوا کنیم. همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم، بقیه هم از ما تبعیت کردند. و این تئاتر بود. می‌خواهم بگویم تا اینجاها تئاتر را پیش بردیم. چندین بار هم به کارخانه‌ها رفتیم، به شورای کارخانه می‌گفتیم مسئله‌تان چیست و یک نمایش در همان باره اجرا می‌کردیم. یکی از نمایش‌هایمان در یکی از این کارخانه‌ها از همه جالب‌تر بود. در کارخانه‌ای در جاده کرج، رئیس کارخانه یک جوان چهل‌ساله و خوش‌تیپ بود. برای کارگرها نمایشی اجرا کردیم در مورد چهل ساعت کار در هفته که شعار چپ‌های آن زمان بود. بعد از نمایش ما را به دفتر برد که چای بخوریم. گفت می‌دانید که الان ضد سرمایه‌داری کار می‌کنید؟ گفتیم بله. گفت یعنی من سرمایه‌دارم؟ گفتیم بله، ولی سرمایه‌دار خوبی هستی. گفت اگر سرمایه‌داری نباشد کار هم وجود ندارد، ته چیزی که شما می‌گویید می‌شود مثل شوروی؛ همه‌چیز در دست دولت و کارخانه‌های دولتی هم ورشکسته می‌شود. آن موقع فکر کردیم چه مزخرفاتی می‌گوید. بعدها متوجه شدیم چقدر درست می‌گفت. گفت به هر حال من چون خودم مثل شما بودم شما را می‌فهمم ولی این نظر من است. از بچه‌های کنفدراسیون بود.

پیکار به‌نوعی منفک‌شده از اعضای سازمان مجاهدین خلق است که تغییر ایدئولوژی داده بودند. تیپ‌هایی مثل حسین روحانی، سپاسی آشتیانی و قاسم عابدینی افراد سرکرده جریان پیکار بودند. این‌ها آدم‌های خیلی جدی و از رادیکال‌ترین چهره‌هایی بودند که بعد از انقلاب هم فعال بودند و به همین دلیل سریع با آنها برخورد شد. چه شد که بعد از انقلاب دستگیر شدید؟

اجازه دهید پیش از این کمی درباره اینکه پیکار چطور شکل گرفت بگویم. از حسین سلیمی پرسیدم چطور عضو پیکار شدی؟ حسین خیلی آدم یکدنده‌ای بود. اشاره کردم که حسین دیگری هم بود که سیانورش را خورده بود. این دو با هم رفیق بودند ولی به محض ورود به سازمان این دو را از هم جدا کرده بودند و هر کدام در یک گروه و شاخه بودند. او تعریف می‌کرد که یک روز گفته بودند یکی از افراد رویزیونیست شده و این برای تشکیلات ما خطرناک است، باید بروی و او را تصفیه کنی. حسین هم با اسلحه می‌رود که کار را انجام دهد اما وقتی می‌رسد متوجه می‌شود این دوستش حسین است و دو نفری با هم مخفی شدند. حسین در خانه یک گدایی زندگی می‌کرده و چون در قرنطینه گذاشته بودنش غذا نداشته. حتی چند بار مجبور شده بود گوشت گربه بخورد. حسین به دوستش می‌گوید می‌دانم تو آمده‌ای من را تصفیه کنی و قبول هم دارم چون ما وارد یک سازمان نظامی شده‌ایم، اما اگر ممکن است فقط به خاطر رفاقت‌مان یکی دو روز فرصت بده تا با هم حرف بزنیم و من توضیح بدهم چرا این‌طور فکر می‌کنم. رفیق دیگر می‌پذیرد، او درباره این صحبت می‌کند که مشی چریکی سرانجامی ندارد و ما باید مبارزه سندیکالیستی بکنیم تا بتوانیم توده‌ها را سازمان بدهیم. تئوری موتور کوچک، موتور بزرگ را روشن می‌کند، نهایتاً جریان سیاهکل شد که درواقع موتور بزرگی را روشن نکرد. این دو نفر با هم بحث می‌کنند و حسین دوم حرف‌های دوستش را قبول می‌کند و دوتایی با هم مخفی می‌شوند، چون هم ساواک دنبال‌شان بود و هم سازمان چریک‌های فدایی. در زمان مخفی‌شدنشان با تعدادی از اعضای مجاهدین خلق آشنا می‌شوند که آنها هم از مجاهدین بریده و مخفی هستند. این چند نفر همدیگر را پیدا می‌کنند و پیکار را تشکیل می‌دهند. درواقع خط سوم می‌شوند که نه حزب توده است که به کشورهای سانترال وابسته باشد و نه چریک هستند و چیز دیگری هستند که می‌شود خط سه.

شما چه سالی دستگیر شدید؟

سال ۱۳۶۲.

اتفاق سه‌راه آذری مربوط به چه زمانی است؟

همین دوره است. در مشهد یکی از دوستان تاجرم که در جریانات سیاسی نبود اما آن زمان دوستان پاسدار داشت، گفت رضا تو کاری کرده‌ای؟ گفتم چطور؟ گفت از دوستان شنیده‌ام که می‌خواهند تو را دستگیر کنند. من هم دوزاری‌ام افتاد و به بچه‌های مشهد خبر دادم که می‌خواهند دستگیرمان کنند. بعد گفتم می‌خواهم از مشهد بروم و تعدادی دیگر هم قبول کردند که بروند، اما تعدادی هم گفتند ما نمی‌رویم. آقای رازینی غیاباً برای من حکم اعدام صادر کرده بود و بعدها متوجه شدم غیاباً حکم تیر هم صادر کرده بود. من به تهران آمدم. برادر بزرگم در زندان بود. شوهرخواهرم را هم اعدام کرده بودند، ولی چون خواهرم حامله بود به زندان نبرده بودند و در حصر خانگی بود. برادر شانزده‌ساله‌ام را هم گرفته بودند. آن زمان خانه ما سه‌راه آذری بود و مخفیانه در تهران زندگی می‌کردیم. آن دوره من یک‌سری ایرادات به تفکرات پیکار داشتم، ازجمله اینکه این تفکرات نهایتاً باید به ساخت یک کشور منجر شود، اما این تفکرات به ساخت هر کشوری برسد سرنوشت چین، شوروی، کوبا یا آلبانی را خواهد داشت و امکان ندارد جز این باشد و اگر همین را جلو ببریم به یک حکومت ایدئولوژیک ختم می‌شود. آن موقع حکومت ایدئولوژیک خمرهای سرخ بودند. من آقای روحانی را ندیده بودم، اما ارتباط گروهی داشتیم. من می‌نوشتم و آنها جواب می‌دادند. در مشهد هم نشریه‌ای درست کرده بودیم به نام «پیکار خراسان» که من یک‌سری مقاله‌هایش را می‌نوشتم، اما هیچ‌کدامشان را ندارم. درواقع آن مبارزه ایدئولوژیک با پیکار تهران بود. یادم است در تهران و در دوره مخفی‌بودنم از بس در خیابان‌ها راه می‌رفتیم، کف یک جفت کفش در عرض یک ماه نابود شد. فقط شب‌ها یک جایی می‌خوابیدیم. در دوره‌ای خانه‌ای داشتیم که من، خواهرم و شوهرش و برادرم وحید آنجا بودیم. یک دوره‌ای هم خانه نداشتیم و من خانه رفقا می‌خوابیدم، گاهی هم جایی برای خوابیدن نداشتیم. یادم است یک شب در پاییز تا صبح در خیابان بودم و باران هم می‌آمد. حتی لباس‌های زیر و کفشم هم خیس شده بود. آن زمان اگر در خیابان می‌گرفتند سرنوشت مشخص نبود. صبح که آفتاب درآمد کم‌کم لباس‌هایم خشک شد. بعدها فکر می‌کردم چطور توانستم یک شب را تا صبح در سرمای پاییز و زیر باران طاقت بیاورم. دیدم فقط اعتقادات می‌تواند چنین نیرویی را در انسان زنده کند. اگر اعتقادی نداشتم مطمئناً نمی‌توانستم طاقت بیاورم. در دوره‌ای هم در جاهای شلوغ کار می‌کردم که بتوانم خودم را گم‌وگور کنم. یک دوره در تابلوسازی نئون پلاستیک کار می‌کردم و چون خطم خوب بود برایشان خط می‌نوشتم. یک دوره در بازار برای کتاب‌های کودک که چاپ می‌کردند نقاشی می‌کردم. یادم است پیشنهاد دادم از این کتاب‌ها که وقتی بازشان می‌کنی حجم پیدا می‌کنند درست کنم. به هر حال با چندرغازی زندگی را می‌چرخاندم. خواهرم هم کار می‌کرد. آن اواخر شوهرخواهرم و خواهرم خانه کوچکی در طبقه دوم پیدا کردند و یک اتاق داشت که شب‌ها آنجا می‌خوابیدیم. هر وقت از خانه بیرون می‌آمدیم باید چک می‌کردیم و علامت سلامتی می‌گذاشتیم که بقیه بدانند دستگیر نشده‌ایم. یک بار غروب در حال برگشتن به خانه در کوچه پس‌کوچه‌ها خودم را چک کردم و دیدم تمیز هستم. وارد خیابان اصلی که شدم دیدم پر از مأمور است. می‌دانستم کسی دنبال من نیست، ولی از همان‌جا یک نفر دنبال من راه افتاد. از مسافتی که گذشتم دیدم کسی دنبالم نیست و متوجه شدم منطقه محاصره است. می‌دانستم خواهرم، همسرش و برادرم آنجا هستند و نمی‌دانستم چطور خبر بدهم. علامت سلامتی هم نداشتیم چون در آن محوطه بود. مدت‌ها گشتم و وقتی برگشتم دیدم مأمورها نیستند. چند بار خودم را چک کردم و فهمیدم تمیزم و تحت تعقیب نیستم. به خانه که رفتم دیدم بقیه هستند و آنها هم تازه از راه رسیده‌اند و علت حضور مأمورها را نمی‌دانستند. ما ته یک کوچه بن‌بست بودیم. پشت ما هم یک کوچه بن‌بست بود که ته کوچه خانهٔ حسین روحانی بود و بعداً متوجه شدیم که آنها را دستگیر کرده‌اند. من با چند نفر از بچه‌های پیکار برای مبارزه ایدئولوژیک قرار داشتم و کم‌کم متوجه شدم چند نفرشان نیستند. قرار بود در خیابان تختی جزوه‌ای را به خانم ادنا بدهم. او جزو رهبران کارگری پیکار و همسر حسین سلیمی بود. سر قرار که نیامد، فکر کردم حتماً مشکلی پیش آمده. چند دفعه چک کردم و دیدم نیست. بعد از چند روز متوجه شدم دستگیر شده. مدام گروه‌های مختلف را دستگیر می‌کردند. ما دستگیر نشده بودیم، اما در مبارزات ایدئولوژیکی که با خواهر و برادرم داشتیم، به جایی رسیدیم که این سؤال مطرح شد که اصلاً گروه پیکار حکومت را هم به دست بگیرد چه‌کار می‌خواهد بکند و چه آرمانشهری را قرار است به وجود بیاورد؟ اینها همان چیزهایی بود که من برایشان می‌نوشتم و آنها جواب می‌دادند که تو رویزیونیست هستی. به هر حال هیچ‌کدام ما مثل قبل اعتقادی نداشتیم. به‌خصوص با پیروزی انقلاب اسلامی می‌گفتیم اگر پیکار هم پیروز می‌شد یک چنین وضعیتی می‌شد یا فرق داشت؟ تمام این فکرها در ذهنمان بود و خودبه‌خود اعتقادمان را نسبت به این ماجرا از دست داده بودیم. یکی از بسیجی‌های مشهد برادر کوچک من را شناسایی می‌کند و گزارش می‌دهد. با دستگیری برادرم خانه را پیدا می‌کنند. من در خانه نبودم، اما دیدم علامت سلامتی‌شان نیست. برادرم آن زمان زیر پل کالج در چاپخانه‌ای کار می‌کرد. تا وارد آن کوچه شدم متوجه شدم تحت نظر است. رفتم داخل سلام‌علیک کردم و بیرون که آمدم با جیمزباندبازی فرار کردم. با خودم گفتم آخرش که چه؟ یا باید به خارج بروی یا اگر بمانی دستگیر می‌شوی. من اهل خارج‌رفتن نبودم، با اینکه امکانات رفتن را داشتم چون اقوام و دوستانم آنجا بودند. خواهرم را هم دستگیر کرده بودند. فردای همان روز هرچه عکس و نشانی و کاغذ بود تمیز کردم و دوباره به کوچه چاپخانه رفتم که دستگیر شدم.

یعنی رفتید که دستگیر شوید.

بله، چون نمی‌دانستم بیرون بمانم باید چه کنم. هیچ ارتباطی با کسی نداشتم. همه را گرفته بودند. قبلا من و خواهرم و شوهرخواهرم بودیم و برادرم. آنها را هم که دستگیر کردند من چه کار می‌توانستم بکنم!

چند سال در زندان بودید.

حکم من سه سال بود اما زمان بیشتری در زندان بودم، چون از زمانی که به من حکم دادند سه سال در زندان ماندم. در اوین بند ۲۰۹ بودم، همه نقشه‌ها را حفظ بودیم. برادر و خواهرم در همان بند بودند اما خبر نداشتم. می‌دیدم گاهی ساعت دو نیمه‌شب از من سؤالی می‌پرسند که نمی‌دانستم از کجا فهمیده‌اند. ما پنجشنبه‌ها دور هم جمع می‌شدیم و فیلم اجاره می‌کردیم و با VHS تماشا می‌کردیم. بازجو می‌پرسید پنجشنبه سوم بهمن ماه چه فیلمی تماشا کردید؟ مانده بودم از کجا فهمیده. بعدها متوجه شدم خواهر و برادرم داشتند به من خط می‌دادند. سیر تا پیاز ما را می‌دانستند. چون همه را دستگیر کرده بودند و همه‌چیز پاشیده شده بود. وقتی می‌گفتند وسایلت را جمع کن برویم، یعنی کار تمام است. یک‌بار به من گفتند وسایلت را جمع کن برویم، در راهرو که رفتم گفتند کت نفر جلویی را بگیر و ما را به حسینیه اوین بردند. دیدم بغل‌دستی‌ام برادرم وحید است. یواشکی گفتم جریان چیست؟ گفت نمی‌دانم. از زیر چشم دیدیم که خیلی‌ها جلوتر از ما هستند. یک‌سری قاچاقچی جلوی ما بودند که اهل نیشابور بودند، از لهجه‌شان متوجه شدیم، انگار مشهدی‌ها را یکجا جمع کرده بودند. وقتی ما را به مشهد می‌بردند فهمیدیم قاچاقچی هستند. ما را با مینی‌بوس به مشهد بردند. تعجب کردیم، خدایا شرایط چقدر عوض شده! یک راننده که احتمالاً پاسدار بود و یک پاسدار هم وسط ایستاده بود. قاچاقچی‌ها هم با ما بودند. بین راه که می‌خواستیم ناهار بخوریم، یکی از قاچاقچی‌ها گفت در فلان رستوران به حساب من نگه دار. بعد از آن همه گرسنگی ناهار عجیب‌وغریبی سفارش دادیم. دوباره سوار شدیم و چهار صبح به مشهد رسیدیم که ما را به دبیرستان عَلَم مشهد بردند که در اختیار کمیته بود. تعجب می‌کردیم که چرا این‌قدر همه‌چیز راحت شده. شوهرخواهرم در حصر بود، برادرم وحید و من را در کلاس دبیرستان انداختند. تعجب کردیم چرا کنار هم هستیم، چون هنوز محاکمه نشده بودیم. بعداً متوجه شدیم آقای منتظری آمده و سازمان زندان‌ها درست کرده و هر زندانی را به شهرستان خودش فرستاده است. آنجا بازجویی بود که گفتم صدای تو را می‌شناسم. گفت باید هم بشناسی. بعداً متوجه شدم عضو گروه تئاتر برادر من بوده. در آنجا هر روز سه نفری به هواخوری می‌رفتیم. به من اجازه ملاقات داده بودند و من حیرت‌زده بودم که چه خبر شده. برای محاکمه که رفتیم، در زندان فهمیده بودم که به من حکم داده‌اند. با خودم گفتم چرا مرا به محاکمه می‌برند! در محاکمه آقای مصباح نامی بود که بعداً فهمیدم نجف‌آبادی است. در مورد همین ماجرا که مصاحبه کردم یک نفر از نجف‌آباد برایم عکسی از مزار آقای مصباح فرستاد. آقای مصباح به من گفت بنشین پسرم. گفتم می‌خواهید من را محاکمه کنید؟ گفت بله. گفتم حکم من اعدام است و حق تیر هم دادند. گفت تمام حکم‌ها با آمدن آقای منتظری ملغی شده و دوباره باید محاکمه شوید. بعد گفت پرونده تو را خوانده‌ام، تو شناسنامه و پاسپورت برای گروه‌های مختلف جعل می‌کردی... چون نقاشی بلد بودم، مُهر درست می‌کردم، گفتم بله. گفت حکم این کار دو سال است. گفت وقتی می‌خواستند تو را بگیرند فرار کردی چون روز قبل متوجه شدی. در پرونده‌ات نوشته شده «دیدیم جا تر است و بچه نیست». گفتم بله. گفت حکم آن هم یک سال است، سرجمع سه سال. حکم تو سه سال است. گفتم عقیده و افکاری که دارم چه می‌شود؟ گفت خب من هم عقیده و افکار دارم، به خاطر عقیده و افکار که نباید به کسی حکم داد. فکر می‌کردم خواب می‌بینم. گفت ببین پسرم هرکس آزاد است هر فکر و عقیده‌ای داشته باشد تا زمانی که واکنش مسلحانه نشان ندهد. تو که اسلحه نداشتی؟ گفتم نه. گفت خب فقط فکر و عقیده داشتی، من هم دارم. بعد یک جمله طلایی گفت که هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود: گفت ببین سه سال حکم داری، ولی همیشه یادت باشد ممکن است روزی تو این‌طرف میز باشی و من آن‌طرف میز، همیشه به عدالت رفتار کن.

در مشهد کمتر کسی بود که به‌سمت سیاست کشیده نشود. تمام سردمداران سیاسی آن زمان، چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق مشهدی بودند. شریعتی مشهدی بود. خیلی از جنبش‌ها هم این‌طور که می‌گویند از خراسان و مشهد شروع می‌شود. بنابراین فکر کنید یک بچه دبیرستانی در مشهد آن دوره، می‌تواند سیاسی نشود؟ می‌تواند به شرطی که اصلا کتاب نخوانده و به هیچ چیز کار نداشته باشد و مثلا دنبال کاسبی پدرش باشد.

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com
روزنامه شرق

عصر چریک‌ها: گفت‌وگوی احمد غلامی با رضا کیانیان

زندگی سیاسیِ کیانیان

عکس: سهند تاکی، شرق

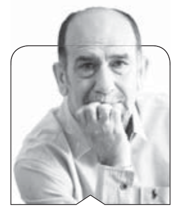

رضا کیانیان زندگی پرفراز و نشیبی دارد. حتی به دنیا آمدنش هم حکایتی است. در مشهد با برادربزرگش کار تئاتر می‌کند و در همین ایام است که با چهره‌های مذهبی همچون دکتر علی شریعتی و شهید بهشتی آشنا می‌شود. اما ذهن جست‌وجوگر او رهایش نمی‌کند و به سمت چریک‌های فدایی خلق می‌رود. در این میانه، کاری را که بی‌وقفه دنبال می‌کند و هرگز از آن دست برنمی‌دارد، تئاتر و اجرای نمایش است. رضا کیانیان بعد از مدتی به خط سوم می‌پیوندد و این آخرین کاوش او در فعالیت‌های سیاسی است؛ دستگیر، زندانی و آزاد می‌شود و بعد، تمام وقتش را برای هنر بازیگری می‌گذارد. با رضا کیانیان درباره زندگی سیاسی‌اش به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

آقای کیانیان شما بازیگر و هنرمند سینما هستید و شاید بسیاری ندانند که فعالیت سیاسی داشتید و جزو انقلابیون قبل از انقلاب به شمار می‌روید. البته برخی هم که خاطرات شما را شنیده‌اند، می‌دانند که فعالیت‌های سیاسی و چریکی داشتید. جالب این است که عضو یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های مارکسیستی یعنی پیکار هم بودید. کار سیاسی را از کجا شروع کردید؟ فکر می‌کنم در مشهد و از سن جوانی وارد فعالیت سیاسی شدید.

وقتی یک‌ساله بودم پدر و مادرم به مشهد مهاجرت می‌کنند. این مهاجرت دو اتفاق خوب را رقم زد؛ یکی اینکه پدرم اعدام نمی‌شود، چون پدر من از نوچه‌های طیب بوده و زمان دستگیری طیب دقیقاً وقتی بود که پدرم به مشهد رفته بود وگرنه تمام آن افراد را دستگیر کردند، یک‌سری اعدام و یک‌سری هم زندانی شدند. طیب و شعبان بی‌مخ دو قطب جاهل‌مسلک و مخالف هم بودند و هرکدام نوچه‌هایی داشتند. اینها با شاه مخالف بودند و آنها طرفدار شاه. دومین اتفاق خوب این بود که مادر من را زمانی عروس کردند که طفلک هنوز بالغ نشده بود و فکر می‌کرد ازدواج عروس‌بازی است. یعنی هنوز به لحاظ فیزیولوژیک امکان بچه‌دار شدن نداشته اما بعد که ازدواج می‌کند، طبق داستان‌هایی که خودشان تعریف می‌کنند به امامزاده داوود می‌روند تا مسئله بچه‌دار نشدن‌شان حل شود. در امامزاده داوود نذر و نیاز می‌کنند و بعد برادر بزرگم به دنیا می‌آید که نامش را داوود می‌گذارند. قرار بوده مادرم نام فرزند بعدی‌اش را دانیال بگذارد اما نُه سال طول می‌کشد تا بچه بعدی به دنیا بیاید و در این دوره دوباره فامیل می‌گویند که این زن یکه‌زاست. پدر و مادرم به مشهد می‌روند و نذر و نیاز می‌کنند و وقتی به تهران برمی‌گردند من به دنیا می‌آیم و نام مرا رضا می‌گذارند. این بار نذر کرده بودند که اگر بچه‌دار شدند در مشهد مجاور شوند. پدرم کله‌پز بود و در مشهد هم کله‌پزی راه می‌اندازد که مشهور هم می‌شود. در مشهد کمتر کسی بود که به‌سمت سیاست کشیده نشود. تمام سردمداران سیاسی آن زمان، چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق مشهدی بودند. شریعتی مشهدی بود. خیلی از جنبش‌ها هم این‌طور که می‌گویند از خراسان و مشهد شروع می‌شود. بنابراین فکر کنید یک بچه دبیرستانی در مشهد آن دوره، می‌تواند سیاسی نشود؟ می‌تواند به شرطی که اصلاً کتاب نخواند و به هیچ چیز کار نداشته باشد و مثلاً دنبال کاسبی پدرش باشد. برادرم داوود، جزو روشنفکران مشهد بود و تئاتر کار می‌کرد. با چند نفر از روشنفکران مشهد که گرایش‌های سیاسی داشتند، گروه تئاتر پارت را درست کرد و من خیلی علاقه‌مند بودم به این گروه تئاتری بروم. در چنین جوّی یک بچه دبیرستانی خودبه‌خود به سمت سیاست کشیده می‌شود. از طرف دیگر من از درس‌خواندن بدم می‌آمد چون فکر می‌کردم این درس‌ها اصلاً به چه دردی می‌خورد. در دبیرستانی به نام «خسروی» درس می‌خواندم که آن زمان به «پلنگ‌خونه» مشهور بود. مدیر دبیرستان می‌خواست من را اخراج کند، چون شرّ بودم و درس نمی‌خواندم. آن زمان در کلاس سوم دبیرستان در یکی از رشته‌های ریاضی، ادبی یا طبیعی باید معدل دوازده می‌آوردیم تا ادامه تحصیل بدهیم. معدل من دَه شد یعنی هیچ رشته‌ای نمی‌توانستم بروم. مدیرمان هم خوشحال شد که تو را از دبیرستان بیرون می‌کنیم و از شرّت خلاص می‌شوم. برادر من چون دبیر بود، با یکی از دبیرها که از توده‌ای‌های سابق بود صحبت کرد و او به خاطر فعالیت‌های سیاسی برادرم دو نمره به درس ریاضی‌ام اضافه کرد که بتوانم در رشته ریاضی درس بخوانم. مدیر که مطلع شد گفت به این شرط قبول می‌کنم که از این دبیرستان بروی. من هم قبول کردم، اما هر دبیرستانی که می‌خواستم بروم جا نبود. برادرم من را به دبیرستان علوی مشهد برد که برادرخواندهٔ دبیرستان علوی تهران است. آنها هم گرایش مجاهدین داشتند. بنابراین من وارد دبیرستانی شدم که گرایشات سیاسی داشت. از هر طرف به گذشته‌ام نگاه کنم می‌بینم جوری بوده که من به طرف سیاست هل داده می‌شدم. یک دوره در سخنرانی‌های علی شریعتی شرکت می‌کردم. دو نفر از همکلاسی‌های من همان زمان مخفی شدند و به چریک‌های فدایی پیوستند که هر دو نفرشان قبل و بعد از انقلاب کشته شدند. اما هیچ‌وقت ارتباط نزدیکی با مجاهدین نداشتم. گرایشم بیشتر به این‌طرف بود. البته در دبیرستان با مفهوم چپ خیلی آشنا نبودم و فقط می‌دانستم که مخالف هستیم، مثل خیلی از انقلابیون ایران که وقتی از آنها بپرسید چرا انقلاب کردید نمی‌دانند. آنها فقط شاه را نمی‌خواستند و معلوم نبود چه می‌خواستند. یک جامعهٔ آرمانی در ذهن بود که نمونه‌اش شوروی بود. آن زمان فکر می‌کردیم آنجا واقعاً بهشت است. بعدها که یک عده رفتند و برگشتند، فهمیدیم که آنجا چه قتلگاهی است و سانسور چقدر حیرت‌انگیز است. اینها را کم‌کم متوجه می‌شدیم. ولی اینکه گرایش سیاسی پیدا کردم به خاطر این بود که در مشهد بودم.

در مورد پدرتان بیشتر بگویید. به هر حال در کنار طیب بودن در آن دوره خیلی مهم بوده. منش و حرف‌های پدرتان چقدر روی شما اثر داشت؟ رابطه‌تان چطور بود؟

با پدرم رابطه خوبی داشتیم. او هم مثل سایر پدرهای آن زمان اصلاً نمی‌دانست ما کلاس چندم هستیم. اما وقتی با برادرم تئاتری کار می‌کردیم که رنگ‌وبوی سیاسی داشت، حتماً می‌آمد و تشویقمان می‌کرد. پشت صحنه می‌آمد و پشت سرمان می‌زد که یعنی گرفتم چه گفتید. چون آن زمان همه‌چیز با ایما و اشاره بود و مثل الان نبود که رک و راست حرف بزنیم. پدرم در هجده‌سالگی از کاشان به تهران می‌آید. تعدادی از اقوام پدری‌ام همه از کله‌پزهای بزرگ تهران بودند. پدرم با طیب رفیق بود و اهل زورخانه و در ضمن بزن‌بهادر هم بود. یک کله‌پزی در دروازهٔ قزوین کنار شهرنو قرار داشت که متعلق به اقوام ما بود. جاهل‌مسلک‌های آن زمان صبح که بیرون می‌آمدند کله‌پاچه می‌خوردند و پول هم نمی‌دادند. حرفی هم اگر به آنها می‌زدند شیشه‌ها را می‌شکستند. صاحب کله‌پزی به پدرم می‌گوید بیا و اینجا را آرام کن! پدرم به آنجا می‌رود و چند نفر از جاهل‌ها را به قول خودشان کاردکشی می‌کنند و آنجا آرام می‌شود. چند سال قبل طراحی صحنه فیلمی به نام «مهریه بی‌بی» از اصغر هاشمی را به عهده داشتم. قهوه‌خانه‌ای قدیمی لازم داشتند که پرده‌های نقاشی داشته باشد و شمشیر و سپر و کلاه‌خود به در و دیوارش آویزان باشد. طرف‌های مولوی این قهوه‌خانه را پیدا کردیم. اصغر هاشمی به صاحب قهوه‌خانه گفت قرار است فیلم‌برداری کنیم که قبول کرد. فردا که من رفتم گفتم وقتی قرار است فیلم‌برداری کنیم شما اینجا نشسته‌اید و دوربین اینجا است، پشت سر شما پرده‌ها دیده نمی‌شوند چون خیلی بالا هستند، کلاه‌خود و شمشیر و سپر هم خیلی بالا است. گفت حالا چه‌کار کنیم؟ گفتم باید اینها را پایین بیاوریم. فحشی اساسی به من داد و پرتم کرد بیرون. گفتم تو می‌دانی من بچه چه کسی هستم؟ یکدفعه ساکت شد. گفتم بچه حسین تهرونی‌ام. از قوم و خویش‌های هفت کچلون بودند که الان هم چلوکبابی دارند. به من گفت بنشین. من را نشاند و رفت یک پیر خسته‌ای را آورد که سبیل‌های بلندی داشت و از بس سیگار کشیده بود سبیل‌هایش زرد شده بود. پیرمرد گفت تو بچه حسین تهرونی هستی؟ گفتم بله. گفت بگو ببینم چه کسی بوده؟ شروع کردم تعریف کردن که یک حاج غلامی بود که صاحب کله‌پزی بود و... گفت بسه! رو کرد به صاحب قهوه‌خانه و گفت راست می‌گوید و بعد رفت. مثل فیلم‌های اسکورسیزی بود. صاحب قهوه‌خانه گفت خیلی خب حالا می‌گویی چه‌کار کنیم؟ گفتم اینها را بیاور پایین. گفت نوکرتم هستم! و چند نفر را صدا کرد و گفت به آقا رضا کمک کنید. آخرش هم خیلی احترام گذاشت. پدر من این تیپی بود. ولی مدل سیاسی بودن آنها با مدل ما که درس خواندیم فرق داشت. زمان قاجار لوطی‌ها یک محله را می‌چرخاندند و می‌گفتند این محلهٔ فلانی است و کسی جرئت نداشت در آنجا دزدی کند. این سنت همین‌طور ادامه داشت و پدر من متعلق به این دورهٔ گذار بود. بعد هم که به مشهد آمده بود طبق قصه‌ای که تعریف می‌کنند، جاهل‌های مشهد باید اذن ورود می‌دادند. او با دو نفرشان که یکی‌شان غلامحسین پشمی و دیگری هم پرویز سرخه یا چیزی شبیه این بود، جلوی ساختمان چهارطبقهٔ مشهد قرار دوئل می‌گذارند. آن زمان این اولین و تنها ساختمان چهارطبقهٔ مشهد بود که قبل از انقلاب خرابش کردند و خیابانی باز کردند به نام دروازه طلایی یا خیابان خسروی. به‌هرحال با این دو نفر دعوا می‌کند و یک نفر را با کارد می‌زند، با همان مدل خودشان که طرف نمیرد و فقط روده‌هایش بیرون می‌ریزد. نفر دوم هم قبول می‌کند که اذن ورود بدهند و می‌شود جزو بزن‌بهادرهای مشهد.

برادرتان داوود هم در کار سیاسی بود؟

بله او بود که ما می‌رفتیم.

وابسته به حزب و گروه و دسته‌ای بود؟

نه. اوایل به‌طورکلی سیاسی بود، بعداً او هم به چریک‌ها گرایش پیدا کرد. آن دو نفر دوستی که گفتم مخفی شدند و عضو چریک‌ها بودند، درواقع عضو گروه تئاتر ما هم بودند و چند نفر دیگر از بچه‌ها هم بودند که سمپات چریک‌ها بودند. زمانی که آنها مخفی و عضو چریک‌ها شدند، سال بعدش من دیپلم گرفتم و به تهران آمدم و دانشجو شدم. آن زمان کلاس چهارم دبیرستان بودم. آقای محمد بهشتی از هامبورگ به مشهد آمده بود و از مشهد به تهران آمد. در مشهد که شهر کویری است، زمان نوجوانی تابستان‌ها در حیاط می‌خوابیدیم و من همیشه به آسمان زل می‌زدم و فکر می‌کردم تـه این کجاست. از حیرتی که به من دست می‌داد که نمی‌توانم این عظمت را بفهمم، گریه‌ام می‌گرفت. این حیرت در من بود و دنبال این بودم که از کجا باید بفهمیم راز جهان چیست. همان زمان برادرم داوود گرایش به‌شدت مذهبی پیدا کرده بود. پدر آقای ابطحی رئیس دفتر آقای خاتمی، در مشهد بود. آقای هاشمی‌نژاد و آقای طبسی از روحانیون بزرگ آن زمان در مشهد بودند. داوود برادر من این گرایش را پیدا کرده بود و با آقای ابطحی خیلی نزدیک شد. من به این دلیل به سمت مذهب رفتم که شاید مذهب بتواند سؤالاتم را پاسخ بدهد. شروع به خواندن درس طلبگی نزد آقای ابطحی کردم. یک روز به من گفت خب فردا عمامه‌گذاری شما است. فکر کردم اگر عمامه بگذارم نه می‌توانم تئاتر و سینما بروم و نه موسیقی گوش کنم، اصلاً نمی‌توانم دیگر بازی کنم. آن شب تقریباً تا صبح هرچه دعا بلد بودم خواندم. دم صبح مقداری آرام شدم. فکر می‌کردم اگر این کار را نکنم، گناه بزرگی مرتکب شده‌ام. صبح که دلم آرام شد، به آقای ابطحی گفتم من عمامه نمی‌گذارم و دلایلم را گفتم که قبول کرد. از آن زمان از آن شکل سنتی‌اش کمی جدا شدم. برادر من هم از شکل سنتی کم‌کم جدا شده بود. بعد دکتر شریعتی آمد که حرف‌های به‌روز می‌زد و از جامعه‌شناسی صحبت می‌کرد و اینها را با هم قاطی کرده بود. با ایشان آشنا شدم و این زمانی بود که آقای بهشتی هم از هامبورگ به مشهد آمده بود. آن زمان من یک بچه حزب‌اللهی خیلی تنگ‌نظر بودم. همسر آقای بهشتی با روپوش و روسری بود. می‌گفتم این گناه است، مگر می‌شود یک نفر روحانی باشد و لباس روحانیت تنش باشد اما زنش روپوش و روسری بپوشد! به آقای بهشتی هم گفتم. یادم است آقای بهشتی دستش را پشت من گذاشت و گفت پسرم دنیا به همین سادگی نیست، پیچیدگی‌هایی در دنیا و دین هست، قرآن و تفاسیرش را باید خواند. مدتی که آنجا بود هم دوستش داشتم، چون حرف‌های خیلی جالبی می‌زد که من از جاهای دیگری نشنیده بودم، و هم این موضع را با ایشان داشتم. به تهران که رفت، خانه‌اش در قیطریه بود. شماره تلفنی به من داد و گفت اگر به تهران آمدی به من سر بزن. زمانی به تهران آمدم که شریعتی حسینیه ارشاد را با سخنرانی‌هایش قرق کرده بود. نزد دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد رفتم و همان زمان هم به خانه آقای بهشتی رفتم. یک آپارتمان خیلی معمولی داشت. چند تا مبل و یک یخچال در هال بود و خودش از یخچال چیزهایی آورد که پذیرایی کند. آنجا گفتم آقای بهشتی شما حرف از مستضعفین می‌زنید امـا روی مبل می‌نشینید و یخچال‌تان هم که ماشاالله پر است و بوی عطر هم که می‌دهید! همه اینها آن زمان به‌لحاظ انقلابی‌گری گناه بود. گفت پسرم اگر ما مشق فقر کنیم و روزی به حکومت برسیم همه را فقیر می‌کنیم، ولی اگر مشق رفاه کنیم سعی می‌کنیم همه در رفاه باشند. من این را آن موقع نفهمیدم، بعداً متوجه شدم. به‌هرحال فضا جوری بود که انقلابیون نباید مظاهر رفاه نسبی داشته باشند. زمان انقلاب یک‌سری بچه‌های کنفدراسیون به ایران آمدند، بچه‌هایی از اتحادیه کمونیست‌ها بودند که خانواده‌های پولداری داشتند. یک نفرشان برای ما که خودمان آن زمان چپ دوآتشه بودیم کاریکاتور شده بود چون در خانه پدرش، چادر انفرادی زده بود و در چادر می‌خوابید و سرش را روی آجر می‌گذاشت تا ارتباطش با توده‌ها و فقرا و ضعفا قطع نشود. به تهران که آمدم با آقای شریعتی دوست شدم و نزد ایشان و آقای بهشتی می‌رفتم. آن زمان نقاشی‌ام خوب بود. دکتر شریعتی کارگاه‌هایی برگزار می‌کرد که بچه‌ها آنجا نقاشی کنند. کاغذ و مدادرنگی و ماژیک و آبرنگ هم در اختیار همه می‌گذاشت که نقاشی کنند. من هم یکی از کسانی بودم که به بچه‌ها نقاشی یاد می‌دادم. مدام در گوش من می‌گفت رضا رنگ سرخ یادت نره! من هم رنگ سرخ توی کله بچه‌ها می‌کردم. همان زمان نمایشی به نام «سربداران» در حسینیه ارشاد اجرا شد که آقای محمدعلی نجفی کارگردانش بود. آنها با آقای بهشتی و میرحسین موسوی گروهی داشتند که بعداً هم یک فیلم ساختند که آقای قریبیان در آن بازی کرده بود. یادم است که پوستر نمایش «سربداران» را من کشیدم که یک حلقهٔ طناب دار و وسطش یک لکه خون قرمز بود. همه اینها نشانه‌های انقلابی‌گری بود. سال اول دانشگاه بودم و به دانشکده هنرهای زیبا می‌رفتم. درواقع در کنکور رشته تئاتر و هنر قبول شده بودم، بنابراین هم می‌توانستم به دانشکده هنرهای دراماتیک بروم و هم به دانشگاه تهران. محیط دانشگاه هنرهای دراماتیک کوچک و بسته بود، دانشگاه تهران ولی محیط بازی داشت و به آنجا رفتم. همیشه رگه‌ای در من بود که تحمل جای تنگ را نداشتم و می‌خواستم به مرحله بعدی بروم و ببینم چه می‌شود. سال اول به دانشگاه تهران رفتم و به حسینیه ارشاد هم می‌رفتم. یک روز به آقای شریعتی گفتم مگر بخشی از این حرف‌هایی که می‌زنید از مارکسیسم نمی‌آید؟ گفت چرا. گفتم از همان کتاب‌های مارکسیستی بدهید من هم بخوانم. قبول کرد. آن کتاب‌ها آن زمان حکم زندان داشت، یعنی اگر دستت بود چند سال به زندان می‌افتادی. دست‌نویس کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» نوشته ژرژ پولیتزر را برایم آورد و این کتاب بعدتر در اوایل انقلاب به‌صورت جلد سفید چاپ شد و دست همه بود. قطر دست‌نویس کتاب به‌اندازه دو بند انگشت بود. لبه‌هایش هم برگشته بود از بس آن را خوانده بودند. البته الان اگر آن کتاب را نگاه کنیم خیلی از مباحثش سطحی به نظر خواهد رسید ولی آن زمان برای دانشجوی سال اول یا چپ‌های آن زمان، مثل کتاب مقدس‌شان بود. سال اول در کوی دانشگاه زندگی می‌کردم و آن کتاب را که گرفتم می‌بلعیدم. بعد به آقای شریعتی گفتم تمام حرف‌هایی که شما می‌زنید اصلش را اینجا نوشته، چرا من باید یک چیز التقاطی را گوش کنم؟ گفت تو آزاد هستی هر کاری دوست داری بکنی. کتاب را به ایشان پس دادم و گفتم خداحافظ! به این صورت از شریعتی جدا شدم و دربه‌در دنبال گرایشات چپ می‌گشتم که کجا هستند و چه می‌کنند. با چند نفر از دوستانی که چریک بودند ارتباط گرفتم و طرفدار چریک‌های فدایی شدم. در دبیرستان به‌لحاظ عاطفی با آنها ارتباط داشتم، حالا دیگر به‌لحاظ ایدئولوژی هم حرف‌هایشان را می‌بلعیدم. در همان دوران هم سه بار به زندان افتادم و البته از همین زندان‌های دانشجویی بود. گارد دانشگاه یکدفعه وسط دانشگاه می‌ریخت و حلقه می‌زد و همه را جمع می‌کرد و از بینشان چند نفر را گلچین می‌کرد و می‌برد. یا دور کوی دانشگاه را محاصره می‌کردند که کسی نتواند فرار کند و اتاق‌ها را می‌گشتند و اگر چیزی پیدا می‌کردند دستگیر می‌کردند. در کوی دانشگاه که این کتاب را داشتم، یک شب یکی از هم‌اتاقی‌هایم را گرفتند، چون از اتاق فرار کرده بود. من فرصت نکردم از اتاق فرار کنم، وقتی رسیدند من در راهرو بودم و داخل اتاقم چپیدم. آمدند اتاق را گشتند و «اصول مقدماتی فلسفه» را پیدا کردند. گفتند این چیست؟ من هم مانده بودم چه بگویم، گفتم جزوه فلسفه است. گفتند پس چرا این‌قدر کهنه است. گفتم ما هنرهای زیبایی هستیم، درس که نمی‌خوانیم از سال قبلی‌ها جزوه را می‌خریم. کتاب را پرت کرد و من نفس راحتی کشیدم. یک کتاب داشتم که اشعار فلسطینی به زبان عربی بود و من به‌خاطر طرح‌های انقلابی‌اش کتاب را نگه داشته بودم چون کار نقاشی هم می‌کردم. آن را هم پیدا کردند، گفتند تو طرفدار فلسطین هستی. گفتم فلسطین چیست؟ گفتند یعنی نمی‌دانی فلسطین چیست؟ گفتم می‌دانم یک کشور است، ولی این‌ها عرب هستند. گفت پس چرا این کتاب را داری؟ گفتم چون ما در رشته نمایش طراحی لباس می‌کنیم از همه کشورها یک دوره تمرین می‌کنیم و الان موقع عرب‌ها است. این کتاب را هم رها کرد و خیالم راحت شد. این نکته را هم اضافه کنم که وقتی به تهران رسیدم، از یک طرف با دکتر شریعتی ارتباط داشتم و به خانه آقای بهشتی می‌رفتم و از طرف دیگر دنبال گروه تئاتر سعید سلطانپور بودم که با آنها کار کنم. پیدایشان کردم و گفتم من از مشهد آمدم، دانشجوی سال اول هستم و می‌خواهم با شما کار کنم. چند نفر آشنا هم داشتیم. ضمناً وقتی به تهران رسیدم به مطب آقای ساعدی رفتم که خیلی انسان شریفی بود. تصور کنید یک بچه دبیرستانی یا سال اول دانشگاه را چه کسی تحویل می‌گیرد؟ ولی او واقعاً تحویل می‌گرفت، با ما حرف می‌زد و احساس شخصیت به ما دست می‌داد. گروه سعید سلطانپور آن زمان نمایش «چهره‌های سیمون ماشار» برشت را تمرین می‌کردند. گفتند چی بلدی؟ گفتم طراحی لباس و طراحی صحنه، بازی هم می‌کنم. چون این کارها را در گروه برادرم در مشهد انجام داده بودم. گفتند برای طراحی لباس یک‌سری اتود بزن که انجام دادم و قبول کردند و طراح لباس تئاتر «چهره‌های سیمون ماشار» شدم و نقش کوچک هم بازی کردم که در دانشکده هنرهای زیبا اجرا شد. بعد از آن می‌خواستند نمایش «خرده‌بورژواها» نوشته ماکسیم گورکی را تمرین کنند که آنجا نقش بلندتری داشتم. خانه‌ای در یکی از انشعابات بین خیابان شیخ هادی و ولیعصر گرفته بودند و آنجا نمایش را تمرین می‌کردیم. گاهی از صبح به آنجا می‌رفتم تا بعدازظهر که تمرین شروع می‌شد. یک روز صبح زنگ زدم دیدم یک نفر در را باز کرده که نمی‌شناختمش. یقه‌ام را گرفت و کشید داخل، دیدم یک یوزی هم به گردنش است. فهمیدم چه خبر است. گفت برو داخل اتاق. دیدم شش، هفت تا از بچه‌های دیگر هم داخل اتاق نشسته‌اند و تا ساعت سه که بچه‌ها قرار بود بیایند هر کسی که می‌آمد داخل اتاق می‌فرستادند تا اینکه همه را جمع کردند و به سوم اسفند فرستادند. تا مدت‌ها در آن خانه بودند و هرکس به آن خانه می‌آمد می‌گرفتند. از هرکس می‌پرسیدیم تو را برای چه گرفتند، می‌گفت من تا زنگ زدم در را باز کردند و گرفتند. اسم اینها را گروه «زنگالو» گذاشته بودم. من را به اتاق بازجویی بردند. کت‌مان را روی سرمان می‌انداختند و یک برگه می‌گذاشتند که بنویس. از زیر کت می‌شد دید که چند نفر نشسته‌اند. نوشته بود سمپات چه گروهی هستید؟ من نوشتم سمپاتیک یا آنتی‌پاتیک بودن دو تا از تیپ‌های نمایشی یونان باستان هستند... و همین‌طور می‌نوشتم و داشتم وارد صفحه سوم می‌شدم که بازجو گفت ببینم داری چه می‌نویسی؟ تعجب کرده بودند که یک نفر پیدا شده کـه دارد همه‌چیز را می‌نویسد! بازجو یک پس‌گردنی اساسی و یک لگد به مـن زد و گفت مرتیکه من می‌گویم سمپات چه گروهی بودی و تو درس تئاتر به من می‌دهی؟ بنویس سمپات چه گروهی بودی. گفتم چشم. نوشتم در نمایش «خرده‌بورژواها» نقش من سمپاتیک بود و شروع کردم درباره نقش توضیح دادن، وقتی دید دارم صفحه دوم را می‌نویسم گفت بده ببینم. نوشته‌هایم را خواند و گفت من را دست انداخته‌ای؟ کاری می‌کنم تا سر عقل بیایی و گفت این را بردارید ببرید. آن زمان یک آقای حسینی بود که شکنجه‌گر ساواک بود، مثل شیرعلی قصاب غول‌پیکر بود. وقتی دستت را می‌گرفت می‌فهمیدی که باید بروی و یک کیسه‌کشی بشوی. از قبل درباره‌اش شنیده بودم. چند بار من را برد و آورد اما من همان‌طور ادامه می‌دادم، تا اینکه کم‌کم دست از سر من برداشتند و به سلول انداختند. در زندان فلکه که الان تبدیل به موزه شده، یک فلکه بود و یک‌سری راهرو منشعب می‌شد که سلول‌ها در راهرو بودند. در یکی از سلول‌ها بودم که یکدفعه در باز شد و جنازه‌ای را داخل پرت کردند که پر از خون بود و به‌سختی نفس می‌کشید. یک نفر را به قصد کشت شکنجه کرده و به سلول انداخته بودند، برای اینکه هم او زجر بکشد و هم من روحیه‌ام را از دست بدهم. اسمش اکبر میرجانی بود که بعداً با هم خیلی دوست شدیم و الان در لندن است.

عضو چریک‌های فدایی بود؟

بلـه، به چریک‌های فدایی کمک‌های مالی می‌کرد. آن زمان مثلاً بیست هزار تومان ماهانه کمک می‌کرد. خانواده ثروتمندی داشت و خودش هم معمار بود. من گاهی حرف‌هایی می‌زدم که می‌خندید و بعد می‌گفت بس است دیگر، تمام بدنم درد می‌کند نمی‌توانم بخندم. صدای بازجویم را تقلید می‌کردم و جوک‌هایی هم می‌ساختم. صبح به صبح آقای میرجانی را برای پانسمان می‌بردند و برمی‌گرداندند. به سرباز گفتم من می‌توانم ایشان را تا بهداری ببرم و برگردانم؟ یک هواخوری هم بود. اجازه دادند. آقای میرجانی را کول می‌کردم می‌بردم، کارهای بهداری را که انجام می‌دادند من هم همان جا می‌نشستم و بعد برمی‌گشتیم. خیلی با هم دوست شده بودیم. دو تا بازجو بودند که یکی تهرانی بود و اسم دیگری را یادم نیست. من ادای این دو نفر را درمی‌آوردم. چون آقای میرجانی هم گیر آن دو نفر افتاده بود. یک‌بار که منتظر نشسته بودم، یک نفر پس گردنم زد و گفت بلند شو، فهمیدم یکی از آن دو بازجو است. من را به اتاقی برد و گفت برو آن ته بنشین رو به دیوار و تکان نخور، من هم رفتم نشستم. بازجوی دوم را هم آورد و گفت همین است که ادای ما را درمی‌آورد. گفتم من غلط بکنم، چرا باید ادای شما را دربیاورم. گفت خفه‌شو، من شب‌ها می‌آیم پشت سلول‌ها و گوش می‌دهم که چه چیزهایی می‌گویید. تو کلی ادای ما دو تا را درمی‌آوری، یک پس‌گردنی دیگر زد و گفت ادای ما را دربیاور. گفتم چشم! ادایشان را که درآوردم شروع کردند به خندیدن. یک نفرشان گفت من کار دارم و رفت، دیگری هم لگدی زد و گفت بلند شو برو. بعد هم رفتم میرجانی را کول کردم و آوردم. مانده بودند به من چه بگویند. وقتی دیدند خبری نیست و یک دانشجوی هنرهای زیبایی هستم، من را به سلول عمومی بردند که آنجا دوازده نفر از بچه‌های تئاتر بودیم. مدتی آنجا بودیم تا اینکه یک بازجویی من را با چشم باز برد و گفت کتت را از روی سرت بردار. فکر کرده بودند من خطری ندارم و کاره‌ای نیستم. شروع به صحبت کرد و منظورش این بود که ببین در سلول اینها چه می‌گویند و بیا به من بگو. دیدم او را می‌شناسم و مدام فکر می‌کردم که کیست. گفتم امکان دارد یک سیگار به من بدهید؟ یک سیگار وینستون داد کشیدم. گفتم من شما را می‌شناسم. این را که گفتم اصلاً نبضش خوابید. گفت نه. گفتم شما مشهدی هستید. یادم آمد سه کوچه پایین‌تر از ما زندگی می‌کرد. بعد که دید سیر تا پیاز را با جزئیات می‌گویم گفت اصلاً برای همین تو را آورده‌ام، چون هم فهمیدم مشهدی هستی، حالا ببین کسی در سلول چیزی می‌گوید، بیا به من بگو، برای خودت هم بهتر است و زودتر از اینجا خلاص می‌شوی! گفتم قبول، ولی اینها همه سیگاری هستند. هر روز فقط یک سیگار می‌دهید و تا فردا صبح واقعاً زجرآور است، اگر امکان دارد یک پاکت سیگار به من بدهید برای بچه‌ها ببرم. گفت به شرطی که خبر بیاوری، هر وقت هم خواستی من را صدا بزنی در بزن، دریچه را که باز کردند بگو بازجویم را می‌خواهم. گفتم چشم! بسته سیگار را گرفتم و یک سیگار پارتی راه افتاد. سیگار که تمام شد، بعد از ناهار گفتیم اگر یک سیگار بود چقدر می‌چسبید. گفتم امتحان کنم. در زدم و گفتم می‌خواهم با بازجویم صحبت کنم. بیرون رفتم، گفت چه شد؟ گفتم تا الان که گوش کردم اینها یک‌سری خاطرات از بچگی و خانواده‌هایشان تعریف می‌کنند و یکی دو تا خاطره برایش تعریف کردم. گفت نه، منظورم اینها نیست. گفتم پس چه؟ گفت مثلاً ببین چه کسی سمپات چه گروهی است. گفتم من که اینها را نوشته‌ام، آنها مثل من بازیگر نیستند. من بازیگرم، آنها سمپات نیستند. گفت حالا برای چه آمده‌ای؟ گفتم یک پاکت سیگار بدهید بچه‌ها بعد از ناهار سیگاری بکشند. گفت خوب است، سیگار که می‌کشند به حرف می‌آیند. سیگار را گرفتم و باز هم سیگارپارتی شروع شد، اما شب که شد در زدم گفتند بازجویت نیست. دو سه روز مدام می‌رفتم و سیگار می‌گرفتم می‌آوردم. روز سوم چهارم گفت تو مفت مفت سیگار داخل سلول می‌بری. گفتم چرا مفت؟ شما گفتید مشهدی هستی، ما هم که رفیق هستیم، رفاقت به چه درد می‌خورد! دوباره کتک خوردم و پرتم کرد به سلول و بازجویم عوض شد. یادم است که روز بیست‌ویکم یا نوزدهم ماه رمضان بود که آزادم کردند. موهای چند نفر را کوتاه کرده بودند. گفتم موهای من را نمی‌زنید؟ گفتند تو مثل اینکه تنت خیلی می‌خارد. موهای من را هم زدند. می‌خواستم وقتی از زندان بیرون می‌روم در دانشگاه معلوم باشد که از زندان آمده‌ام. هم برای من یک ژستی بود و هم پرچمی بود ضد حکومت. بیرون که رفتم دوست داشتم یک چایی بخورم. همه‌جا تعطیل بود. کنار همین روزنامه «کیهانِ» فعلی در کوچه روبه‌رویش قهوه‌خانه‌ای بود، رفتم و چای خوردم. یک سیگار هم از همان قهوه‌چی گرفتم کشیدم و بعد به دانشگاه رفتم. یک‌بار هم یادم است موقع برگشتن از کوه خسته و مرده بودم، یکی از دوستانم رضا سرهنگی که فوت شده، خانه‌اش در شریعتی کنار قصر نور بود، خداحافظی کرد و من هم تنهایی می‌آمدم که یک ماشین ساواک ایستاد و مرا به یکی از خانه‌های امن برد. من از شریعتی یاد گرفته بودم که گفته بود هر وقت شما را دستگیر می‌کنند، می‌گویند بنشین الان می‌آییم، اما حدود یکی دو ساعت اجازه می‌دهند که تنها باشید، در آن مدت به کارهای خودتان فکر می‌کنید و هر چیزی که یادتان نیست یادتان می‌آید، بعداً با دو تا سیلی دو تا از آن کارها را می‌گویید، پس بهتر است وقتی دستگیرتان کردند و گفتند بنشینید تا بیاییم بخوابید. من هم واقعاً خسته بودم، وقتی گفت بنشین تا بیایم خوابیدم. وقتی که برگشت با کتک بیدارم کرد و گفت می‌خوابی؟! گفتم کوه بودم، خسته‌ام. گفت پس بنشین تا بیایم. وقتی رفت کلی تلاش کردم تا دوباره خوابیدم. وقتی برگشت گفت تو دانشجوی چه رشته‌ای هستی؟ گفتم هنرهای زیبا. گفت خب زودتر می‌گفتی. من هم به دانشکده هنرهای زیبا می‌آیم، بعضی وقت‌ها که آمدم با هم چای بخوریم، آنجا هم اگر خبری شد بگو. گفتم مثلاً چه خبری؟ گفت حالا می‌آیم صحبت می‌کنیم. به بچه‌های انجمن‌های اسلامی و بچه‌های چپ، گفتم فردی با این مشخصات و قیافه ساواکی است. طرحی هم از او کشیدم. هفته بعد که آمد، یک کیسه گونی روی سرش کشیدند و تا جایی که می‌خورد زدندش، دیگر هم دانشگاه نیامد. در دانشگاه من کم‌کم با چریک‌های فدایی زاویه پیدا کردم، از این جهت که فکر می‌کردم چند نفر از کسانی را که مخفی شده‌اند می‌شناسم و همه‌شان بچه‌های درجه‌یکی هستند، بچه‌های خوب و پاک که اهل دروغ و دزدی و بی‌شرفی نیستند. خب حالا اینها قرار است عده‌ای را ترور کنند. بعدش چه می‌شود؟ ساواک قوی‌تر می‌شود. آن زمان نحله‌های فکری مختلفی در دانشگاه وجود داشت کـه یک عده با حرف‌های مـن خیلی مخالف و برخی هم موافق بودند. یک‌سری از موافق‌ها توده‌ای‌ها بودند. دیدم خب ته توده‌ای‌ها که شوروی می‌شود و آنجا که بهشت نیست و من نمی‌توانم با اینها باشم. چیز دیگری وجود نداشت و اگر گرایش چپ داشتی یا باید چریک می‌بودی یا توده‌ای. سال سوم دانشگاه که بودم به هیچ‌کدام از اینها اعتقادی نداشتم. سال ۱۳۵۵ لیسانسم را گرفتم و به سربازی رفتم. زمانی که سربازی‌ام تمام شد همزمان با موقعی بود که آقای خمینی گفته بود پادگان‌ها را ترک کنید، من هم از خدا خواسته پادگان را ترک کردم. در خیابان یکی از دوستان چریک فدایی‌ام را دیدم که حالا هیکلی داشت و قلدر شده بود. نامش حسین بود و اسم دوست دیگرم هم حسین بود که هر دو چریک شده بودند. ظاهراً یکی از آنها در ماجرای خاک سفید بوده، ولی برادرش می‌گفت کنار سینما آسیا سیانور خورده و مرده بود. او حتی با اسلحه‌اش به دانشکده ما هم می‌آمد. از حسین دیگر خبر نداشتم تا اینکه یکدفعه در خیابان دیدمش. خیلی با عشق آمد که سلام کند. گفتم تو واقعاً هنوز چریک هستی؟ آن زمان دیگر مطمئن بودم که چریک بودن ایده درستی نیست. گفت نه رفیق، دیگر چریک نیستم. من خط سه‌ای هستم. گفتم خط سه چیست؟ برایم توضیح داد که گرایش خط سه کسانی هستند که اردوگاه‌های مارکسیستی مثل چین و شوروی و آلبانی را قبول ندارند و معتقدند که مبانی مارکسیسم دومرتبه باید بازخوانی شود و مارکسیسم نابی را مطرح کنند. آنها می‌گفتند تقصیر مارکسیسم نیست و تقصیر ما است که مارکسیست بدی بودیم. خب وقتی می‌گوید تقصیر ما است من می‌گویم پس لنین کجا بوده؟ در شوروی بوده، پس یعنی حرف‌های لنین اشتباه بوده؟ می‌گفتند بله او یک چیزهایی داشته که کار به آنجا رسیده. یکی از اردوگاه‌ها هم کوبا بود که مستقیماً از شوروی تغذیه می‌شد. آنها هیچ‌کدام را دوست نداشتند. می‌گفت ما دنبال یک مارکسیسم ناب هستیم. با هم حرف زدیم و در آن اوضاع و احوال حرف‌هایش به دل من نشست. تمام اردوگاه‌ها سرانجام‌شان به جایی رسیده بود که حرف مارکس نبوده است. کمی که بیشتر با هم رفت‌وآمد کردیم دیدم آنها گروه پیکار هستند و در مشهد هم پیکاری‌ها کم‌کم شکل گرفتند. گرایش من هم گرایش پیکار شد به خاطر اینکه هیچ اردوگاهی را قبول نداشتم. با یکی از دوستان دیگرم که الان در آلمان است به‌اضافه داوود، پیکاری‌های مشهد شدیم. حسین سلیم هم بود که اعدام شد. او از شاگردان داوود بود و داوود هم گرایش به پیکار پیدا کرده بود. درواقع کل گروه تئاتری ما که قبل از انقلاب چپ بود بعداً از گرایش‌های مختلفی در آن پیدا شد. هرکس به یک سمت رفت و عده بیشتری هم پیکاری بودند.

با این اوصاف سعید سلطانپور را از نزدیک دیده بودید، درباره خصوصیات سلطانپور توضیح بدهید که چهره محبوبی بین چریک‌ها است.

بله، دیده بودم. آن زمان ما استادی داشتیم به نام دکتر ممنون که هنوز هم در قید حیات است و قرار است بزرگداشتی برای او از طرف آقای علی دهباشی گرفته شود. من در دانشگاه ایشان را خیلی اذیت می‌کردم. جزو استادانی بود که تحملش خیلی بالا بود. با اینکه ما اذیتش می‌کردیم، اما باز هم کاری به کارمان نداشت و مدارا می‌کرد. من مدارا را از او آموختم. سال گذشته به من گفت من از سال‌های قبل از انقلاب استاد هنرهای زیبا بودم و در کل تاریخ هنرهای زیبا دو نفر بودند که از پسشان برنمی‌آمدیم که یکی تو بودی و دیگری سعید سلطانپور. گفت هر بار تو را می‌دیدم یاد سعید سلطانپور می‌افتادم. گفتم چرا؟ گفت چون هیچ‌چیز را قبول نداشتی. سلطانپور یک تیپ شورشی بود. این شورشی‌بودنش در تمام روابطش هم وجود داشت. ازجمله جزوه‌ای نوشته بود به نام «نوعی از هنر، نوعی از اندیشه» که حتماً این روزها می‌توان آن را پیدا کرد. در آنجا تقریبا تمام گرایشات تئاتری آن موقع را کوبیده بود و رد کرده بود. نوشته بود که همه سازشکارند و بورژوا و بدند و تنها گرایشی در تئاتر که خوب است گرایشی است که خودش دارد. من هم در آن دوره خیلی داغ بودم. اگر آن جزوه را پیدا کنید و بخوانید مشخص می‌کند سعید سلطانپور کیست. ما سال اول دانشکده با هم کار می‌کردیم. بعد از نمایش «خرده‌بورژواها» آن گروه از هم پاشید. از اعضای آن گروه آقای محسن یلفانی بود که الان در پاریس است، آقای رحمانی‌نژاد که الان آمریکا است و خود سعید هم بود، و این سه چهره مهم بودند. یکی دیگر از آن دوستان من خانمی است که در ایران زندگی می‌کند و چند نفر دیگرشان هم نمی‌دانم که در ایران زندگی می‌کنند یا نه. ما با هم خیلی دوست و نزدیک شده بودیم، حتی بعد از اینکه آن نمایش را نتوانستیم اجرا کنیم دوستی ما همچنان ادامه داشت. سال آخر دانشگاه با سیروس شاملو و یکی دیگر از دوستان‌مان تصمیم گرفتیم یک گروه تئاتر خیابانی راه بیندازیم. آن زمان گروه تئاتر خیابانی وجود نداشت یا اگر بود قبل از ما بود و اطلاع نداشتیم. من و سیروس در دانشکده زمان‌هایی که سر کلاس‌های بازیگری قرار بود اتود کار کنیم، خیلی با هم جور بودیم و اتود کار می‌کردیم. حتی همان سال‌ها یک نمایش کار کردیم به نام «استثناء و قاعده» از برشت که باعث شد در و پنجره تالار مولوی از هجوم تماشاگر بشکند. به‌هرحال من و سیروس خواستیم نمایش خیابانی درست کنیم. به تالار مولوی رفتیم و از انبار لباس و وسایل آنجا یک کوله‌پشتی، یک کلاه‌گیس زنانهٔ آبی، چند تکه پارچه و لباس و بلندگوی دستی برداشتیم. به لابی تئاتر شهر رفتیم و شروع به تمرین کردیم و فکر می‌کردیم که چه نمایشی را کار کنیم. در نهایت تصمیم گرفتیم نمایشی در مورد افسر عالی‌رتبه ارتش بازی کنیم و اسمش شد «یک روز از زندگی یک افسر عالی‌رتبه ارتش». دو نفری بازی می‌کردیم، یکی از دوستان‌مان را هم بعد آوردیم و نمایش سه نفری شد. نمایش هم خیلی خنده‌دار بود و هم حرف‌های سیاسی داشت. بعد گفتیم اولین‌بار کجا اجرا کنیم. شنیدیم در دانشکده علم و صنعت، چریک‌های فدایی میتینگ دارند و گفتیم برویم در میتینگ آنها اجرا کنیم. به آنجا که رفتیم کسانی که دم در بودند گفتند شما؟ گفتیم از بچه‌های خودتان هستیم. گفتند از کجا آمده‌اید؟ گفتیم از ستاد آمده‌ایم، ستادشان هم طرف‌های پارک لاله بود. این را گفتیم که وارد شویم وگرنه این‌طور نبود. به‌هرحال اجازه دادند وارد شویم. رفتیم روی صحنه و نمایش‌مان را اجرا کردیم. اما هرچه جلوتر می‌رفتیم می‌دیدیم هیچ‌کس نمی‌خندد. اگر هم کسی به آن نمایش نمی‌خندید دیگر اصلاً معنی نداشت. یادم است آن‌قدر من و سیروس به هم نگاه کردیم و تکه‌های مختلف پراندیم تـا یک نفر خندید. تا صدای خنده شنیدیم همان را ادامه دادیم و خنده گسترش پیدا کرد و همه خندیدند. وقتی که همه خندیدند ما هم حال‌مان جا آمده بـود و همین‌طور کلمات را اضافه می‌کردیم. نمایش اصلی ده دقیقه بود و آنجا بیست‌وپنج دقیقه شد. وقتی نمایش تمام شد، گفتند امکان دارد در محله و ستاد ما هم اجرا کنید؟ تک‌تک آدرس‌ها را نوشتیم و می‌رفتیم اجرا می‌کردیم. در نهایت شدیم یک گروه دوره‌گرد. بعد دیدیم خب پولی که نداریم، باید چه کار کنیم؟ کلاه می‌چرخاندیم. حتی کنار پیاده‌رو و پارک شهر و پارک دانشجو اجرا کردیم. یک‌بار در پارک شهر اجرا کردیم و این زمانی بود که کمیته‌ها شکل گرفته بودند. ما را به کمیته خیابان بهشت بردند تا ببینند ما که هستیم و وابسته به کدام گروهیم. من شروع کردم ادای همه‌شان را درآوردن و آنها می‌خندیدند. در نهایت ما را آزاد کردند. چند باری هم که دیدیمشان، اجازه می‌دادند کار کنیم. ولی بارها ما را گرفتند و آزاد کردند. تا روزی رسید که سیروس می‌خواست از ایران برود. من به مشهد رفتم و با بچه‌های مشهد یک گروه تئاتر خیابانی درست کردیم. داوود در اواخر رژیم گذشته و در ایامی نزدیک بـه انقلاب، تئاتری به تهران آورده بود که در مدرسه کمال‌الملک اجرا کردیم و همه روشنفکران تهران آمده بودند و خیلی از آن استقبال شد. اسم نمایش بود «چگونه بیست ماهی بین دَه نفر تقسیم می‌شود؟». کار این نمایش گرفت و بعد نمایش دیگری هم به تهران آورد. داوود بعد از انقلاب نمایشی به نام «پیوندتان مبارک» کار کرد که هفت تیپ اجتماعی را جدا کرده بود و آنها ته صحنه شبیه یکی از تصاویر انقلاب با هم فیکس می‌شدند، بعد یک نفر جلو می‌آمد می‌گفت من کارگر هستم و به این دلیل در انقلاب شرکت کردم و از اینجا یک نمایش شکل می‌گرفت. بچه‌های دیگر هم به ترتیب جلو می‌آمدند و نمایش جدیدی شکل می‌گرفت و درنهایت هفت نمایش اجرا می‌شد. این تئاتر را شهر به شهر اجرا کرد. در تهران هم شب‌ها این نمایش اجرا می‌شد و روزها با بچه‌های گروه خیابان در شهر تئاتر خیابانی برگزار می‌کردیم. چند سالی کار ادامه داشت تا اینکه دیگر در شهرها نمی‌شد کار کرد و ما شروع به سفرهای روستایی کردیم و از روستایی به روستای دیگر می‌رفتیم. با اهالی و کدخدای روستا صحبت می‌کردیم، به طور کلی آن زمان فضای انقلابی بود و همه از چیزهای جدید استقبال می‌کردند. مثلاً در روستا به خانه کدخدا می‌رفتیم و می‌گفتیم می‌خواهیم نمایش اجرا کنیم، در این دِه چه کسانی با هم اختلاف دارند و دلیل اختلاف را می‌پرسیدیم. همان را تبدیل به نمایش کرده و فردا اجرا می‌کردیم. کدخدا خوشحال می‌شد و آنها هم با هم آشتی می‌کردند. یک‌بار در این سفرها به طرف جنوب و سمت بندرعباس رفته بودیم، بعد سوار شدیم که به قشم برویم. در لنجی که سوار بودیم دو خانواده عرب با هم مشکل داشتند. سؤال کردیم و متوجه شدیم با ازدواج دختر و پسرشان موافق نیستند چون پسر بیکار بود. بدون هیچ پیش‌فرضی از قصه تصمیم به اجرا گرفتیم. من به دماغه لنج رفتم که خودم را در خلیج پرت کنم. بچه‌ها جلوی من را گرفتند و اهالی لنج ازجمله دو خانواده ترغیب شدند که جلوی مـن را بگیرند. میزانسن را جوری چیده بودیم که من وارد خانواده عروس شوم. لابد دیده‌اید وقتی کسی می‌خواهد خودش را بکشد، در نظر همه یکدفعه افلاطون و باسواد و خوش‌قد و بالا می‌شود. از من پرسیدند تو که این‌قدر خوب و خوش‌قیافه و باسواد هستی -حالا از کجا می‌دانستند سواد دارم معلوم نبود- چرا می‌خواهی خودت را بکشی؟ گفتم دختری را می‌خواهم و قبول نمی‌کنند. گفتند خیلی اشتباه می‌کنند، چه کسی از تو بهتر، چرا قبول نمی‌کنند؟ گفتم چون کار ندارم. پدر خانواده گفت خود من مگر زمانی که ازدواج کردم، کار داشتم؟ نداشتم. کار پیدا می‌کنی، لازم نیست از همان زمان کار داشته باشی. اینها را که گفت، گفتم خب چرا دخترت را به این پسر نمی‌دهی؟ گفت چون کار ندارد. خودش خنده‌اش گرفت. این‌طوری آن خواستگاری جور شد. یک‌بار دیگر من و سیروس جلوی دانشگاه تهران بودیم، دو گروه از دو طرف با شعارهای تندی که می‌دادند به‌سمت هم در حرکت بودند. دیدیم اینها به هم برسند دعوا شروع می‌شود. به سیروس گفتم برویم. سیروس وارد گروه چپ شد و من به گروه حزب‌اللهی‌ها رفتم. هرکس شعار تندتر بدهد همه دنبال او می‌روند. یادم نیست چه شعاری می‌دادند اما من شعارهای تندتر می‌دادم که شاید به فکر آنها نمی‌رسید. خودبه‌خود نفر اول شدم. سیروس هم همین کار را کرد و شد نفر اول. دوتایی روبه‌روی هم ایستادیم. من گفتم برادران صبر کنید تـا من حال این را بگیرم. او هم همین را گفت. گفتم شما منطق ندارید. سیروس گفت شما منطق ندارید. گفتم شما اگر منطق داشتید دعوا نمی‌کردید. به این نتیجه رسیدیم که با هم بحث کنیم که منطق کدام‌مان قوی‌تر است. همه روی زمین نشستند. ما دو نفر ایستاده شروع به بحث کردیم. به این نتیجه رسیدیم که جفت‌مان یک چیز می‌خواهیم، پس چرا با هم دعوا کنیم. همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم، بقیه هم از ما تبعیت کردند. و این تئاتر بود. می‌خواهم بگویم تا اینجاها تئاتر را پیش بردیم. چندین بار هم به کارخانه‌ها رفتیم، به شورای کارخانه می‌گفتیم مسئله‌تان چیست و یک نمایش در همان باره اجرا می‌کردیم. یکی از نمایش‌هایمان در یکی از این کارخانه‌ها از همه جالب‌تر بود. در کارخانه‌ای در جاده کرج، رئیس کارخانه یک جوان چهل‌ساله و خوش‌تیپ بود. برای کارگرها نمایشی اجرا کردیم در مورد چهل ساعت کار در هفته که شعار چپ‌های آن زمان بود. بعد از نمایش ما را به دفتر برد که چای بخوریم. گفت می‌دانید کـه الان ضد سرمایه‌داری کار می‌کنید؟ گفتیم بله. گفت یعنی من سرمایه‌دارم؟ گفتیم بله، ولی سرمایه‌دار خوبی هستی. گفت اگر سرمایه‌داری نباشد کار هم وجود ندارد، ته چیزی که شما می‌گویید می‌شود مثل شوروی؛ همه‌چیز در دست دولت و کارخانه‌های دولتی هم ورشکسته می‌شود. آن موقع فکر کردیم چه مزخرفاتی می‌گوید. بعدها متوجه شدیم چقدر درست می‌گفت. گفت به هر حال من چون خودم مثل شما بودم شما را می‌فهمم ولی این نظر من است. از بچه‌های کنفدراسیون بود.

پیکار به‌نوعی منفک‌شده از اعضای سازمان مجاهدین خلق است که تغییر ایدئولوژی داده بودند. تیپ‌هایی مثل حسین روحانی، سیاسی آشتیانی و قاسم عابدینی افراد سرکرده جریان پیکار بودند. این‌ها آدم‌های خیلی جدی و از رادیکال‌ترین چهره‌هایی بودند که بعد از انقلاب هم فعال بودند و به همین دلیل سریع با آنها برخورد شد. چه شد که بعد از انقلاب دستگیر شدید؟

اجازه دهید پیش از این کمی درباره اینکه پیکار چطور شکل گرفت بگویم. از حسین سلیمی پرسیدم چطور عضو پیکار شدی؟ حسین خیلی آدم یکدنده‌ای بود. اشاره کردم که حسین دیگری هم بود که سیانورش را خورده بود. این دو با هم رفیق بودند ولی به محض ورود به سازمان این دو را از هم جدا کرده بودند و هر کدام در یک گروه و شاخه بودند. او تعریف می‌کرد کـه یک روز گفته بودند یکی از افراد رویزیونیست شده و این برای تشکیلات ما خطرناک است، باید بروی و او را تصفیه کنی. حسین هم با اسلحه می‌رود که کار را انجام دهد اما وقتی می‌رسد متوجه می‌شود این دوستش حسین است و دو نفری با هم مخفی شدند. حسین در خانه یک گدایی زندگی می‌کرده و چون در قرنطینه گذاشته بودنش غذا نداشته. حتی چند بار مجبور شده بود گوشت گربه بخورد. حسین به دوستش می‌گوید می‌دانم تو آمده‌ای من را تصفیه کنی و قبول هم دارم چون ما وارد یک سازمان نظامی شده‌ایم، اما اگر ممکن است فقط به خاطر رفاقت‌مان یکی دو روز فرصت بده تا با هم حرف بزنیم و من توضیح بدهم چرا این‌طور فکر می‌کنم. رفیق دیگر می‌پذیرد، او درباره این صحبت می‌کند که مشی چریکی سرانجامی ندارد و ما باید مبارزه سندیکالیستی بکنیم تا بتوانیم توده‌ها را سازمان بدهیم. تئوری موتور کوچک، موتور بزرگ را روشن می‌کند، نهایتاً جریان سیاهکل شد که درواقع موتور بزرگی را روشن نکرد. این دو نفر با هم بحث می‌کنند و حسین دوم حرف‌های دوستش را قبول می‌کند و دوتایی با هم مخفی می‌شوند، چون هم ساواک دنبال‌شان بود و هم سازمان چریک‌های فدایی. در زمان مخفی‌شدن‌شان با تعدادی از اعضای مجاهدین خلق آشنا می‌شوند که آنها هم از مجاهدین بریدند و مخفی هستند. این چند نفر همدیگر را پیدا می‌کنند و پیکار را تشکیل می‌دهند. درواقع خط سوم می‌شوند که نه حزب توده است که به کشورهای سانترال وابسته باشد و نه چریک هستند و چیز دیگری هستند که می‌شود خط سه.

شما چه سالی دستگیر شدید؟

سال ۱۳۶۲.

اتفاق سه‌راه آذری مربوط به چه زمانی است؟

همین دوره است. در مشهد یکی از دوستان تاجرم کـه در جریانات سیاسی نبود اما آن زمان دوستان پاسدار داشت، گفت رضا تو کاری کرده‌ای؟ گفتم چطور؟ گفت از دوستان شنیده‌ام که می‌خواهند تو را دستگیر کنند. من هم دوزاری‌ام افتاد و به بچه‌های مشهد خبر دادم که می‌خواهند دستگیرمان کنند. بعد گفتم می‌خواهم از مشهد بروم و تعدادی دیگر هم قبول کردند که بروند، اما تعدادی هم گفتند ما نمی‌رویم. آقای رازینی غیاباً برای من حکم اعدام صادر کرده بود و بعدها متوجه شدم غیاباً حکم تیر هم صادر کرده بود. من به تهران آمدم. برادر بزرگم در زندان بود. شوهرخواهرم را هم اعدام کرده بودند، ولی چون خواهرم حامله بود به زندان نبرده بودند و در حصر خانگی بود. برادر شانزده‌ساله‌ام را هم گرفته بودند. آن زمان خانه ما سه‌راه آذری بود و مخفیانه در تهران زندگی می‌کردیم. آن دوره من یک‌سری ایرادات به تفکرات پیکار داشتم، ازجمله اینکه این تفکرات نهایتاً باید به ساخت یک کشور منجر شود، اما این تفکرات به ساخت هر کشوری برسد سرنوشت چین، شوروی، کوبا یا آلبانی را خواهد داشت و امکان ندارد جز این باشد و اگر همین را جلو ببریم به یک حکومت ایدئولوژیک ختم می‌شود. آن موقع حکومت ایدئولوژیک خمرهای سرخ بودند. من آقای روحانی را ندیده بودم، اما ارتباط گروهی داشتیم. من می‌نوشتم و آنها جواب می‌دادند. در مشهد هم نشریه‌ای درست کرده بودیم به نام «پیکار خراسان» که من یک‌سری مقاله‌هایش را می‌نوشتم، اما هیچ‌کدامشان را ندارم. درواقع آن مبارزه ایدئولوژیک بـا پیکار تهران بود. یادم است در تهران و در دوره مخفی‌بودنم از بس در خیابان‌ها راه می‌رفتیم، کف یک جفت کفش در عرض یک ماه نابود شد. فقط شب‌ها یک جایی می‌خوابیدیم. در دوره‌ای خانه‌ای داشتیم که من، خواهرم و شوهرش و برادرم وحید آنجا بودیم. یک دوره‌ای هم خانه نداشتیم و من خانه رفقا می‌خوابیدم، گاهی هم جایی برای خوابیدن نداشتیم. یادم است یک شب در پاییز تا صبح در خیابان بودم و باران هم می‌آمد. حتی لباس‌های زیر و کفشم هم خیس شده بود. آن زمان اگر در خیابان می‌گرفتند سرنوشت مشخص نبود. صبح که آفتاب درآمد کم‌کم لباس‌هایم خشک شد. بعدها فکر می‌کردم چطور توانستم یک شب را تا صبح در سرمای پاییز و زیر باران طاقت بیاورم. دیدم فقط اعتقادات می‌تواند چنین نیرویی را در انسان زنده کند. اگر اعتقادی نداشتم مطمئناً نمی‌توانستم طاقت بیاورم. در دوره‌ای هم در جاهای شلوغ کار می‌کردم که بتوانم خودم را گم‌وگور کنم. یک دوره در تابلوسازی نئون پلاستیک کار می‌کردم و چون خطم خوب بود برایشان خط می‌نوشتم. یک دوره در بازار برای کتاب‌های کودک که چاپ می‌کردند نقاشی می‌کردم. یادم است پیشنهاد دادم از این کتاب‌ها که وقتی بازشان می‌کنی حجم پیدا می‌کنند درست کنم. به هر حال با چندرغازی زندگی را می‌چرخاندم. خواهرم هم کار می‌کرد. آن اواخر شوهرخواهرم و خواهرم خانه کوچکی در طبقه دوم پیدا کردند و یک اتاق داشت که شب‌ها آنجا می‌خوابیدیم. هر وقت از خانه بیرون می‌آمدیم باید چک می‌کردیم و علامت سلامتی می‌گذاشتیم که بقیه بدانند دستگیر نشده‌ایم. یک بار غروب در حال برگشتن به خانه در کوچه پس‌کوچه‌ها خودم را چک کردم و دیدم تمیز هستم. وارد خیابان اصلی که شدم دیدم پر از مأمور است. می‌دانستم کسی دنبال من نیست، ولی از همان‌جا یک نفر دنبال من راه افتاد. از مسافتی که گذشتم دیدم کسی دنبالم نیست و متوجه شدم منطقه محاصره است. می‌دانستم خواهرم، همسرش و برادرم آنجا هستند و نمی‌دانستم چطور خبر بدهم. علامت سلامتی هم نداشتیم چون در آن محوطه بود. مدت‌ها گشتم و وقتی برگشتم دیدم مأمورها نیستند. چند بار خودم را چک کردم و فهمیدم تمیزم و تحت تعقیب نیستم. به خانه که رفتم دیدم بقیه هستند و آنها هم تازه از راه رسیده‌اند و علت حضور مأمورها را نمی‌دانستند. ما ته یک کوچه بن‌بست بودیم. پشت ما هم یک کوچه بن‌بست بود که ته کوچه خانهٔ حسین روحانی بود و بعداً متوجه شدیم که آنها را دستگیر کرده‌اند. من با چند نفر از بچه‌های پیکار برای مبارزه ایدئولوژیک قرار داشتم و کم‌کم متوجه شدم چند نفرشان نیستند. قرار بود در خیابان تختی جزوه‌ای را به خانم ادنا بدهم. او جزو رهبران کارگری پیکار و همسر حسین سلیمی بود. سر قرار که نیامد، فکر کردم حتماً مشکلی پیش آمده. چند دفعه چک کردم و دیدم نیست. بعد از چند روز متوجه شدم دستگیر شده. مدام گروه‌های مختلف را دستگیر می‌کردند. ما دستگیر نشده بودیم، اما در مبارزات ایدئولوژیکی که با خواهر و برادرم داشتیم، به جایی رسیدیم که این سؤال مطرح شد که اصلاً گروه پیکار حکومت را هم به دست بگیرد چه‌کار می‌خواهد بکند و چه آرمانشهری را قرار است به وجود بیاورد؟ اینها همان چیزهایی بود که من برایشان می‌نوشتم و آنها جواب می‌دادند که تو رویزیونیست هستی. به هر حال هیچ‌کدام ما مثل قبل اعتقادی نداشتیم. به‌خصوص با پیروزی انقلاب اسلامی می‌گفتیم اگر پیکار هم پیروز می‌شد یک چنین وضعیتی می‌شد یا فرق داشت؟ تمام این فکرها در ذهنمان بود و خودبه‌خود اعتقادمان را نسبت به این ماجرا از دست داده بودیم. یکی از بسیجی‌های مشهد برادر کوچک من را شناسایی می‌کند و گزارش می‌دهد. با دستگیری برادرم خانه را پیدا می‌کنند. من در خانه نبودم، اما دیدم علامت سلامتی‌شان نیست. برادرم آن زمان زیر پل کالج در چاپخانه‌ای کار می‌کرد. تا وارد آن کوچه شدم متوجه شدم تحت نظر است. رفتم داخل سلام‌علیک کردم و بیرون که آمدم با جیمزباندبازی فرار کردم. با خودم گفتم آخرش که چه؟ یا باید به خارج بروی یا اگر بمانی دستگیر می‌شوی. من اهل خارج‌رفتن نبودم، با اینکه امکانات رفتن را داشتم چون اقوام و دوستانم آنجا بودند. خواهرم را هم دستگیر کرده بودند. فردای همان روز هرچه عکس و نشانی و کاغذ بود تمیز کردم و دوباره به کوچه چاپخانه رفتم که دستگیر شدم.

یعنی رفتید که دستگیر شوید.

بله، چون نمی‌دانستم بیرون بمانم باید چه کنم. هیچ ارتباطی با کسی نداشتم. همه را گرفته بودند. قبلا من و خواهرم و شوهرخواهرم بودیم و برادرم. آنها را هم که دستگیر کردند من چه کار می‌توانستم بکنم!

چند سال در زندان بودید.

حکم من سه سال بود اما زمان بیشتری در زندان بودم، چون از زمانی که به من حکم دادند سه سال در زندان ماندم. در اوین بند ۲۰۹ بودم، همه نقشه‌ها را حفظ بودیم. برادر و خواهرم در همان بند بودند اما خبر نداشتم. می‌دیدم گاهی ساعت دو نیمه‌شب از من سؤالی می‌پرسند که نمی‌دانستم از کجا فهمیده‌اند. ما پنجشنبه‌ها دور هم جمع می‌شدیم و فیلم اجاره می‌کردیم و با VHS تماشا می‌کردیم. بازجو می‌پرسید پنجشنبه سوم بهمن ماه چه فیلمی تماشا کردید؟ مانده بودم از کجا فهمیده. بعدها متوجه شدم خواهر و برادرم داشتند به من خط می‌دادند. سیر تا پیاز ما را می‌دانستند. چون همه را دستگیر کرده بودند و همه‌چیز پاشیده شده بود. وقتی می‌گفتند وسایلت را جمع کن برویم، یعنی کار تمام است. یک‌بار به من گفتند وسایلت را جمع کن برویم، در راهرو که رفتم گفتند کت نفر جلویی را بگیر و ما را به حسینیه اوین بردند. دیدم بغل‌دستی‌ام برادرم وحید است. یواشکی گفتم جریان چیست؟ گفت نمی‌دانم. از زیر چشم دیدیم که خیلی‌ها جلوتر از ما هستند. یک‌سری قاچاقچی جلوی ما بودند که اهل نیشابور بودند، از لهجه‌شان متوجه شدیم، انگار مشهدی‌ها را یکجا جمع کرده بودند. وقتی ما را به مشهد می‌بردند فهمیدیم قاچاقچی هستند. ما را با مینی‌بوس به مشهد بردند. تعجب کردیم، خدایا شرایط چقدر عوض شده! یک راننده که احتمالاً پاسدار بود و یک پاسدار هم وسط ایستاده بود. قاچاقچی‌ها هم با ما بودند. بین راه که می‌خواستیم ناهار بخوریم، یکی از قاچاقچی‌ها گفت در فلان رستوران به حساب من نگه دار. بعد از آن همه گرسنگی ناهار عجیب‌وغریبی سفارش دادیم. دوباره سوار شدیم و چهار صبح به مشهد رسیدیم که ما را به دبیرستان عَلَم مشهد بردند که در اختیار کمیته بود. تعجب می‌کردیم که چرا این‌قدر همه‌چیز راحت شده. شوهرخواهرم در حصر بود، برادرم وحید و من را در کلاس دبیرستان انداختند. تعجب کردیم چرا کنار هم هستیم، چون هنوز محاکمه نشده بودیم. بعداً متوجه شدیم آقای منتظری آمده و سازمان زندان‌ها درست کرده و هر زندانی را به شهرستان خودش فرستاده است. آنجا بازجویی بود که گفتم صدای تو را می‌شناسم. گفت باید هم بشناسی. بعداً متوجه شدم عضو گروه تئاتر برادر من بوده. در آنجا هر روز سه نفری به هواخوری می‌رفتیم. به من اجازه ملاقات داده بودند و من حیرت‌زده بودم که چه خبر شده. برای محاکمه که رفتیم، در زندان فهمیده بودم که به من حکم داده‌اند. با خودم گفتم چرا مرا به محاکمه می‌برند! در محاکمه آقای مصباح نامی بود که بعداً فهمیدم نجف‌آبادی است. در مورد همین ماجرا که مصاحبه کردم یک نفر از نجف‌آباد برایم عکسی از مزار آقای مصباح فرستاد. آقای مصباح به من گفت بنشین پسرم. گفتم می‌خواهید من را محاکمه کنید؟ گفت بله. گفتم حکم من اعدام است و حق تیر هم دادند. گفت تمام حکم‌ها با آمدن آقای منتظری ملغی شده و دوباره باید محاکمه شوید. بعد گفت پرونده تو را خوانده‌ام، تو شناسنامه و پاسپورت برای گروه‌های مختلف جعل می‌کردی... چون نقاشی بلد بودم، مُهر درست می‌کردم، گفتم بله. گفت حکم این کار دو سال است. گفت وقتی می‌خواستند تو را بگیرند فرار کردی چون روز قبل متوجه شدی. در پرونده‌ات نوشته شده «دیدیم جا تر است و بچه نیست». گفتم بله. گفت حکم آن هم یک سال است، سرجمع سه سال. حکم تو سه سال است. گفتم عقیده و افکاری که دارم چه می‌شود؟ گفت خب من هم عقیده و افکار دارم، به خاطر عقیده و افکار که نباید به کسی حکم داد. فکر می‌کردم خواب می‌بینم. گفت ببین پسرم هرکس آزاد است هر فکر و عقیده‌ای داشته باشد تا زمانی که واکنش مسلحانه نشان ندهد. تو که اسلحه نداشتی؟ گفتم نه. گفت خب فقط فکر و عقیده داشتی، من هم دارم. بعد یک جمله طلایی گفت که هیچ‌وقت از یادم نمی‌رود: گفت ببین سه سال حکم داری، ولی همیشه یادت باشد ممکن است روزی تو این‌طرف میز باشی و من آن‌طرف میز، همیشه به عدالت رفتار کن.

در مشهد کمتر کسی بود که به‌سمت سیاست کشیده نشود. تمام سردمداران سیاسی آن زمان، چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق مشهدی بودند. شریعتی مشهدی بود. خیلی از جنبش‌ها هم این‌طور که می‌گویند از خراسان و مشهد شروع می‌شود. بنابراین فکر کنید یک بچه دبیرستانی در مشهد آن دوره، می‌تواند سیاسی نشود؟ می‌تواند به شرطی که اصلا کتاب نخواند و به هیچ چیز کار نداشته باشد و مثلا دنبال کاسبی پدرش باشد.

Pishkhan.com

امروز چه خبر

فرار مالیاتی با فهرست حق بیمه

ایسنا: درحالی‌که سقف حقوق در سال جدید ۷۲ میلیون تومان است، بنا بر اعلام مدیرکل وصول حق بیمه سازمان تأمین اجتماعی، طبق آمار احصاشده از فهرست حق بیمه ارسالی از سوی کارفرمایان کارگاه‌های مشمول، حدود ۷۰ درصد از بیمه‌شدگان شاغل حداقل حقوق و مزایای مشمول کسر حق بیمه را دریافت می‌کنند؛ بحرانی در قالب فرار بیمه‌ای به صورت ریالی که به‌ویژه در دوران بازنشستگی تأثیر بسزایی در وضعیت معیشت مستمری‌بگیران بر جای می‌گذارد. ابراهیم کشاورز، مدیرکل وصول حق بیمه سازمان تأمین اجتماعی، با اشاره به دستمزد مشمول کسر حق بیمه مصوب شورای‌عالی کار در سال ۱۴۰۴ گفت: «طبق برآوردهای آماری صورت‌گرفته، در حال حاضر ۶۰ درصد از بازنشستگان تأمین اجتماعی در زمره حداقل حقوق‌بگیران قرار دارند؛ درحالی‌که سقف حقوق در سال ۱۴۰۴ حدود ۷۲ میلیون تومان است». او ادامه داد: «انتظار می‌رود برای کاهش فرار بیمه‌ای و برای افزایش دستمزد واقعی بیمه‌شدگان نسبت به حداقل دستمزد، کارفرمایان هنگام بارگذاری فهرست حق بیمه در سامانه‌های سازمان، نسبت به درج دستمزد و مزایای واقعی بیمه‌شدگان در فهرست حق بیمه کارگاه اقدام کنند».

تدوین پروتکل درمان اعتیاد کودکان و نوجوانان

ایسنا: دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در دیدار با نماینده یونیسف در ایران، بر آمادگی این ستاد برای انجام اقدامات بزرگ و مشترک با یونیسف تأکید کرد. مونیکا اولدزکا نیلسن، نماینده موقت یونیسف در ایران، با حضور در ستاد مبارزه با مواد مخدر، با حسین ذوالفقاری، نماینده رئیس‌جمهور و دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر دیدار و گفت‌وگو کرد. حسین ذوالفقاری با اشاره به کار مشترک ستاد مبارزه با مواد مخدر با یونیسف مبنی بر تدوین اصول راهنما همراه با پروتکل درمان اعتیاد در بین کودکان و نوجوانان که به‌زودی چاپ می‌شود و مبنای کار مشترک قرار می‌گیرد، گفت: «معتقدم که اقدامات ما با یونیسف باید گسترش پیدا کند و اقداماتی توأم با کیفیت باشد؛ زیرا اقدامات بی‌کیفیت مانند کشتزاری است که کاشته شده اما سپس درو می‌شود و می‌سوزد و ماندگاری آن پایین است». نماینده رئیس‌جمهور و دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر یادآور شد: «برای تحقق اهداف مشترک با یونیسف و اثربخشی آنها در جامعه، لازم است یک مدل همکاری بین ستاد مبارزه با مواد مخدر و یونیسف تدوین شود. در این باره نیز مشکلی برای ایجاد هماهنگی بین دستگاه‌ها نداریم. در سطح استان‌ها نیز کاملا آماده‌ایم تا بستر انجام اقدامات مشترک با یونیسف فراهم شود». مونیکا اولدزکا نیلسن، نماینده موقت یونیسف در ایران نیز در این جلسه با اشاره به همکاری مشترک با ستاد مبارزه با مواد مخدر و توسعه یک مدل خوب با عنوان «مسرت» (مراکز سلامت و توانمندسازی دختران نوجوان) ابراز امیدواری کرد که این اقدام همراه با اقدامات دیگر همچون فرزندپروری و سلامت روان گسترش پیدا کند.

تهران بالاترین موالید، ایلام کمترین

شرق: سازمان ثبت احوال کشور اعلام کرد در سال ۱۴۰۳ تعداد ۹۷۹هزارو ۹۲۳ واقعه ولادت در کل کشور به ثبت رسیده است. براساس آمار جمع‌آوری‌شده در سال ۱۴۰۳، تعداد ۹۷۹هزارو ۹۲۳ ولادت در کل کشور به ثبت رسیده است. بنا بر این گزارش، بیشترین تعداد ولادت‌های ثبت‌شده در این مدت مربوط به استان تهران با ۱۲۰هزارو ۵۶۲ نوزاد و کمترین آن مربوط به استان ایلام با شش‌هزارو ۵۳۴ نوزاد بوده است.

هشدار جدی توفان در تهران

مدیرکل مدیریت بحران استان تهران با اشاره به صدور هشدار سطح نارنجی هواشناسی، از وقوع توفان، وزش باد شدید و خیزش گردوخاک در روزهای پیش‌رو خبر داد. حامد یزدی‌مهر گفت: «تا پایان روز چهارشنبه، وزش باد شدید تا خیلی شدید به‌ویژه در ساعات عصرگاهی و شب در استان تهران پیش‌بینی شده است». او افزود: «این سامانه می‌تواند باعث خیزش گردوخاک، کاهش دید، سقوط تابلوها و تجهیزات سبک، شکستن درختان فرسوده، اختلال در تردد جاده‌ای، کاهش کیفیت هوا و احتمال آسیب به سازه‌های عمرانی و تأسیسات حساس شود». براساس اعلام او، فعالیت این سامانه با بارش‌های رگباری، رعدوبرق، وزش باد شدید و کاهش محسوس دما در استان تهران به‌ویژه در نیمه شمالی و غربی همراه خواهد بود. او با هشدار نسبت به بالاآمدن سطح آب رودخانه‌ها، لغزندگی جاده‌ها، خطر جاری‌شدن رواناب، آب‌گرفتگی معابر، سقوط سنگ در ارتفاعات و خسارت به مزارع و باغات گفت: «دستگاه‌های امدادی، شهرداری‌ها و فرمانداری‌ها باید در آماده‌باش کامل باشند و شهروندان از حضور در حاشیه رودخانه‌ها، کانال‌ها و مناطق مرتفع خودداری کنند».

گزارش «شرق» از ماجرای مسمومیت دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

علت مسمومیت: نامعلوم

شرق: «منبع بروز آلودگی در دست بررسی آزمایشگاهی است»؛ این خبری است که رئیس روابط‌عمومی دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان در واکنش به ماجرای مسمومیت تعدادی از دانشجویان این دانشگاه و مراجعه آنها به مراکز درمانی و بستری‌شدن برخی از آنها به «شرق» داد. نهم اردیبهشت امسال، یعنی سه‌شنبه هفته گذشته، تعدادی از دانشجویان دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان راهی اورژانس بیمارستان شدند. این دانشجویان با علائم مشابهی که نشان از مسمومیت داشت، به مراکز درمانی مراجعه کردند. تعدادی از آنها سرپایی درمان شدند و تعدادی هم بستری. منشأ آلودگی و مسمومیت اما هنوز روشن نیست. به دنبال این ماجرا، دانشجویان با تجمع در محوطه دانشگاه، ظروف غذا را ردیف روی زمین چیدند، اعتراض کردند، فیلم گرفتند و فریاد زدند: «سلامتی‌مان را نادیده نگیرید».

دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان: بستری حادی نداشتیم

«شرق» برای پیگیری علت این اتفاق سراغ مسئولان دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان رفت. مهدیه کیخایی، رئیس روابط‌عمومی دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان، در توضیح بروز این حادثه عنوان کرد: «این ماجرا روز سه‌شنبه هفته گذشته رخ داد. همان روز حدود ۱۱ دانشجوی ما به بیمارستان مراجعه کردند و با دریافت خدمات سرپایی از بیمارستان مرخص شدند. ۱۰ نفر روز پنجشنبه و کمتر از این تعداد هم روز جمعه به مراکز درمانی مراجعه کردند و تمام این دانشجویان با برطرف‌شدن کسالت به خانه‌های خود برگشتند. فقط در این میان دو دانشجوی ما بستری شدند که البته آنها هم اوضاع جسمی وخیمی نداشتند. درواقع در تمام این چند روز ما هیچ دانشجویی با وضعیت بستری بدخیم و بدحال نداشتیم». او اعلام کرد که منبع آلودگی در دست بررسی است و از انجام اقدامات آزمایشگاهی روی نمونه‌ها خبر داد: «اگر دانشجویانی را که به مراکز درمانی مراجعه کردند، با دانشجویانی که علائم داشتند اما به بیمارستان نرفتند و خوددرمانی کردند، حدود صد نفر حساب کنیم، با توجه به دوهزارو ۴۰۰ پرس غذایی که آن روز سرو شده، فرضیه وجودی آلودگی در غذا را تأیید نمی‌کند. اما در مجموع ما هنوز به طور دقیق نمی‌دانیم منبع آلودگی چه بوده است. اکنون در حال بررسی و آزمایش روی نمونه‌های مختلف در آزمایشگاه دانشگاه خودمان هستیم که آزمایشگاه قوی و مجهزی است». او در پاسخ به این پرسش که پس از تجمع اعتراضی دانشجویان در واکنش به این اتفاق، آیا مدیران دانشگاه پای اعتراض دانشجویان نشستند یا خیر، توضیح داد: «معاون دادستانی، معاون فرهنگی امور دانشجویی و چند مدیر دیگر از دانشگاه در این روز با دانشجویان گفت‌وگو کردند. تلاشمان این است که به آنها اطمینان دهیم نگرانی برای وعده‌های بعدی غذای دانشجویان وجود نداشته باشد».

اعتراض به کیفیت غذا سابقه‌دار است

محمد شکوهی‌فر، فعال رسانه‌ای در زاهدان است که ماجرا را پیگیری کرده. او به «شرق» گفت که احتمالا منشأ آلودگی از محیط باشد نه از غذای مسموم: «دانشجویان در اعتراض به وضعیت موجود از دریافت وعده غذایی سلف دانشگاه خودداری کرده‌اند. طبیعی است که اعتراض کنند، اما پس از آن اوضاع به حالت عادی برگشت». روایت دانشجویان اما متفاوت است. خلیل موسوی‌نیا هم که فعال رسانه‌ای در زاهدان است، به «شرق» توضیح داد: «شکایت دانشجویان تنها محدود به امروز و این اتفاق نیست. به گفته خود دانشجویان اوضاع غذای دانشگاه مدت زیادی است که تعریفی ندارد و این ماجرا سبب شده بالاخره صدایشان شنیده شود». به گفته او، دانشجویان اساسا معتقدند مواد اولیه استفاده‌شده در غذاهای دانشگاه مطلوب نیست: «دانشجویان می‌گویند در طبخ غذاها از مواد اولیه باکیفیتی استفاده نمی‌شود و همین هم سبب می‌شود که غذای نهایی کیفیت خوبی نداشته باشد».

اولین بار نیست

موج مسمومیت دانشجویان ایران در شهرهای مختلف اما حالا کمی دامنه‌دار شده است. در همین دو ماه اخیر که سال جدید شروع شده، بارها اخباری درباره مسمومیت غذایی دانشجویان در شهرهای مختلف ایران منتشر شده است. برای نمونه، اوایل اردیبهشت‌ماه امسال رسانه‌ها از مسمومیت غذایی دست‌کم ۷۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تربیت دبیر رجایی تهران و اعزام شماری از آنها به مراکز درمانی خبر دادند. بنا بر گزارش‌ها، این دانشجویان پس از صرف «تن‌ماهی و پوره سیب‌زمینی» برای شام، از ساعات اولیه بامداد روز شنبه ۱۹ آبان دچار مسمومیت غذایی شدند. همچنین در ۲۵ فروردین سال جاری، ۲۱ دانشجوی دانشگاه علوم‌پزشکی اهواز با علائم گوارشی به اورژانس بیمارستان گلستان مراجعه کرده بودند. بعد از گذشت یک ماه علت این مسمومیت مشخص نشد و مدیران دانشگاه هم اظهار کردند که مسمومیت غذایی تأیید نشده است. مهرداد شریفی، معاون بهداشت دانشگاه علوم‌پزشکی اهواز، دراین‌باره عنوان کرد که نمونه‌های انسانی از دانشجویان و همچنین نمونه‌های غذایی و آب مصرفی در خوابگاه‌ها در روز حادثه، توسط کارشناسان بهداشت محیط و تیم‌های مرکز بهداشت استان اخذ و برای بررسی به آزمایشگاه‌های معتبر ارسال شد. به گفته او، براساس نتایج نهایی که از سوی آزمایشگاه‌های مرکز بهداشت، غذا و دارو و سایر آزمایشگاه‌های همکار دریافت شد، تمامی نمونه‌ها از نظر عوامل مسمومیت غذایی و آلودگی‌های دیگر بررسی و نتیجه آنها منفی اعلام شد و با توجه به این نتایج، هیچ‌گونه شواهدی مبنی بر مسمومیت غذایی یا آلودگی در مواد غذایی مصرفی دانشجویان مشاهده نشده است.

بهمن‌ماه سال گذشته نیز تعدادی از دانشجویان پردیس فرهنگیان شهرستان پیشوا به دلیل مسمومیت غذایی توسط اورژانس به بیمارستان پیشوا منتقل شدند. تعدادی از دانشجویان پردیس فرهنگیان زینبیه پیشوا به دلیل مشکلات گوارشی (مسمومیت) توسط اورژانس راهی بیمارستان شده و بلافاصله خدمات درمانی مورد نیاز را دریافت کردند. براساس این گزارش، دانشجویان دختر با پنج دستگاه آمبولانس به بیمارستان پیشوا اعزام شدند. براساس اعلام روابط‌عمومی اورژانس استان تهران، در این حادثه ۳۷ نفر با مصرف کنسرو دچار مسمومیت شدند و کارشناسان اورژانس استان تهران پس از اقدامات درمانی مناسب، مصدومان این حادثه را به بیمارستان‌های شهید ستاری، ۱۵ خرداد و شهید مفتح منتقل کردند. آبان‌ماه سال گذشته نیز حادثه مشابهی رخ داده بود؛ ۷۰ نفر از دانشجویان خوابگاه پردیس شهدای مکه دانشگاه فرهنگیان، ۱۸ آبان ۱۴۰۳ به دنبال بروز علائم مسمومیت غذایی به مراکز درمانی منتقل شدند.

معاون دادستان زاهدان: سلف دانشگاه ناظر دائمی نیاز دارد

حالا ابوالفضل احمدزاده، معاون دادستان زاهدان در امور حقوق عامه، می‌گوید سلف دانشگاه باید ناظر دائمی داشته باشد: «در پی مسمومیت تعدادی از دانشجویان دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان، ضروری است ناظر دائمی از حوزه بهداشت در سلف‌سرویس این دانشگاه حضور داشته باشد. حق دانشجو برخورداری از شرایط رفاهی مناسب است و در کنار هر حقی تکلیفی نیز تعریف می‌شود. در هر مرحله از پخت یا توزیع غذا قصوری اتفاق افتاده باشد، دور از ذهن نیست، اما تکرارنشدن چنین مواردی بسته به نظارت و توجه معاونت فرهنگی دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان است». محمدحسن محمدی، رئیس دانشگاه علوم‌پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی زاهدان نیز وعده داد شرایط رفاهی را بهبود بخشد: «برای حمایت و پشتیبانی از دانشجویان، از همه اولی‌تر هستم و پای کار مطالبات دانشجویانمان ایستاده‌ایم. از هرآنچه در توان ما و در چارچوب بودجه‌ای حوزه دانشجویی و در اختیار دانشگاه باشد، برای بهبود شرایط رفاهی دانشجویان استفاده می‌کنیم». رئیس دانشگاه علوم‌پزشکی زاهدان با اشاره به اتفاق تلخ بروز مسمومیت دانشجویان گفت: «پیشگیری از تکرار مجدد چنین رخدادهایی در دانشگاه مورد تأکید است و در این زمینه تمام پیش‌بینی‌های لازم توسط معاون دانشجویی و امور فرهنگی در حال انجام است. همچنین در حال حاضر همین غذای در حال توزیع سلف‌سرویس دانشگاه مورد استفاده من و سایر کارکنان این دانشگاه است».

محمدهادی عباسی، معاون دانشجویی و امور فرهنگی این دانشگاه نیز درباره نگرانی‌ها از توزیع غذای بی‌کیفیت عنوان کرد: «علاوه بر حضور مستمر کارشناسان تغذیه و بهداشتی در آشپزخانه و سلف‌سرویس، در حال حاضر سه دانشجو به نمایندگی از دانشجویان بر مراحل مختلف فعالیت آشپزخانه نظارت دارند که این تعداد را با نظر شورای صنفی دانشجویان به شش نفر افزایش و ترجیح می‌دهیم این دانشجویان از رشته‌های تغذیه و بهداشت محیط باشند. در صورتی که ماده غذایی تاریخ منقضی از تمام فیلترهای بازدیدی عبورکرد و توزیع شد، با شرکت پیمانکار برخورد خواهد شد. همه ما تمام تلاش خود را با وجود چالش‌ها و کمبودها به کار بسته‌ایم و درخصوص این اتفاق با تمام دانشجویان دچار بیماری همدردی می‌کنیم».

خبر

شناسایی ۱۷ مورد بیمار مبتلا به تب دنگی

شرق: مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت اعلام کرد از ابتدای سال تا روز جمعه ۱۲ اردیبهشت، ۱۷ مورد بیمار مبتلا به تب دنگی در کشور شناسایی شده است. براساس گزارش‌های نظام مراقبت بیماری در کشور، از ابتدای سال ۱۴۰۴ تعداد ۱۷ مورد تب دنگی تشخیص داده شده و همه این موارد در چابهار رخ داده است و انتقال محلی محسوب می‌شود. براساس این گزارش، در سال ۱۴۰۳ بیش از هزارو ۱۲۷مورد تب دنگی در کشور تشخیص داده شده که ۹۲۲ مورد آن در داخل کشور رخ داده است و انتقال محلی محسوب می‌شود و مابقی بیماران در خارج از کشور به بیماری دچار شده‌اند. در سال گذشته، پنج مورد بیمار مبتلا به چیکونگونیا گزارش شده است که تمامی موارد سابقه سفر به خارج از کشور داشته‌اند.

برای پرونده نابیناشدن ۹ نفر هنوز رأی صادر نشده

ایلنا: سجاد رضوی، معاون درمان وزارت بهداشت، درباره سرنوشت دو پرونده قضائی سرم‌های آلوده دیالیز و نابیناشدن ۹ نفر در بیمارستان نگاه توضیح داد. او درباره روند پرونده قضائی ۹ بیماری که به‌دلیل جراحی آب مروارید چشم در بیمارستان نگاه تهران بینایی‌شان را از دست دادند، گفت: «این پرونده در دادگاه در جریان است و هنوز رأی صادر نشده است». این مقام وزارت بهداشت همچنین درباره سرنوشت پرونده قضائی سرم‌های آلوده که به فوت چندین بیمار دیالیزی منجر شد، افزود: «این پرونده هم در دادگاه در جریان است. وزارت بهداشت تمام پرونده را کامل کرده و به دادگاه فرستاده شده است. دادگاه پرونده را به‌طورکامل بررسی و خسارات و حکم را صادر می‌کند و اجرا می‌شود». رضوی در واکنش به اظهارات رئیس دانشگاه علوم پزشکی بقیه‌الله و رئیس انجمن سرطان کودکان ایران مبنی بر اینکه ۲۰ درصد کودکان سرطانی با داروهای شیمی‌درمانی قدیمی بهبود پیدا نمی‌کنند و نیاز به داروهای جدید دارند، اما به بسیاری از آنها دسترسی نداریم، افزود: «اگر داروهای داخلی پاسخ‌گو نباشد و نیاز به داروهای خارجی باشد، درصورتی‌که شورای غذا و دارو وزارت بهداشت این داروها را تأیید کند، حتما وارد می‌کنیم. برخی داروها در داخل کشور تولید می‌شوند و برخی خواستار واردات داروهای مشابه خارجی هستند. داروهایی که در داخل تولید می‌شوند، چون تأییدیه داخلی دارند باید از آنها استفاده کرد و نمی‌توان داروهای مشابه خارجی آن را وارد کرد. اگر دارویی که مورد تأیید سازمان غذا و دارو و گروه‌های درمانی است، در ایران نباشد، بنا بر شرایط خاص خود آن دارو را وارد می‌کنیم».

پیشخوان
Pishkhan.com

جدول ۵۰۴۲ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- ماده اصلی تهیه کاغذ- پایه- اتوماتیک ۲- به‌جاآوردن- رمانی مشهور نوشته عباس معروفی- انبرک جراحی ۳- وسیله‌ای برای تشخیص برقداربودن مدار الکتریکی- خاکستری تیره- سنگینی اجسام ۴- عتاب- همگانی، عمومی ۵- حمال- نویسنده فرانسوی رمان طاعون- اصطلاحی در شطرنج ۶- خبرگزاری ایتالیا- اسکلت فلزی اصلی ماشین- شبانگاه ۷- یک نفر- گروه مجهز- کم‌رو ۸- سال ناتمام- فیلمی به کارگردانی بردی کوربت و برنده سه جایزه اسکار ۲۰۲۴- مردار ۹- ترکیب بلغور گندم با دوغ یا گوجه‌فرنگی- غلاف شمشیر- درجه خلوص فلزات ۱۰- قدر و منزلت- آماده و مهیا- آخرین حرف الفبای یونانی ۱۱- از بخش‌های اوستا- بندری در حاشیه خلیج فارس- جبران گناه قسم ۱۲- الماسی که نادرشاه از هند به ایران آورد- به نزدیکی گره‌های فرش گفته می‌شود ۱۳- دیوار بلند- مسافر سرزمین عجایب- لرزه ۱۴- میخ در گویش عرب- قوی- دیدار ۱۵- انواع میوه و سبزی‌های خوراکی- طبیب- امر به یافتن

عمودی:

۱- تالابی در استان گیلان- لزوم- میوه ریز شیرین ۲- کتاب هندو- حاشاکردن- منشی ۳- پرسش از متهم و شاهدان یک جرم- مهم‌ترین بستر تربیت انسان است ۴- خوردنی شیرین صبحانه- نامربوط ۵- محل مناسب برای شناکردن- بین ساعد و بازو- تابلویی زیبا اثر ادوار مانه، نقاش فرانسوی ۶- همسر حضرت ابراهیم(ع)- گلایه- نویسنده فرانسوی نمایشنامه خسیس ۷- زائوترسان- دادخواهی- سخن و بیان شفاهی ۸- حلقه بسکتبال- کشور جزایر قناری- غذای مریض ۹- سرطان خون- پست فطرتی- ترش و شیرین ۱۰- اتومبیل- از اجزای سالاد شیرازی- حرکت و جابه‌جایی ۱۱- لازم- تجسم‌یافته- ابزار پهن‌کردن بتونه روی دیوار ۱۲- دریچه کنار کاربراتور خودرو- صداهای زمینه فیلم ۱۳- از مناطق ساحلی گردشگری بندرانزلی- نخستین مردی که اسلام آورد ۱۴- پروتئین سلول‌های زنده- ضربه‌ای با انگشت- خطاب مردانه ۱۵- ریسمان- بیمارستان مخصوص وضع حمل- جوان

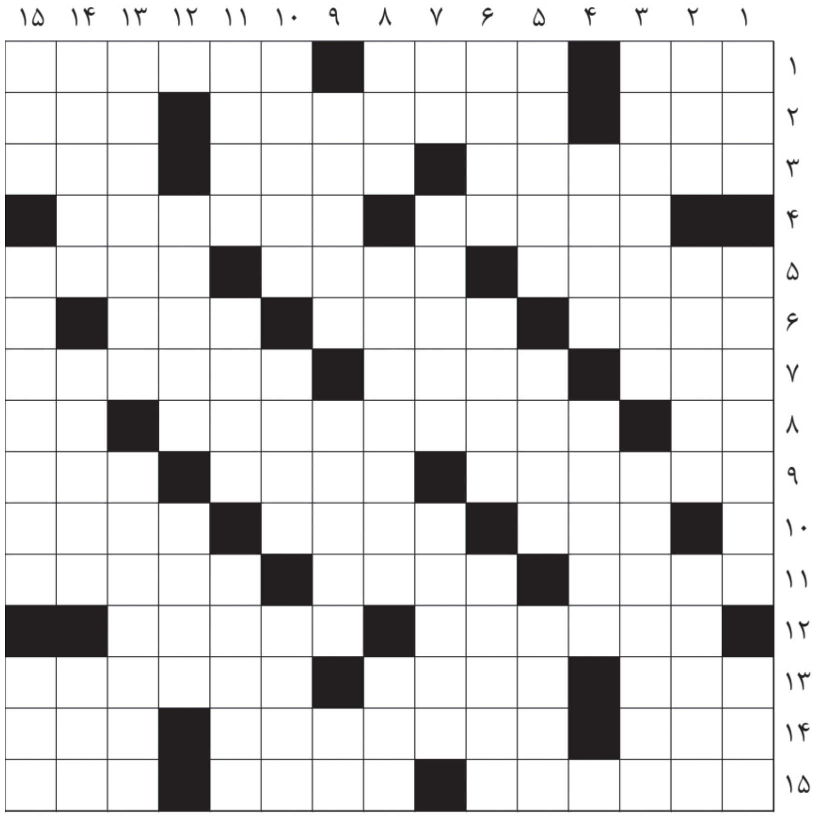

حل سودوکو ۴۰۳۷

۱	۶	۹	۲	۴	۳	۵	۸	۷
۴	۸	۲	۵	۷	۱	۹	۶	۳
۳	۵	۷	۶	۸	۹	۴	۱	۲
۵	۲	۴	۸	۳	۶	۱	۷	۹
۹	۳	۸	۷	۱	۴	۶	۲	۵
۷	۱	۶	۹	۵	۲	۳	۴	۸
۸	۹	۱	۴	۲	۵	۷	۳	۶
۶	۷	۳	۱	۹	۸	۲	۵	۴
۲	۴	۵	۳	۶	۷	۸	۹	۱

۵	۷	۲	۳	۴	۸	۶	۱	۹
۳	۴	۶	۲	۱	۹	۸	۷	۵
۹	۸	۱	۷	۶	۵	۳	۴	۲
۸	۲	۵	۶	۳	۴	۱	۹	۷
۶	۹	۳	۱	۵	۷	۴	۲	۸
۷	۱	۴	۹	۸	۲	۵	۶	۳
۴	۳	۹	۵	۷	۱	۲	۸	۶
۱	۶	۷	۸	۲	۳	۹	۵	۴
۲	۵	۸	۴	۹	۶	۷	۳	۱

حل جدول ۵۰۴۱

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ج	ن	پ	■	ت	ه	ا	ل	ب	■	ه	س	ا	ل	ک	۱
ز	و	س	ب	ل	■	س	ر	و	ا	ر	ت	■	ی	پ	۲
ی	ب	■	ل	ا	ت	م	■	ر	ی	گ	م	ش	چ	■	۳
ی	ر	ب	و	ل	ب	■	ه	ی	ک	ز	■	ف	ا	ن	۴
■	■	ن	ا	و	ر	س	و	ا	ن	■	ز	ا	ر	ه	۵
ی	م	ا	ر	■	ز	ی	ر	■	ا	و	ی	ه	■	ا	۶
ا	ن	م	■	ر	ی	گ	ا	و	■	ه	ن	ی	ف	د	۷
د	ج	■	س	ف	ن	ا	■	ی	ف	ا	ت	■	ر	ی	۸
و	ی	ک	و	ت	■	ر	ا	د	ر	ب	■	ش	ی	ن	۹
ا	■	ا	ش	ن	م	■	ل	ی	و	■	ر	ا	ز	ه	۱۰
ر	ا	س	ی	■	ز	ا	س	و	ت	خ	و	س	■	■	۱۱
ه	ب	ب	■	ک	ر	ب	ت	■	ن	ا	د	ی	ل	ک	۱۲
■	ت	ی	و	ل	و	ا	■	م	ی	ر	گ	■	ه	ا	۱۳
ل	ل	■	د	و	ع	د	و	د	■	ج	ر	ا	و	خ	۱۴
ن	ا	ق	ا	خ	■	ی	و	ل	غ	ی	■	خ	ف	ن	۱۵

سودوکو سخت ۴۰۳۸

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.
۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

	۴		۵			۳		۲
	۵				۳			
۹		۳				۶	۱	
۷			۸				۹	۶
				۵				
۴	۶				۲			۳
	۱	۸				۹		۴
			۱				۳	
۶		۷			۴		۵	

سودوکو ساده ۴۰۳۸

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۹	۳					۴		
	۴				۱	۵		
۷			۵	۴	۸		۶	
۳	۵			۷		۸		
	۸						۴	
		۴		۵			۹	۷
	۲		۷	۸	۵			۹
		۳	۶				۲	
		۶					۵	۴

خبر

قلی‌زاده در انتظار چراغ سبز لخ پوزنان

رضا درویش، مدیرعامل پرسپولیس، درباره جذب علی قلی‌زاده، ستاره تیم لخ پوزنان لهستان گفت این بازیکن درخشش خوبی در دیدارهای اخیر داشته و برایش آرزوی موفقیت می‌کند، اما همه‌چیز منوط به حل مشکل قراردادش با باشگاه لهستانی است. او تأکید کرد که هنوز مذاکره‌ای رسمی برای جذب قلی‌زاده صورت نگرفته، چراکه ابتدا باید رضایت‌نامه صادر شود. درویش همچنین از نهایی‌شدن جذب چند بازیکن جدید براساس فهرست سرمربی تیم، اسماعیل کارتال خبر داد. او گفت مذاکرات با بازیکنان خارجی در جریان است و جذب بعضی از آنها به مراحل نهایی رسیده است. درخصوص بازیکنان داخلی نیز اشاره شد که برخی از باشگاه‌ها درخواست‌های مالی سنگینی دارند، اما پرسپولیس در چارچوب بودجه و فهرست سرمربی پیش می‌رود. او همچنین با رد شایعه برکناری شادی رضایی از تیم زنان پرسپولیس، به تلاش برای تشکیل تیمی درخور نام پرسپولیس در لیگ زنان اشاره کرد.

عذرخواهی انزونزی و بازگشت به تمرین سپاهان

استیون انزونزی، هافبک سرشناس فرانسوی سپاهان، پس از درگیری با محمد کریمی، کاپیتان تیم، بار دیگر به تمرینات بازگشت. انزونزی که در جریان تمرین پنجشنبه گذشته دچار تنش با کریمی شده بود با عذرخواهی رسمی از او و پاتریک کارترون مورد استقبال سایر بازیکنان قرار گرفت. انزونزی روز گذشته در ورزشگاه نقش جهان حاضر شد و پیش از آغاز تمرین، با هم‌تیمی‌های خود گفت‌وگو کرد و فضای دوستانه‌ای میان اعضای تیم برقرار شد. کریمی نیز به‌گرمی از این بازیکن باتجربه استقبال کرد و اختلافات میان دو بازیکن به پایان رسید. سپاهانی‌ها که در روزهای اخیر شرایطی نه‌چندان مطلوب را تجربه کرده‌اند، امیدوارند با رفع تنش‌های داخلی و بازگشت اتحاد تیمی، آمادگی خود را برای دیدار حساس مقابل هوادار باز یابند. مسابقه‌ای که می‌تواند منجر به کسب سهمیه آسیایی برای زردپوشان شود.

صعود پاکدامن به جمع ۱۶ شمشیرباز برتر جهان

جدیدترین رنکینگ فدراسیون جهانی شمشیربازی در اسلحه سابر پس از رقابت‌های گرند پری سئول منتشر شد و علی پاکدامن، کاپیتان تیم ملی ایران، با دو پله صعود بار دیگر به جمع ۱۶ شمشیرباز برتر جهان بازگشت. عملکرد خوب او در رقابت‌های اخیر سئول، نقش کلیدی در این پیشرفت داشته و نویدبخش روزهای درخشان‌تری برای او و تیم ملی است. در این رده‌بندی، محمد رهبری که مدتی است از میادین دور شده، همچنان در جایگاه ۳۳ جهانی حضور دارد. محمد فتوحی نیز بدون تغییر در رتبه ۴۰ ایستاده، اما فرزاد باهر با سقوط چهار پله‌ای به جایگاه ۶۲ تنزل یافته است. نیما زاهدی دیگر نماینده ایران، با پنج پله سقوط، اکنون در جایگاه ۱۵۴ دنیا قرار دارد.

بانوان فوتسالیست ایران به دنبال تاریخ‌سازی در چین

رقابت‌های جام ملت‌های فوتسال زنان آسیا پس از وقفه‌ای شش‌ساله، از امروز ۱۶ اردیبهشت در چین آغاز می‌شود و تیم ملی ایران با هدف کسب سومین قهرمانی پیاپی و صعود به اولین دوره جام جهانی، به میدان خواهد رفت. ملی‌پوشان ایران که در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ دو بار پیاپی به قهرمانی این مسابقات دست یافته‌اند، حالا در گروه دوم با تیم‌های ویتنام، هنگ‌کنگ و فیلیپین هم‌گروه هستند. آنها نخستین بازی خود را روز چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت برابر فیلیپین انجام خواهند داد. در این دوره از رقابت‌ها، ۱۲ تیم در قالب سه گروه چهار تیمی حضور دارند و پس از مرحله گروهی، تیم‌های برتر به مرحله یک‌چهارم نهایی صعود می‌کنند. سه تیم برتر نهایی این رقابت‌ها، سهمیه حضور در جام جهانی فوتسال زنان را به دست خواهند آورد.

ترس فیفا از غیبت قهرمان اروپا در جام باشگاه‌های جهان

در آستانه برگزاری نخستین دوره جام باشگاه‌های جهان با حضور ۳۲ تیم، فیفا با نگرانی بزرگی روبه‌رو شده؛ ممکن است قهرمان لیگ قهرمانان اروپا جایی در این تورنمنت نداشته باشد. با حضور بارسلونا و آرسنال در نیمه‌نهایی چمپیونزلیگ و درنظرگرفتن این نکته که این دو تیم هنوز سهمیه‌ای برای حضور در جام باشگاه‌های جهان کسب نکرده‌اند، احتمال اینکه قهرمان اروپا نتواند در این رقابت مهم شرکت کند به ۵۰ درصد رسیده است. این وضعیت برای فیفا نگران‌کننده است؛ چراکه غیبت ستارگان بزرگی مانند پدری، رافینیا و لامین یامال می‌تواند از جذابیت رسانه‌ای و اقتصادی این تورنمنت تازه‌تأسیس بکاهد.

قوه قضائیه
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک جنوب شرق اصفهان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
شماره : ۱۴۰۴۶۰۳۰۲۲۱۰۰۰۱۳۹۰
تاریخ : ۱۴۰۴/۰۲/۰۸
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۴۶۰۳۰۲۲۱۰۰۰۱۱۵۱ مورخ ۱۴۰۴/۰۲/۰۲ هیات اول دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک جنوب شرق اصفهان تصرفات مالکانه بلا معارض متقاضی آقای علی یحیی پور به شناسنامه شماره ۵۶۳۳۴ کد ملی صادره اصفهان فرزند اسماعیل در قسمتی از ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی با کاربری کشاورزی بدون درج اعیانی به مساحت ۱۱۸۰.۱۴ متر مربع پلاک شماره ۶ فرعی از ۲۱۹۰ اصلی واقع در اصفهان بخش ۶ حوزه ثبت ملک جنوب شرق اصفهان تأئید انتقال عادی و مع الواسطه از طرف رضا قنبری حیدر آبادی که بموجب سند شماره دفتر ۱۴ اصفهان بعنوان مالک رسمی قسمتی از پلاک میباشد محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۴/۰۲/۱۶
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۴/۰۲/۳۱
شناسه آگهی: ۱۹۲۵۳۲۳
حمیدرضا خسروی
رئیس ثبت اسناد و املاک ۱۳۳۷

قوه قضائیه
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
اداره ثبت اسناد و املاک اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
شماره : ۱۴۰۴۶۰۳۰۲۰۲۶۰۰۱۸۱۹
تاریخ : ۱۴۰۴/۰۲/۰۸
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۰۲۰۲۶۰۱۴۴۹۶ مورخ ۱۴۰۳/۰۸/۰۷ هیات اول متقاض مالکیت خانم کبری نوری به شناسنامه شماره ۱۳ کدملی ۵۴۹۹۷۱۸۳۲۶ فرزند علی نسبت به ششدانگ یکباب خانه به مساحت ۹۹/۰۵ متر مربع پلاک شماره ۱۳۹۳۰ اصلی واقع در بخش ۵ اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان با توجه به تقاضانامه ارائه شده و مستندات ضمیمه شامل) وجب قولنامه به متقاضی واگذار شده و تعدادی از شهود آن را تأیید نموده اند مالک رسمی منیر سادات هاشم الحسینی به موجب سند ۳۷۶۶۸ مورخ ۱۴۰۳/۲/۰۶ دفتر ۲۴۳ اصفهان و سید شهاب الدین حسینی بموجب سند ۱۳۱۰۰۸ مورخ ۱۳۷۴/۳/۱۱ دفتر ۷ اصفهان بوده که مورد درخواست مع الواسطه به متقاضی واگذار و تعدادی از شهود آن را تایید نموده اند. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۴/۰۲/۱۶
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۴/۰۲/۳۱
شناسه آگهی: ۱۹۲۴۵۶۸
حسین زمانی علویجه
رئیس ثبت اسناد و املاک۱۳۳۸

برافراشتن پرچم کشورهای ترکیه و جمهوری آذربایجان بعد از قهرمانی تراکتور

پارازیت روی انبوه تصاویر زیبا

علی ملک‌زاده: سه روز از مسجل‌شدن قهرمانی تراکتور در لیگ برتر بیست‌وچهارم گذشته و بهتر است به برخی حواشی و اتفاقات درباره این رویداد مهم پرداخته شود. درواقع حالا که تا حدودی گردوخاک توفان خبرها و اظهارنظرهای تحسین‌آمیز درباره موفقیت بزرگ تیم تبریزی در فوتبال ایران فروکش کرده، باید سراغ معدود تصاویر و ویدئوهایی که از جشن هواداران تراکتور منتشر شد، برویم. همان تصاویری که خوشایند نبود و تماشای آن قلب هر ایرانی میهن‌دوستی را به درد می‌آورد. همان چند عکس و ویدئویی که برخلاف اصل و متن ماجرا حرکت کرد و روی انبوهی از تصاویر زیبا، خَش انداخت.

از جمعه‌شب و پس از برد پرگل تراکتور برابر شمس‌آذر و شکست سپاهان مقابل گل‌گهر، تبریز به جمع شهرهایی که قهرمان از دل آن بیرون آمده، اضافه شد. پیش از این در ادوار لیگ برتر تنها نمایندگان سه شهر تهران، اهواز و اصفهان به قهرمانی رسیده بودند و حالا با قهرمانی تراکتور در دوره بیست‌وچهارم، یک شهر دیگر اضافه شد تا جغرافیای قهرمانان لیگ برتر گسترده‌تر شود و به عدد چهار برسد. نخستین قهرمانی تراکتور که به زعم بسیاری از کارشناسان با شایستگی فنی رقم خورد، موجی از شادی را در خیابان‌های چند شهر ازجمله تبریز، اردبیل، ارومیه و زنجان به راه انداخت و جمعیت درخور توجهی از هم‌وطنان آذری‌زبان به جشن و پایکوبی پرداختند که تصاویر و ویدئوهای زیبا و پرشماری در رسانه‌ها و فضای مجازی منتشر شد. در این بین، تعداد معدود و انگشت‌شماری از افراد دست به اقدامی زدند که مطمئنا باید میان آنها و تمام مردم ایران تفکیک قائل شد و اصطلاحا بین‌شان خط کشید. آن افرادی که با در دست داشتن پرچم کشورهای ترکیه و جمهوری آذربایجان باعث بهت و تأسف ایرانی‌ها در گستره این مرزوبوم دوست‌داشتنی و عزیز شدند.

این‌دست تصاویر به‌جامانده از جشن خیابانی مردم بعد از قهرمانی تراکتور، از آن لحاظ حائز توجه است که پیش از این نیز تکرار شده و در چند بازی تعدادی از هواداران با پرچم این کشورها روی سکوهای ورزشگاه‌ها حاضر شده‌اند. این در حالی است که فوتبال یکی از بهانه‌های باهم‌بودن و لذت‌بردن است و در بسیاری از موارد و مواقع، فارغ از هر رنگ و تیمی، موفقیت تیم ملی شادی برای سراسر ایران به ارمغان آورده است.

آنچه تردیدی در آن وجود ندارد، این است که هم‌وطنان شریف و نجیب، با هر گویش و فرهنگی، جزئی از «ایران» هستند و تنها تعدادی که قصد سوءاستفاده از احساسات قومی را دارند، دست به اعمالی همچون برافراشتن پرچم کشوری دیگر در حاشیه جشن قهرمانی یک تیم فوتبال می‌زنند و به خیال خام خود، به تقابل با «هویت ملی» برمی‌خیزند. اینکه تصویر دختربچه‌ای در یکی از شهرها منتشر شود که لباسی از پرچم ترکیه بر تن دارد، تحت هیچ شرایطی پذیرفتنی و قابل قبول نیست و والدین او باید پاسخ‌گوی اقدام خود باشند. او و امثال او باید بدانند که همه ما هم‌وطن هستیم و زیر یک پرچم زندگی می‌کنیم و بعضی چیزها زیبنده مردم ایران نیست. بی‌تردید این‌گونه افراد معدود ربطی به فرزندان میهن‌دوست ستارخان و باقرخان و مردم وطن‌پرست آذربایجان ندارند. همان‌طور که مدیرعامل باشگاه تراکتور به این موارد و تصاویری که از حاشیه جشن خیابانی مردم منتشر شده، واکنش نشان داد. سعید مظفری‌زاده دراین‌باره اظهار کرد: «باشگاه تراکتور زیر نام مقدس ایران تنها برای اهداف ورزشی فعالیت و رقابت می‌کند. این مسائل و حواشی هم کار افرادی است که می‌خواهند قهرمانی ما را منحرف کنند. از سویی متأسفانه برخی به فیلم‌های قدیمی استناد و آنها را با هدف ایجاد حاشیه وایرال می‌کنند. این تلاش مذبوحانه هیچ جایگاهی ندارد». مظفری‌زاده درباره درج نام بندرعباس پشت پیراهن تراکتور برای بازی با شمس‌آذر هم‌زمان با فاجعه بندر شهید رجایی و در روز خلیج فارس تأکید کرد: «از قبل برنامه‌ریزی کرده بودیم نام بندرعباس که قلب و نماد خلیج همیشگی فارس است، روی پیراهن ما درج شود. باشگاه در مناسبت‌های مختلف ملی ورود کرده و همیشه به آن توجه کرده‌ایم. می‌خواهیم یکدل و یک‌صدا در کنار سایر باشگاه‌ها فضایی برای شور و نشاط جامعه ایجاد کنیم». از سویی فیلمی در فضای مجازی منتشر شد که در آن یک نفر هنگام جشن مردم برای قهرمانی تراکتور، پرچم کشور جمهوری آذربایجان را در دست گرفته و روی یک بیلبورد تبلیغاتی ایستاده است. بعد از پربازدیدشدن این فیلم، یوسف پزشکیان، فرزند رئیس‌جمهور، به این اتفاق واکنش نشان داد و در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر سابق) نوشت: «من تخصص روان‌شناسی ندارم، ولی گمان می‌کنم بخشی از اتفاقاتی که در ورزشگاه‌ها رخ می‌دهد باید از منظر روان‌شناسی بررسی شود و به هیجان و تخلیه انرژی جامعه ربط دارد. باید مراقب بود عده‌ای فرصت‌طلب از موقعیت سوءاستفاده نکنند. زدن برچسب پان‌ترکی و تجزیه‌طلبی به تماشاگران خطای راهبری است». اما نکته شایان توجه در میان تمام این اتفاقات، نقش مؤثر برخی از هواداران ملی‌گرای تراکتور بود. براساس گزارش برخی رسانه‌ها، آنها پس از شناسایی فردی که در جشن پرچم کشور جمهوری آذربایجان را در درست داشت، او را به عوامل نیروی انتظامی معرفی کردند. این اقدام نشان می‌دهد بدنه اصلی هواداران تراکتور، ضمن حفظ شور و علاقه به تیم خود، وطن‌پرست و میهن‌دوست هستند و نسبت به جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی عده‌ای خاص نیز هوشیارند.

فایل صوتی لورفته از علیرضا اسدی، حاشیه‌ای جدید برای استقلال به وجود آورد

صدای اختلاف و دودستگی رسا‌تر از بیانیه‌ها

ایمان کوچکی: انتشار فایل صوتی علیرضا اسدی، عضو هیئت‌مدیره باشگاه استقلال، نه فقط یک جنجال رسانه‌ای جدید برای آبی‌پوشان پایتخت بود بلکه بار دیگر پرده از بحرانی عمیق‌تر در ساختار تصمیم‌گیری باشگاه برداشت؛ بحرانی به نام اختلاف مدیریتی. فایل‌های صوتی‌ای که حالا نقل محافل هواداری شده‌اند، دقیقا همان چیزی هستند که بسیاری از هواداران می‌دیدند اما برخی مدیران تلاش داشتند انکارش کنند؛ دودستگی، عدم انسجام و یکپارچه‌نبودن اهداف و برنامه‌ها. پرسش نخست، نه از اسدی که از تصمیم‌ساز اصلی در ساختار باشگاه یعنی هلدینگ خلیج فارس است. این مجموعه بزرگ اقتصادی، با عنوان مالک باشگاه، اعضای هیئت‌مدیره را منصوب کرده است. حال باید پاسخ دهد که آیا علیرضا اسدی را با شناخت از دیدگاه‌ها و تفکراتش به عضویت هیئت‌مدیره درآورده یا صرفا به اعتبار رزومه‌ای قدیمی و حضور در بخش‌های مدیریتی فوتبال او را به چنین جایگاهی رسانده؟ فایل صوتی منتشرشده حرف‌هایی جدید یا ناگهانی نیستند. اسدی سال‌هاست با همین نوع نگاه در فوتبال ایران پست می‌گیرد؛ بدون اینکه توان اجرا یا ساختارسازی برای ایده‌هایش را داشته باشد.

از اندونگ تا ماتزاری؛ مدیریت با تبر

در فایل صوتی اسدی، مخالفت صریح با تمدید قرارداد دیدیه اندونگ، هافبک گابنی استقلال، مطرح می‌شود. او مدعی است دلال (ایجنت) اندونگ ۱۳۰ میلیارد تومان درخواست کرده و در عین حال می‌گوید: «۲۰ میلیارد هم نمی‌ارزد». این در حالی است که اندونگ، در فصلی که آرش رضاوند و زبیر نیک‌نفس عملکرد قابل قبولی نداشتند، بار خط هافبک استقلال بحران‌زده را به دوش کشید و یکی از معدود بازیکنان قابل اتکای تیم در میانه میدان بوده است. هواداران استقلال که نگران جدایی ستاره خود هستند، از مدیریت باشگاه خواستار تمدید قرارداد او شده‌اند. اما وقتی عضو هیئت‌مدیره با چنین ادبیاتی به ستاره تیم حمله می‌کند، حتی مذاکرات تمدید هم زیر سؤال می‌رود. این تنها یکی از موارد اختلاف در رأس باشگاه است و نشان می‌دهد حتی موارد فنی تیم که بر عهده سرمربی است هم از این حیث مصون نمانده است. مورد دیگر، جدال بر سر انتخاب سرمربی فصل آینده است. با وجود آنکه گفته می‌شود والتر ماتزاری، سرمربی باسابقه ایتالیایی، از شروط پیشین خود عقب‌نشینی کرده و مذاکرات پیشرفت داشته، علیرضا اسدی و یکی از دیگر اعضای هیئت‌مدیره با حضور او مخالفت کرده‌اند. در مقابل، علی تاجرنیا و دو عضو دیگر، حامی حضور مربی خارجی هستند. نکته عجیب اینکه، اسدی حتی در جلسه رسمی باشگاه نیز بر مخالفتش با ماتزاری اصرار کرده و خواستار ابقای مجتبی جباری شده؛ مربی موقت استقلال که خودش تأکید کرده علاقه‌ای به سرمربیگری استقلال در فصل آینده ندارد.

جباری؛ مهره‌ای میان دو جبهه

نام مجتبی جباری که فعلا به‌عنوان سرمربی موقت تیم فعالیت می‌کند، در میانه دعوای مدیریتی مطرح شده است. جباری در دو بازی اخیر (لیگ و جام حذفی) به پیروزی رسیده اما هنوز به صراحت درباره ادامه کار به‌عنوان سرمربی دائم سخنی نگفته است. با این حال، اسدی و یکی از اعضای دیگر هیئت‌مدیره از ادامه حضور او حمایت می‌کنند، مشروط به آنکه یک دستیار خارجی هم به او اضافه شود. اما جبهه مقابل، به رهبری علی تاجرنیا، معتقد است که تنها یک سرمربی کارکشته خارجی می‌تواند استقلال را از بحران خارج کند. شکاف موجود میان این دو نگاه، نه براساس داده و تحلیل فنی، که بیشتر برآمده از رویکردهای شخصی و سیاسی در درون هیئت‌مدیره است؛ شکافی که سرنوشت فصل آینده استقلال را مبهم‌تر می‌کند.

نگرشی که علیرضا اسدی آن را نمایندگی می‌کند

در روزهای اخیر، درحالی‌که تکذیبیه‌های پی‌درپی از سوی تاجرنیا، فریده شجاعی و علی نظری‌جویباری درباره وجود اختلاف در هیئت‌مدیره منتشر شده، واقعیت چیزی خلاف آن را نشان می‌دهد. انتشار فایل صوتی اسدی، نه فقط تأیید اختلاف، بلکه سندی بی‌واسطه بر شدت و عمق این دودستگی است. باشگاه استقلال در واکنش به جنجال ایجادشده، بیانیه‌ای صادر کرد که بیشتر شبیه لاپوشانی بود تا پاسخ‌گویی. در این بیانیه آمده بود: «تصمیمات کلان در چارچوب تعامل میان ارکان باشگاه و در راستای منافع هواداران اتخاذ می‌شود». اما همین «ارکان باشگاه» که قرار است با تعامل پیش بروند، اکنون در ساده‌ترین تصمیمات هم به بن‌بست رسیده‌اند. تعلیق قرارداد، اختلاف بر سر مربی، حمله به بازیکن محبوب و جلسات بی‌حاصل مدیریتی، چه جای تعاملی باقی می‌گذارد؟ علیرضا اسدی نماینده یک تفکر در مدیریت فوتبال ایران است. تفکری که بدون درنظرگرفتن مطالبه اکثریت هواداران یا حتی واقعیت‌های موجود در فوتبال، ساز خود را می‌زند. کسی که باشگاه هوادار با بودجه ۴۰ میلیاردی را مثال می‌زند و فکر می‌کند تیمی همچون استقلال با میلیون‌ها طرفدار را هم می‌شود همان‌طور اداره کرد. او با مربی خارجی مخالف است، بازیکن خارجی را گران می‌داند، جباری را بهترین مربی ۵۰ سال اخیر خطاب می‌کند و در عین حال، هیچ سابقه موفقی در پیاده‌سازی این دیدگاه‌ها ندارد. حضور چنین افرادی در رأس یک باشگاه مردمی، ممکن است باعث خلل در پیشرفت و اجرای برنامه‌هایی باشد که می‌تواند تیم را در مسیر بهتری قرار دهد. درحالی‌که هواداران استقلال به امید پایان فصل و ساختن تیمی بهتر هستند، از درون باشگاه صداهایی برخلاف این امیدواری شنیده می‌شود. شکاف اساسی در هیئت‌مدیره و تصمیمات لحظه‌ای، مسیر استقلال را به سمت آینده‌ای مبهم‌تر سوق داده است. استقلال به‌جای بیانیه‌های شبانه، به تصمیم‌های شفاف و مدیران متخصص نیاز دارد.

قوه قضائیه
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
آگهی ابلاغ مفاد آرا صادره از هیات قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در ثبت شرق اصفهان
در اجرای ماده یک قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و بر حسب ماده ۳ قانون مذکور آرا ذیل که از طرف این هیات مبنی بر تایید انتقال عادی و یا سهم مفروزی متقاضی صادر گردیده در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود تا شخص یا اشخاصی که به آرا مذکور اعتراض دارند از تاریخ اولین انتشار ظرف مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم نموده و در مهلت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض فرصت دارند نسبت به تقدیم دادخواست به دادگاه صالحه و ارایه گواهی مبنی بر طرح دعوی اقدام نمایند و اقدامات ثبت موکول به ارایه حکم قطعی دادگاه خواهد بود و در صورت انقضا مهلت و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نخواهد بود.
۱- رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۰۲۰۲۷۰۲۰۵۸۶ مورخ ۱۴۰۳/۱۲/۱۹ محمد علی فخاری نیا فرزند مهدی بشماره شناسنامه ۲۸۱۶ صادره از اصفهان بشماره ملی ۱۲۸۸۲۳۵۴۸۸ در دو دانگ یکباب ساختمان احداثی بر روی قسمتی از قطعه زمین پلاک ۱۰۳۹۳ اصلی واقع در بخش ۵ ثبت اصفهان به مساحت ۲۰۰ متر مربع خریداری طی سند رسمی
۲- رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۰۲۰۲۷۰۲۰۵۸۷ مورخ ۱۴۰۳/۱۲/۱۹ عفت صمدیه لباف فرزند محمد علی بشماره شناسنامه ۷۴۰ صادره از اصفهان بشماره ملی ۱۲۸۶۴۱۸۷۵۵ در چهار دانگ یکباب ساختمان احداثی بر روی قسمتی از قطعه زمین پلاک ۱۰۳۹۳ اصلی واقع در بخش ۵ ثبت اصفهان به مساحت ۲۰۰ متر مربع خریداری طی سند رسمی
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۴/۰۲/۱۶
تاریخ انتشار نوبت دوم :۱۴۰۴/۰۲/۳۱
شناسه آگهی: ۱۹۲۴۸۲۷
مهدی صادقی وصفی
رئیس منطقه ثبت اسناد و املاک شرق اصفهان

سوژه

پایانِ طلسم طولانی «هریَ کین»

بالاخره یک طلسم طولانی در دنیای فوتبال شکست. ستاره‌ای که سال‌ها با لقب «بهترین بازیکن بی‌جام» شناخته می‌شد، حالا قهرمان بوندس‌لیگاست و این فقط شروع راهی تازه برای «هری کین» است. از همان کودکی که از آکادمی آرسنال کنار گذاشته شد، زندگی فوتبالی‌اش پر از تردید، تلاش و اثبات بود. خودش بعدها گفت همان ردشدن از آرسنال، جرقه‌ای بود که انگیزه همیشگی‌اش را ساخت. کین در آکادمی تاتنهام هم چندان استعداد خارق‌العاده‌ای نشان نمی‌داد. مربیانش می‌گفتند بازیکنی بود «بی‌دردسر»، اما وسواسی در پیشرفت. شوت‌هایش گاهی بی‌هدف و عجولانه بودند، اما پشت آنها، پافشاری نوجوانی قرار داشت که می‌خواست بهتر شود. رفته‌رفته تکنیک، دقت و اعتمادبه‌نفس را به ضرباتش افزود؛ تا جایی که شوت‌های او از فاصله‌های دور، از هر دو پا، به نقطه قوتش تبدیل شدند. ورودش به ترکیب اصلی تاتنهام بین سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴، به چشم آمدن توانایی‌هایش را آغاز کرد. هری به خودش باور داشت و اطرافیان هم آرام‌آرام پذیرفتند که این مهاجم جوان، آمده تا بماند. فصل ۲۰۱۴-۲۰۱۵ برایش نقطه عطف بود: ۳۱ گل، جایزه بهترین بازیکن جوان لیگ و به دنبال آن، پایان‌دادن به لقب «پدیده یک فصل». او در دو فصل بعدی آقای گل لیگ شد و تاتنهام را به بهترین نتایج چند دهه اخیر رساند.

با این حال، جامی در کار نبود. در ۲۰۱۸ قرارداد شش‌ساله‌ای با باشگاه بست، با این امید که پروژه پوچتینو به قله برسد. اما تاتنهام ۱۸ ماه بدون خرید ماند، فینال لیگ قهرمانان را باخت و پروژه فروپاشید. مورینیو آمد و نقشی جدید برای کین تعریف کرد: مهاجمی که نه‌تنها گل بزند، بلکه بازی بسازد. در فصل ۲۰۲۰-۲۰۲۱، هم بیشترین گل را زد و هم بیشترین پاس گل را داد. در طول سال‌ها، یکی از ویژگی‌های متمایز هری کین، توانایی‌اش در سازگاری با نقش‌های مختلف در زمین بود. او فقط یک گل‌زن تمام‌کننده نیست؛ بلکه به مرور زمان به مهاجمی همه‌کاره تبدیل شده که می‌تواند بازی را بسازد، عقب بیاید و پاس‌های کلیدی بدهد. تحلیلگران بارها به هوش فوتبالی بالای او اشاره کرده‌اند؛ درک فوق‌العاده‌اش از فضا، زمان‌بندی دقیق و ارتباطی که با هم‌تیمی‌هایش در زمین برقرار می‌کند. این خصوصیات نه‌تنها او را در بین مهاجمان کلاس جهانی متمایز کرده، بلکه باعث شده تیم‌هایش بتوانند حول محور او شکل بگیرند؛ چه در تاتنهام و چه حالا در بایرن. اما بی‌ثباتی ادامه داشت. از اخراج مربیان تا شکست در فینال‌ها، کین را خسته کرده بود. دلش جام می‌خواست. بالاخره در ۲۰۲۳ و در آستانه پایان قرارداد، بایرن‌مونیخ پیشنهادی داد که نه خودش می‌توانست رد کند و نه باشگاه. کین رفت، و با خود، رؤیای قهرمانی را هم برد. در آلمان، شروعی توفانی داشت: ۴۴ گل و ۱۲ پاس گل در ۴۵ بازی. اما تا هفته آخر، باز هم جامی در دستش نبود. اما حالا بایرن قهرمان بوندس‌لیگا شده، و کین به قول اولی هوینس، «استحقاق این جام را از همه بیشتر دارد». کسی که همیشه تمام تلاشش را کرد، بی‌حاشیه ماند و برای تیم جنگید. فراتر از باشگاه، در لباس تیم ملی انگلیس هم کین چیزی کم نگذاشته. گل‌زن‌ترین بازیکن تاریخ انگلیس، تنها ۲۰ بازی تا رکورد بیشترین حضور در تیم ملی فاصله دارد. از گل‌های حساس در تورنمنت‌ها تا رهبری تیم، همه نشان از یک کاپیتان واقعی دارند. و حالا با حضور توخل در بایرن و احتمال موفقیت‌های بعدی، او در آستانه واردشدن به فهرست نخبگان تاریخ ورزش بریتانیاست. هری کین حالا دیگر صرفا به‌عنوان «مهاجم تاتنهام» شناخته نمی‌شود. او نماد نسلی است که با پشتکار، فروتنی و وسواس در بهترشدن، به قله رسید. جام اول را در ۳۱ سالگی گرفت و حالا در مسیر افتخارات بیشتر است: شاید قهرمانی اروپا، شاید توپ طلا، شاید جاگرفتن در حافظه جمعی بریتانیایی‌ها، نه‌فقط به‌عنوان فوتبالیست، بلکه به‌عنوان قهرمانی مردمی.

Pishkhan.com

خبرهای روز

ثبت ۳۲۰۰۰ ازدواج بالای ۵۰ سال

ایسنا: معاون بهداشت وزارت بهداشت با اشاره به آمار ازدواج در کشور گفت: «سال گذشته، حدود ۳۲هزار ثبت ازدواج افراد بالای ۵۰ سال داشته‌ایم. سالمندان تنها، یک معضل به حساب می‌آید و این میزان باید کاهش یابد». علیرضا رئیسی که در چهارمین جلسه ستاد مرکزی جوانی جمعیت صحبت می‌کرد، ادامه داد: «آمار و ارقام سازمان ثبت احوال کشور بیانگر این است که میزان رشد جمعیت کشور در سال گذشته نسبت به سال ۱۴۰۲، منفی ۷.۳ درصد است. تعداد موالید کشور که در سال ۱۴۰۲ معادل یک میلیون و ۵۷هزار نفر بود، در سال گذشته به ۹۸۰هزار رسید». او گفت: «فقط اعداد و ارقام مربوط به کاهش تعداد موالید و رشد جمعیت نباید در کانون توجه قرار گیرد بلکه روند کاهش می‌بایست در کانون توجه باشد. اگر اقداماتی که در حوزه جوانی جمعیت صورت گرفته عملیاتی نمی‌شد، شتاب کاهش جمعیت بیشتر بود. اگرچه با رشد منفی هفت درصدی در حوزه رشد جمعیت مواجه هستیم ولی اگر اقدامات صورت نمی‌گرفت رشد منفی ۲۰ تا ۲۵ درصدی را تجربه می‌کردیم. هرچه میزان اقدامات بیشتر باشد به نتایج بهتری دست می‌یابیم». معاون بهداشت وزارت بهداشت گفت: «سال گذشته، میزان مرگ‌ومیر استان گیلان نسبت به تعداد تولد آن بیشتر بود و این موضوع برای نخستین‌بار اتفاق افتاد. این موضوع می‌بایست در کانون توجه قرار گیرد؛ چراکه این احتمال وجود دارد که میزان مرگ‌ومیر سایر استان‌ها نیز از میزان تولد بیشتر شود». رئیسی با بیان اینکه فقط چهار استان کشور در وضعیت «نرخ جایگزین» قرار دارند، گفت: «خراسان جنوبی، سیستان و بلوچستان، خوزستان و هرمزگان در وضعیت نرخ جایگزین قرار دارند. البته متأسفانه، این وضعیت در تمام این چهار استان یکسان نیست و میزان تولد فقط در برخی شهرها زیاد است». او درباره میانگین سن زوج‌ها به هنگام تولد اولین فرزند نیز گفت: میانگین سن مردان و زنان هنگام تولد فرزند اول به ترتیب ۳۲.۳ و ۲۷.۵ است که یک عدد بالاست و باید کم شود. او درباره کاهش میزان مرگ‌ومیر مادران هم گفت: «میزان مرگ مادران کاهشی شده اما باز هم مرگ یک مادر زیاد است. میزان مرگ مادران از ۲۴۵ نفر در سال ۱۴۰۲ به ۲۲۰ نفر در سال ۱۴۰۳ رسیده است». او همچنین درباره تعداد موالید در زمان مطلوب، توضیح داد: «اگرچه گفته می‌شود که سن باروری تا ۵۰ سالگی است اما زمان مطلوب بارداری باید در نظر گرفته شود. سن مطلوب فرزندآوری ۱۸ تا ۳۵ سالگی است و هرچه تعداد موالید در این بازه زمانی بیشتر باشد، مطلوب‌تر است». به گفته او، شناسایی تعداد زوج‌های نابارور نیز در دستور کار قرار گرفته و همچنین میزان کاهش مرگ‌ومیر نوزادان و مادران در اولویت است. رئیسی تأکید کرد که میزان مرگ مادران ۲۲ در ۱۰۰هزار است که این میزان ۱۸ در ۱۰۰هزار هدف‌گذاری شده است.

تعداد مرگ‌ها از تولدها در گیلان بیشتر شد

شرق: رئیس مرکز روابط‌عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت بهداشت با هشدار نسبت به کاهش موالید در استان گیلان گفت: گیلان اولین استان کشور است که میزان مرگ‌ومیر در آن از میزان تولد پیشی می‌گیرد و اگر این افت ادامه یابد، سال ۱۴۷۴ به بعد اگر کسی با لهجه خاطره‌انگیز گیلکی صحبت کند، جای تعجب خواهد داشت. حسین کرمانپور با انتشار نموداری در حساب کاربری خود در شبکه ایکس نوشت: «استان گیلان اولین استان کشور است که در طول ادوار تاریخی ایران عزیزمان برای اولین بار، میزان مرگ‌ومیر از میزان تولد پیشی می‌گیرد. اولین استانی که نرخ باروری آن (TFR) به زیر عدد یک می‌رسد. یعنی میانگین تعداد فرزند مادران گیلانی زیر یک فرزند شده است. اگر این افت ادامه یابد، سال ۱۴۷۴ به بعد اگر کسی با لهجه خاطره‌انگیز گیلکی صحبت کرد، جای تعجب خواهد داشت».

گزارش

استخوانی در گلو

ادامه از صفحه ۵

با این حال برخی از شهروندان از وی‌پی‌ان استفاده می‌کنند تا سانسور را دور بزنند. چین قانون امنیت سایبری را در سال ۲۰۱۶ تصویب کرد که زوایای پنهان زیادی داشت. در بخشی از این قانون دولت چین پلتفرم‌ها را ملزم کرد تا داده‌های کاربران داخل چین را ذخیره کرده و به مقامات این کشور دسترسی کامل به چنین داده‌هایی را اعطا کنند. در نهایت سرورهای برخی شرکت‌های بین‌المللی به‌ناچار به داخل چین منتقل شدند و به برخی از این قوانین تن دادند؛ چراکه بخشی از این قانون به نظارت کمیته بازرسی امنیت شبکه تأکید داشته است. اعتراضات هنگ‌کنگ یکی از دلایلی بود که در سال‌های اخیر به سانسور شبکه‌های اجتماعی و ایجاد کلمات ممنوعه دامن زد.

هند و قطع سازمان‌یافته اینترنت: در هند قطعی اینترنت به مناسبت‌های گوناگون امر شگفت‌انگیزی محسوب نمی‌شود. این وضعیت در مناطقی مانند کشمیر و مانیپور که تنش بیشتری را تجربه می‌کنند، حادتر است. در سال ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ دولت از پلتفرم‌های خارجی خواست تا محتواهایی را که با نارضایتی کشاورزان در ارتباط بود، حذف کنند. دامنه این حذف‌ها به موضوعات مذهبی یا انتقادات از مودی، نخست‌وزیر این کشور، گسترش پیدا کرد. قانون فناوری اطلاعات که در سال ۲۰۲۱ تصویب شد، پلتفرم‌ها را تشویق کرد تا با دولت برای حذف محتوای غیرقانونی تا ۳۶ ساعت همکاری کنند. گزارش‌های متنوعی از فیلترشدن هزاران سایت در هند وجود دارد که نشان می‌دهد در این کشور با جمعیت میلیاردی، آزادی اماواگر دارد.

روسیه و برخورد جدی با مخالفان: وضعیت در روسیه با شروع جنگ اوکراین پیچیده‌تر و سخت‌تر از گذشته شد. در ماه مارس سال ۲۰۲۲ با فاصله نزدیکی از شروع ماه جنگ، دسترسی به فیس‌بوک به صورت جزئی محدود شد و توییتر هم وضعیت مشابهی پیدا کرد. گزارش‌هایی از همان زمان درباره کاهش سرعت این پلتفرم‌ها هم وجود داشت. پیش از همه اینها در سال ۲۰۱۹ روس‌ها تلاش کردند تا با تصویب قانون اینترنت مستقل امکان جداسازی اینترنت روسیه از دیگر نقاط جهان را اجرائی کنند. این قانون نه‌تنها اجازه فیلترکردن را به دولت این کشور می‌دهد، بلکه امکان کاهش پهنای باند را هم دودستی تقدیم کرملین می‌کند. درحال‌حاضر انتشار محتوای ضد جنگ در شبکه‌های اجتماعی برای دولت روسیه خط قرمز محسوب می‌شود. برخی از نهادهای حقوق‌بشری مدعی هستند که دو هزار نفر در سال ۲۰۲۳ به دلیل انتشار چنین محتوایی و انتقاد از روش روسیه در جنگ با اوکراین بازداشت یا تهدید شده‌اند. البته این ادعاها قابلیت راستی‌آزمایی را ندارند؛ اما به طور کلی می‌توان گفت هزاران نفر از زمان آغاز جنگ تاکنون به دلیل مخالفت با آن در روسیه بازداشت شده‌اند.

ترکیه و مسدودسازی‌های موقت: در آنکارا تصمیمات اغلب موقت هستند و فیلترینگ هم از این ماجرا در امان نیست. در سال‌های گذشته ترکیه در بحران‌ها دست به محدودسازی دسترسی شهروندان به شبکه‌های اجتماعی مانند توییتر و اینستاگرام و یوتیوب زده است. قانون تصویب‌شده در سال ۲۰۰۷ به دولت این کشور اجازه داده است تا هر زمان که صلاح می‌داند، وب‌سایت‌ها را بدون حکم قضائی فیلتر کند. در زمان‌هایی مانند انتخابات انتشار عکس و ویدئو در شبکه‌های اجتماعی چندان کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسد. دولت اردوغان به بهانه تروریسم و مقابله با اخبار جعلی، سالانه اقداماتی را علیه پلتفرم‌های شبکه‌های اجتماعی انجام می‌دهد. همچنین نمونه‌هایی از بازداشت گسترده کاربران به دلیل انتشار محتوای توهین‌آمیز وجود دارد.

بازخوانی سه برنامه جنجالی و یک بحران عمیق

صداوسیما علیه صداوسیما

شهرزاد همتی

پخش محتوایی توهین‌آمیز درباره مقدسات اهل سنت از شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی، تنها یک خطای فردی یا سهوی نبود. این اتفاق، نشانه‌ای آشکار از یک بحران ساختاری و هدایت‌شده در رأس سازمانی است که بنا بر وظایف ذاتی‌اش باید عامل انسجام فرهنگی و ملی باشد، نه محرک تفرقه و تقابل مذهبی. در روز سوم اردیبهشت ۱۴۰۴، در جریان پخش برنامه «سیمای خانواده»، بخش ضبط‌شده‌ای به آنتن شبکه یک رسید که در آن، فردی به شکلی آشکار به یکی از خلفای راشدین، توهین کرد. با بالاگرفتن اعتراضات از سوی علمای اهل سنت، کاربران شبکه‌های اجتماعی و حتی جریان‌های درون‌حاکمیتی، صداوسیما دست به اقداماتی فوری زد: دو مدیر ارشد شبکه برکنار شدند و هشت نفر از عوامل تولید برنامه به قوه قضائیه معرفی شدند. روابط‌عمومی سازمان، این اتفاق را «خطای نابخشودنی و مشکوک» خواند، اما بسیاری این واکنش‌ها را نه ناشی از مسئولیت‌پذیری، بلکه تلاشی برای کنترل بحران می‌دانند. در هفته‌های گذشته در برنامه‌ای که مجری آن بازیگری پرحاشیه و درجه‌چندم است، با استفاده از هوش مصنوعی، در قالبی طنزآمیز، به شوخی و درواقع به نوعی به تمسخر وزیر خارجه عربستان سعودی می‌پردازد. در حالت عادی، نقد یا حتی شوخی با چهره‌های سیاسی در رسانه‌های آزاد امری طبیعی و پذیرفته‌شده است؛ اما وقتی پای صداوسیمای جمهوری اسلامی در میان باشد، ماجرا کاملا متفاوت است. صداوسیما یک رسانه حکومتی صددرصد وابسته به ساختار رسمی قدرت است. در چنین رسانه‌ای، هر آنچه پخش می‌شود، از نگاه بیرونی به‌عنوان بازتاب سیاست‌های رسمی نظام تلقی می‌شود، بنابراین نمی‌توان چنین محتوایی را، آن‌هم در چنین زمانی، صرفا به حساب سهل‌انگاری یا خطای فردی گذاشت.

نکته مهم اینجاست که این برنامه بلافاصله پس از سفر تاریخی وزیر دفاع عربستان به تهران پخش شده؛ سفری که بخشی از روند ترمیم روابط میان تهران و ریاض بود و در نقطه‌ای حساس از مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا بر سر موضوعات هسته‌ای قرار داشت. به بیان روشن‌تر، انتشار چنین محتوایی در یک رسانه دولتی، آن‌هم در چنین بزنگاه حساسی، نمی‌تواند اتفاقی و بی‌برنامه باشد.

در واکنش به این اتفاق، شبکه نسیم در اطلاعیه‌ای اعلام کرده که در یکی از آیتم‌های ضبط‌شده برنامه‌ای طنز، «برخی خطوط سیاستی درباره کشورهای همسایه مورد بی‌توجهی سهوی قرار گرفته» و افزوده که به تیم تولید «تذکر جدی» داده شده و «با عوامل خاطی برخورد انضباطی شده است»، اما این توضیح نه‌تنها قانع‌کننده نیست، بلکه پرسش‌های بیشتری را پیش می‌کشد. اگر این اتفاق سهوی بوده، چرا در ساخت و پخش یک آیتم طنز سیاسی که حتما از فیلترهای مختلف عبور می‌کند، چنین بی‌توجهی سنگینی رخ داده؟ و اگر سهوی نبوده -که بسیاری چنین تصور می‌کنند- پس صداوسیما باید پاسخ دهد که چه جریانی در بدنه رسانه ملی برخلاف سیاست‌های رسمی کشور در حال حرکت است؟ این موضوع، فراتر از یک برنامه طنز، نشانه‌ای نگران‌کننده از شکاف عمیق میان بخشی از بدنه صداوسیما و مسیر سیاست رسمی کشور است. البته مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. روز جمعه ۱۲ اردیبهشت‌ماه، برنامه سفر قند در شبکه قرآن بار دیگر به استهزای مسئولان عربستانی پرداخت، آن‌هم در شرایطی که این اتفاق در هفته‌های اخیر بحران ایجاد کرده بود. اما سؤال اصلی از اینجا آغاز می‌شود: چگونه و چرا چنین محتوایی اصولا در مرحله تدوین، نظارت و تأیید نهایی به پخش رسیده است؟ پاسخ این پرسش را باید در ساختار رسانه‌ای کنونی و نقش چهره‌هایی جست‌وجو کرد که در ظاهر هیچ سمتی در مدیریت صداوسیما ندارند، اما در عمل بخشی از حلقه تصمیم‌سازی فرهنگی کشور به شمار می‌روند.

یکی ازاین افراد نه‌تنها در صحنه رسانه‌ای حضور دارد، بلکه با سخنرانی‌های صریح، تند و گاه افراطی‌اش علیه جریان‌های فرهنگی میانه‌رو و اصلاح‌طلب، خود را به‌عنوان «پاسدار فرهنگ انقلابی» معرفی می‌کند. او اپلیکیشن طاقچه را «بی‌ناموس» خطاب می‌کند، محمد خاتمی را «مرتد» می‌نامد و در تلویزیون جمهوری اسلامی، فتوا صادر می‌کند. در کنار این چهره‌ها، وحید جلیلی، برادر سعید جلیلی، مسئول طرح تحول در صداوسیما و بازوی اصلی پیمان جبلی در ساختار جدید رسانه ملی است. بسیاری از تحولات رسانه‌ای سه سال اخیر، ازجمله تغییر ساختارهای شبکه‌های سیما، حذف برخی برنامه‌های پرمخاطب و گسترش رویکردهای تبلیغاتی و ضد منتقدانه، مستقیما با طرح‌های وحید جلیلی پیوند دارد. او همان کسی است که در پاسخ به انتقادات درباره کیفیت محتوای صداوسیما، گفته بود: «ما وظیفه داریم پیام انقلاب را منتقل کنیم، نه اینکه مخاطب‌پسند شویم».

تهدید وحدت ملی و روابط منطقه‌ای

بازگشت به ماجرای توهین به مقدسات اهل سنت نشان می‌دهد که حضور پررنگ برخی چهره‌ها در بدنه صداوسیما، تنها یک مسئله داخلی نیست. این اقدامات، در شرایطی که ایران با کشورهای همسایه مانند عربستان سعودی در مسیر بازسازی روابط قرار گرفته، می‌تواند پیامدهای سیاسی و امنیتی گسترده‌ای داشته باشد. در کمتر از یک سال گذشته، صداوسیما در سه مورد به شکل مستقیم باعث تشدید تنش با جهان عرب شده است:

پخش آیتم توهین‌آمیز به اهل سنت و واکنش گسترده در کشورهای منطقه؛

مصاحبه تحریک‌آمیز در شبکه افق با سفیر یمن درباره سفر وزیر دفاع عربستان به تهران؛

تمسخر وزیر خارجه عربستان در شبکه نسیم، آن‌هم کمتر از یک هفته پس از دیدار او با رهبر انقلاب.

چنین اقداماتی نه‌تنها وحدت داخلی را تهدید می‌کند، بلکه می‌تواند پروژه‌هایی مانند احیای روابط تهران-ریاض، کاهش ایران‌هراسی و تقویت دیپلماسی منطقه‌ای را با شکست مواجه کند.

خطای مشکوک یا طراحی سازمان‌یافته؟

کامبیز نوروزی، حقوق‌دان و فعال رسانه‌ای، در گفت‌وگو با «شرق»، با اشاره به اتفاقات سلسله‌وار در صداوسیما تصریح می‌کند: «برای شناخت بهتر و دقیق‌تر اتفاق کم‌نظیری که در شبکه یک سیما رخ داده و در آن به خلیفه اول، توهینی صریح شده، لازم است این موضوع را در زمینه‌ای عمومی‌تر و سیاسی‌تر بررسی کنیم تا بتوانیم حتی از منظر حقوقی نیز تحلیلی دقیق‌تر ارائه دهیم. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که مذاکرات میان ایران و ایالات متحده در حال پیگیری است و هم‌زمان، سیاست بهبود روابط با عربستان سعودی نیز به‌عنوان یکی از کشورهای مهم منطقه در دستور کار قرار دارد. در چنین شرایطی، سه برنامه تلویزیونی عجیب و بحث‌برانگیز از سه شبکه مختلف صداوسیما پخش می‌شود که هریک به نوعی قابلیت آن را دارد که به روابط ایران و کشورهای اهل سنت همسایه، به‌ویژه عربستان سعودی، آسیب وارد کند. برنامه نخست همان برنامه‌ای است که در آن به شکل صریح به خلیفه اول توهین می‌شود. برنامه دوم، بلافاصله پس از دیدار مقامات ایرانی با وزیر دفاع عربستان سعودی پخش می‌شود، جایی که مجری تلویزیون از میهمان یمنی خود می‌پرسد که آیا از این دیدار ناراحت نشده است. برنامه سوم نیز برنامه‌ای طنز و سطحی است که در آن، با استفاده از فناوری هوش مصنوعی، چهره و صدای وزیر خارجه عربستان سعودی بازسازی شده و جملاتی تمسخرآمیز و بی‌ربط از زبان او بیان می‌شود؛ برنامه‌ای که بنا بر برخی گزارش‌ها، آن‌چنان نامناسب بوده که وزارت خارجه ایران مجبور به عذرخواهی از دولت عربستان شده است. و در کنار اینها هم همین برنامه اخیر را که دوباره مسئولان حکومت عربستان از طرف عده‌ای کودک تمسخر می‌شوند، بعد از این‌همه هجمه می‌بینیم».

نوروزی در ادامه با اشاره به اینکه وجه اشتراک این برنامه‌ها نه‌تنها محتوای تفرقه‌افکنانه آنهاست، بلکه پخش هم‌زمان آنها در بازه‌ای فشرده، دقیقا در هنگامی است که سیاست رسمی نظام بر بهبود روابط با کشورهای منطقه و موفقیت مذاکرات بین‌المللی استوار است، گفت: «این نکته، فرضیه سهوی‌بودن چنین خطاهایی را به‌شدت زیر سؤال می‌برد. ساختار تولید و پخش برنامه‌های تلویزیونی در صداوسیما، ساختاری ساده و تک‌مرحله‌ای نیست. این فرایند، از چندین فیلتر عبور می‌کند و در آن افراد مختلفی، از تهیه‌کننده و نویسنده گرفته تا مدیر گروه و ناظر پخش، نقش دارند، بنابراین نمی‌توان گفت که این اشتباه تنها از سوی یک یا دو فرد صورت گرفته است. اگر فرض سهوی‌بودن را بپذیریم، نتیجه‌اش فاجعه‌بار خواهد بود، چراکه نشان‌دهنده آن است که تعداد زیادی از افراد ناآگاه، فاقد صلاحیت، بدون درک حساسیت‌های سیاسی و بدون آشنایی با اصول حرفه‌ای برنامه‌سازی در سازمانی مشغول به کار هستند که عنوان رسانه ملی را یدک می‌کشد. از لحاظ حقوقی، رسانه‌های دولتی موظف به انعکاس سیاست‌های رسمی دولت‌ها هستند و اقدامات آنها به‌مثابه موضع‌گیری رسمی تلقی می‌شود، بنابراین چنین خطاهایی در این سطح، معنایی جز بی‌نظمی مدیریتی یا تمرد از سیاست‌های کلان ندارد». این حقوق‌دان خاطرنشان کرد: «اما اگر فرضیه دوم را در نظر بگیریم؛ یعنی اینکه این اقدامات نه سهوی، بلکه عامدانه بوده، آن‌گاه با مسئله‌ای به مراتب خطرناک‌تر مواجه هستیم. دراین‌صورت باید گفت که یک جریان فکری مشخص و سیستماتیک درون صداوسیما شکل گرفته که نه‌تنها به اهداف نظام در سیاست خارجی بی‌توجه است، بلکه فعالانه در مسیر مخالف آن حرکت می‌کند. این جریان، به‌ظاهر در شبکه‌های مختلف رسانه ملی نفوذ کرده و سیاستی را دنبال می‌کند که برخلاف سیاست‌های اعلامی دولت، شورای‌عالی امنیت ملی و حتی شخص رهبر انقلاب است.

دلیل اینکه چنین برداشتی تقویت شده، آن است که مدیریت ارشد سازمان صداوسیما تاکنون به جز استفاده از عباراتی مانند «خطای مشکوک»، هیچ پاسخ شفافی به افکار عمومی ارائه نداده است. درحالی‌که روشن است فردی که چنین توهینی را در برنامه زنده مطرح کرده، کیست. تهیه‌کننده و ناظر پخش چه کسانی بوده‌اند و سلسله‌مراتب تولید این محتوا کجا بوده است. اگر پرونده قضائی تشکیل شده، کدام دادسرا مسئول رسیدگی است؟ چه کسانی بازداشت شده‌اند و اتهامات‌شان چیست؟ آیا برکنارشدگان به سمتی دیگر منتقل شده‌اند؟ اینها پرسش‌هایی است که پاسخ آنها باید به‌صراحت و شفافیت در اختیار مردم قرار گیرد. واقعیت این است که صداوسیما، با این سطح از ناتوانی حرفه‌ای و آشفتگی سیاست‌گذاری، دیگر نه رسانه ملی، بلکه به ابزاری در دست یک اقلیت بدل شده که نه‌تنها قادر به پاسخ‌گویی نیست، بلکه فعالانه در پی ایجاد اختلال در سیاست‌های رسمی کشور است. اگر این روند ادامه یابد، باید منتظر پیامدهایی جدی در عرصه امنیت ملی، روابط خارجی، وحدت مذهبی و انسجام داخلی باشیم. دستگاه قضائی، سازمان بازرسی کل کشور و شورای نظارت بر صداوسیما موظف‌اند نه‌تنها این ماجرا را به صورت کامل پیگیری کنند، بلکه نتایج آن را به صورت علنی و مستند برای مردم منتشر کنند. در غیراین‌صورت، بی‌اعتمادی به رسانه ملی، که پیش‌تر نیز در حال افزایش بود، به مرحله‌ای بازگشت‌ناپذیر خواهد رسید».

تندروهای داغ‌تر از آش

همچنین مصطفی ایزدی، فعال رسانه‌ای و از مدیران سابق سازمان صداوسیما، در پاسخ به این سؤال که شما به عنوان یکی از اعضای قدیمی سازمان صداوسیما چقدر این بدنه را می‌شناسید و فکر می‌کنید اینها جدید وارد صداوسیما شدند یا از قبل بودند، به «شرق» می‌گوید: «ماجرایی که امروز شاهد آن هستیم، سابقه‌ای طولانی در صداوسیما دارد. از زمانی که محمد هاشمی از ریاست سازمان کنار رفت و علی لاریجانی به عنوان رئیس جدید منصوب شد، به مرور دو گروه با گرایش‌های خاص وارد ساختار سازمان شدند. البته باید گفت که ورود این گروه‌ها الزاما به‌واسطه لاریجانی نبود، بلکه نقش افرادی مانند آقای کردان نیز در این میان قابل توجه بود؛ کسی که گرایش‌های محافظه‌کارانه خاصی داشت. یکی از این گروه‌ها را می‌توان حاملان تفکر ی خرافی دانست. افرادی که گاه به‌صراحت سخنرانی‌هایی در صداوسیما انجام می‌دهند و اظهاراتی می‌کنند که جای تأمل دارد. گروه دوم، افراد متعصبی هستند که نسبت به اهل سنت زاویه دارند؛ هرچند نمی‌خواهم بگویم از اعضای انجمن حجتیه‌اند، اما گرایش‌های مشابهی در آنان دیده می‌شود. حتی ممکن است به برخی روحانیون خاص در قم یا نجف گرایش داشته باشند». ایزدی افزود: «این افراد به مرور در سازمان رشد کردند و مسئولیت‌های مهمی را بر عهده گرفتند. بسیاری از مدیران پخش و تصمیم‌گیران حال حاضر سازمان از میان همین طیف‌اند. اتفاقاتی که اخیرا رسانه‌ای شده، نمونه‌ای از عملکرد همین جریان است. البته، این دست ماجراها پیش‌تر هم وجود داشته، فقط به دلیل اینکه حالا در برنامه‌ای خانوادگی و در ساعت روز رخ داده، بیشتر به چشم آمده است. در بسیاری از برنامه‌های دیگر، به‌ویژه در آیتم‌های مذهبی نظیر دعای صبحگاهی، نیز محتوایی با همین جهت‌گیری دیده می‌شود. پس این صرفا یک اتفاق تازه یا موردی منحصربه‌فرد نیست».

به گفته او این گروه‌ها هیچ‌گاه با جریان اصلاح‌طلب و حتی دولت‌های میانه‌رو مانند دولت حسن روحانی کنار نیامده‌اند و معمولا در برابر سیاست‌های آنان موضع‌گیری می‌کنند. به عنوان نمونه، زمانی که کشور در حال مذاکره با غرب است، ناگهان برنامه‌هایی پخش می‌شود که علیه ایالات متحده موضع‌گیری تند دارد. یا واژگانی مثل یزید و شبیه‌سازی‌های تاریخی به کار می‌رود تا فضای تنش‌آلودی ساخته شود. در واقع نوعی کارشکنی صورت می‌گیرد که البته بعضا در قالب ادبیات مذهبی و انقلابی پنهان می‌شود. ایزدی تصریح کرد: «نکته اینجاست که رسانه‌های خارجی یا دولت‌های غربی، تلویزیون جمهوری اسلامی را رسانه‌ای حکومتی تلقی می‌کنند و اظهارات و برنامه‌های آن را بازتاب سیاست رسمی کشور می‌دانند. حال آنکه در واقعیت، برخی از این برنامه‌ها با سیاست رسمی کشور در تضاد است. واقعیت این است که در صداوسیما نوعی بی‌نظمی و عدم انسجام مدیریتی دیده می‌شود. افراد، برنامه تولید می‌کنند، میهمان دعوت می‌کنند و محتوای دلخواه خود را منتشر می‌کنند. نظارت جدی و مستمری در بسیاری از موارد وجود ندارد. من که خودم سابقا مدیر گروه در سازمان بودم، بارها با این وضعیت مواجه شدم: برنامه‌ای تولید می‌شد، به نظارت فرستاده می‌شد، اما بدون بحث و بررسی دقیق روی آنتن می‌رفت. این وضعیت چیزی نیست که یکباره ایجاد شده باشد، بلکه ریشه‌ای چند دهه‌ای دارد. از حدود ۲۰ تا ۳۰ سال گذشته، این افراد وارد سازمان شده‌اند، رشد کرده‌اند و اکنون در موقعیت‌های تصمیم‌گیر قرار گرفته‌اند. مدیریت‌هایی مانند معاونت سیما امروز عمدتا در اختیار همین طیف است. مثلا آقای جلیلی که اکنون در رأس این معاونت قرار دارد، در امتداد همان تفکر حرکت می‌کند. در نهایت، باید بپذیریم که صداوسیما دچار شکاف درونی شده و بخشی از آن عملا در تضاد با مسیر کلی سیاست نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است. رسانه‌ای که قرار بود ملی باشد، اکنون به ابزار یک جریان خاص بدل شده است».

صداوسیما و بحران کارکرد رسانه‌ای کشور

صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران، در مقام تنها رسانه فراگیر صوتی و تصویری کشور با انحصار مطلق در حوزه پخش، در دهه‌های گذشته همواره موضوع بحث‌های جدی در حوزه سیاست‌گذاری رسانه‌ای، فرهنگ عمومی و کنش‌های ارتباطی بوده است. اما آنچه در هفته‌های اخیر رخ داده -پخش چندین برنامه با محتوای تفرقه‌افکنانه، ضد وحدت مذهبی و تحریک‌آمیز در روابط دیپلماتیک- نقطه اوج بحران عمیقی است که نه صرفا سازمانی، بلکه اجتماعی، سیاسی و ساختاری است.

رسانه ملی یا بلندگوی ایدئولوژیک؟

مطابق با نظریه‌های کارکردگرایانه، رسانه‌ها چهار کارکرد بنیادین دارند: اطلاع‌رسانی، آموزش، سرگرمی و همبستگی اجتماعی. صداوسیما در همه این کارکردها، در طول دو دهه گذشته به‌تدریج از مسیر حرفه‌ای فاصله گرفته است و اکنون، عملا نقش «بازوی ایدئولوژیک یک جریان خاص» را ایفا می‌کند. این تغییر، نه یک تحول طبیعی رسانه‌ای، بلکه نتیجه پروژه‌ای استراتژیک برای تسخیر رسانه توسط حلقه‌هایی خاص بوده است. مطالعات انتقادی رسانه (critical media studies)، به‌ویژه آثار کسانی چون هربرت مارکوزه و آنتونیو گرامشی، هشدار می‌دهند که در نظام‌های غیرلیبرال، رسانه‌های دولتی به‌جای ایفای نقش پل ارتباطی میان جامعه و حاکمیت، به ابزاری برای هژمونی فرهنگی بدل می‌شوند. هژمونی‌ای که در آن فقط یک قرائت خاص از دین، وطن‌دوستی، سیاست خارجی و هویت ملی امکان بروز در رسانه می‌یابد. یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های یک رسانه عمومی، توانایی آن در نمایندگی جامعه متکثر است. جامعه ایرانی، دارای تنوع گسترده مذهبی، قومی، زبانی، سیاسی و سبک زندگی است. اما صداوسیما، به‌جای بازنمایی این تنوع، در مسیر حذف و حذف‌شدگی حرکت کرده است؛ به‌گونه‌ای که صدای اهل سنت، اقوام، زنان، طبقات فرودست و حتی بخش عمده‌ای از نخبگان، در رسانه ملی شنیده نمی‌شود. طبق نظریه پیر بوردیو، رسانه‌ای که سرمایه نمادین (symbolic capital) خود را از دست بدهد، تبدیل به سازمانی بی‌اعتبار و بی‌اثر در کنش اجتماعی می‌شود. صداوسیما در ایران سال‌ها در فرایند فرسایش سرمایه نمادین قرار دارد و اکنون به جایی رسیده که حتی در میان نیروهای خودی نیز مورد نقد و بی‌اعتمادی است. کاهش مخاطب، افزایش گرایش به شبکه‌های ماهواره‌ای و پلتفرم‌های اینترنتی و طرد رسانه از سبد فرهنگی خانواده‌ها، نمود عینی این زوال است. پخش سلسله‌برنامه‌هایی با محتوای اهانت‌آمیز نسبت به مقدسات اهل سنت، یا تحقیر مسئولان رسمی کشورهای همسایه در شرایطی که سیاست رسمی کشور بر تنش‌زدایی و تقویت دیپلماسی منطقه‌ای تأکید دارد، نشانه‌ای از دوگانگی قدرت در رسانه ملی است. چنین دوگانگی‌ای را می‌توان ذیل مفهوم «دولت پنهان» (Deep State) یا «حکومت در سایه» در تحلیل سیاسی قرار داد. در واقع، بخشی از بدنه صداوسیما به دست جریان‌هایی افتاده که نه‌تنها به سیاست‌های رسمی نظام پایبند نیستند، بلکه می‌کوشند با برجسته‌سازی تقابل‌های مذهبی و سیاسی، روند عادی‌سازی روابط خارجی را به حاشیه برانند. این جریان، با تسخیر آرام منابع انسانی و ساختاری سازمان صداوسیما، عملا یک دولت در سایه رسانه‌ای ساخته است که در برابر دولت رسمی و ارکان قانونی نظام می‌ایستد.

از انحصار رسانه‌ای تا انحلال مرجعیت فرهنگی

صداوسیما در مقام یک رسانه انحصاری، می‌توانست نقش مرجعیت فرهنگی و رسانه‌ای را در جامعه ایفا کند. اما در عمل، به دلیل تک‌صدایی، تکرار شعاری، بی‌کیفیتی محتوایی و بی‌اعتنایی به تحولات جهانی، این سازمان نه‌تنها نتوانسته با رسانه‌های جدید رقابت کند، بلکه مرجعیت فرهنگی خود را نیز از دست داده است. مطابق نظریه مانوئل کاستلز درباره «جامعه شبکه‌ای»، رسانه‌های سنتی که در پیوند با ساختارهای متمرکز قدرت باقی می‌مانند، در برابر رسانه‌های افقی و شبکه‌ای که مبتنی بر مشارکت و تعامل‌اند، شکست می‌خورند. صداوسیما مصداق بارز این شکست است. در حالی که میلیون‌ها ایرانی اخبار و اطلاعات خود را از پلتفرم‌هایی چون تلگرام، اینستاگرام، یوتیوب و پادکست‌ها می‌گیرند، تلویزیون ملی عملا به رسانه‌ای بی‌اثر و در حاشیه بدل شده است.

فرایند تخریب سرمایه اجتماعی و خطر تشدید شکاف‌های اجتماعی

از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، رسانه‌های دولتی باید نقش تسهیلگر گفت‌وگو، همبستگی اجتماعی، و تقویت سرمایه اجتماعی را ایفا کنند. اما صداوسیما با اتخاذ رویه‌هایی نظیر تحقیر اقلیت‌های مذهبی، تک‌گویی ایدئولوژیک، حذف دگراندیشان و بازتولید خرافات، به‌جای همبستگی، عامل افتراق اجتماعی شده است.

رسانه‌ای که خود به بحران تبدیل شده است

صداوسیما دیگر رسانه‌ای در بحران نیست، خودِ بحران است. سازمانی که در غیاب شفافیت، پاسخ‌گویی و رقابت، به بازوی یک جریان سیاسی خاص فروکاسته شده و به‌جای انعکاس واقعیت اجتماعی، در حال بازتولید تخاصم، تفرقه و فرسایش سرمایه اجتماعی است. بازسازی این نهاد، نه با تغییر چند مدیر یا صدور تذکرهای انضباطی، بلکه با بازنگری کامل در ساختار، سیاست‌گذاری، نظارت و کارکردهای آن ممکن خواهد بود. باید پرسید در کشوری که مردم خود را از رسانه رسمی کنار کشیده‌اند، آیا وقت آن نرسیده که اصل «آزادی رسانه» در قانون اساسی، به صورت واقعی و نه صرفا کاغذی، اجرائی شود؟ به گفته محمد هاشمی، ریاست پیشین سازمان صداوسیمای کشور به «شرق»، طبعا رسانه ملی متعلق به نظام است و بیانگر نظرات نظام محسوب شده و در موارد ضروری هم باید از مواضع دفاع کرده و آن را تبیین کند. این رسالت رسانه ملی است. وقتی اتفاق سوئی هم در رسانه می‌افتد، طبیعتا ممکن است عده‌ای آن را به حساب مواضع نظام بگذارند که ممکن است گران تمام شود. از جمله این اتفاقات می‌توان به حادثه اخیر اشاره کرد که عده‌ای آن را به عنوان مواضع نظام تلقی کرده و به خورد مردم دادند و خواستند بین شیعه و سنی تفرقه ایجاد شده و خساراتی را متوجه نظام کنند. وقتی اشتباه عمدی نیست، مدیران و نظام اطلاعاتی موظف هستند که با بررسی دقیق و موشکافانه دلایل آن را توضیح دهند تا این حادثه به عنوان تفرقه تلقی نشود. همیشه شعار نظام جمهوری اسلامی وحدت کلمه بوده است و حالا می‌بینیم با خلاف مواضع، توهین به متولیان عربستان و اهل سنت در آستانه یک چالش قرار گرفتیم. او با اشاره به زمان تصدی خود در سازمان صداوسیما تصریح کرد: ما کنترل برنامه‌ها را از پیش از پخش در دستور کار قرار می‌دادیم و اول باید ناظر پخش کار را می‌دید. حالا هم انتظار می‌رود با توجه به شرایط حساسی که در آن قرار داریم این ناظر وجود داشته باشد و همه عواملی که متصدی این کار بودند بازخواست شوند. این را نمی‌شود قصور دانست. باید با این نوع حوادث برخورد جدی شود و از آن کسب تجربه کنیم. وقتی می‌گوییم مواضع رسانه مواضع نظام است، چنین اشتباهاتی قابل قبول نیست و باید دید چرا ناظرین پخش جلوی چنین برنامه سخیفی را نگرفتند.

رسانه ملی یا رسانه میلی؟

پرسشی که بار دیگر در جامعه ایران تقویت شده این است: صداوسیما در خدمت کدام منافع است؟ آیا این سازمان که با بودجه‌های میلیاردی از جیب مردم اداره می‌شود، به وظایف حرفه‌ای، دینی و ملی خود پایبند است یا به بازویی تبلیغاتی برای حلقه‌های خاص تبدیل شده است؟ مرجع تقلیدی چون آیت‌الله نوری‌همدانی، صراحتا می‌گوید که به دلیل همین روندها، به مسئولان صداوسیما وقت ملاقات نداده. حجت‌الاسلام علی سرلک، عضو هیئت‌علمی دانشگاه هنر، با انتقاد از ریاست پیمان جبلی گفته بود: «هیچ‌کس از وحید جلیلی راضی نیست. او دارد برای صداوسیما هزینه درست می‌کند». در نهایت، می‌توان گفت اگر صداوسیما همچنان به مسیر فعلی خود ادامه دهد -مسیری که بیش از عقلانیت رسانه‌ای، رنگ ایدئولوژی رادیکال دارد- دیر یا زود جایگاهش نه‌فقط در میان افکار عمومی، بلکه حتی در نظام حکمرانی جمهوری اسلامی، زیر سؤال خواهد رفت. چراکه هزینه‌های این رویکرد، فقط در حوزه فرهنگ نیست؛ وحدت ملی، امنیت منطقه‌ای و ... نیز در معرض تهدید قرار می‌گیرند.

Pishkhan.com

نگاه‌خانه

زندگی زمان اکنون

یادداشتی بر نمایشگاه منطقه خاکستری اثر فهیمه مؤمنی، در گالری نگر

جاوید رمضانی

در نقد عقل مدرن مفاهیم بسیاری سروده‌اند، اما این سروده‌ها امروز برای ما مجموعه‌ای از رفتارها را شـکل می‌دهد که بیشتر به مسائل و وسایلی بی‌هدف مانند است.

و این سـؤال مطرح است که این مسـائل و رفتارها به چه کار می‌آیند. از این دسـت مفاهیم، خود بحث هنر اسـت. تا چه اندازه نقاشی می‌تواند دردی از زیستن پر تألم زندگی امروزمان را درمان کند.

تا چه اندازه ما می‌توانیم تأمل و زیسـتن را با هنر بازتولید کنیم. چه مقدار بررسی تصاویر تولیدشده جریان‌های پنهان جامعه امروز را گشایش می‌بخشد. آیا شناخت هستی و زیستن و بودن هدف مغفول‌مانده این حوزه رفتار انسانی یعنی هنر در لایه پنهان ممسیس و تقلید نیست. اینکه جامعه مدرن باید هنر داشته باشد، آیا کفایت می‌کند یا این هنر تنها ژستی تقلیدی است.

هر روز با شکل‌گیری نمایش‌های بسیاری از هنرمندان ما شاهد فعالیت تولیدکنندگان تصویر و تفکر هسـتیم. به‌واقع آشپزان در حال کارند، اما آیا این خوراک به سمت مصرف‌کنندگان و تناول‌کنندگان آن هدایت می‌شود.

به‌واقع مصرف‌کنندگان آن چه کسانی هستند. آیا سندروم لباس پادشاه بر این جریان حاکم اسـت. چه کسانی این خوراک‌های متعدد را تناول و از هضم خود عبور می‌دهند.

جیمـز الکینز در کتاب «چه بر سـر نقد هنری آمـد»، می‌گوید «در دل پس‌زمینه آشفته و ناپایدار نقد فرهنگی، نقد هنر در حال اضمحلال است». او می‌گوید «بازار پشـتیبان آن اسـت و در کاتالوگ‌های رنگی پرآب‌وتاب یا صفحات پرینت که در نمایش دسـت مخاطـب می‌دهند، درواقع به‌وفور تولید می‌شـود، اما هم‌زمان نادیده گرفته می‌شـود». سـؤال اصلی او این است که آیا کارکرد اصلی نقد هنر تشویق مردم به خرید آثار هنری است.

این مفهومی بنیان‌فکن اسـت؛ یعنی اقتصادمحوری و درواقع شـهرت و دیده‌شـدن در سایه التفات به هنر. بشخصه شـاگردان بسیاری داشته‌ام کـه بعد از حضور در کلاس‌های من به‌سـرعت خود را بر روی فرش قرمز مطرح کرده‌اند. این به خودی خود شـماتت‌پذیر نیست. آنچه نگران‌کننده اسـت، نزد این عده، نداشـتن فهم زیبایی اندیشـه در مقابل زیبایی رنگ و جسم است.

ایـن هفته در گالری نگر ما شـاهد نمایش آثار نقاشـی فهیمه مؤمنی بـا هنربانـی مریم روشـنفکر تحت نام منطقه خاکسـتری بودیم. سـوژه و عنوان نمایش من را به سـوی این مطلب سـوق داد کـه فقدان ادراک هستی‌شناسـانه و حکم زیبایی‌شناسی در هنر ما امری متداول است. اشاره مقدمه نمایش به منطقه خاکستری و سمت‌گیری برای انکشاف‌بودن بدون سـویه به همراه تأمل با زندگی نقطه درخشانی بود که تنها نقاشی‌های بر روی دیوار را تفسـیر نکرده بود؛ بلکه تشویق برای تحلیل و تفسیر را شکل داده است.

فهیمه مؤمنی متولد ۱۳۶۴ و دانش‌آموخته رشـته نقاشـی از دانشگاه آزاد در نخسـتین نمایـش انفرادی خـود ۲۰ تابلوی رنـگ روغن در ابعاد متفاوت به نمایش گذاشته است.

او دارای شـناخت و دانش خوبی در رنگ و فرم است و با اتکا به قلمی سـریع و رنگ‌هایی پخته تصاویری بیان‌گرا در پی بررسـی روابط انسـانی معاصر در معرض دید قرار داده.

آنچه در این نمایش دارای اهمیت اسـت، جست‌وجوگری از زاویه دید جامعه‌شناختی و تلاشی برای ارائه کارکرد نقاشی در بررسی زندگی جاری و معاصر است.

در بیشـتر آثار، ما شاهد فیگورهای انسانی هستیم که در خانه و خیابان و جمع‌های انسانی، زندگی زمان اکنون را پدیدار می‌کنند.

مؤمنی به طور مشخص ادراک لحظه‌ای عکاسانه را در دیدن و ثبت این لحظه‌هـا به کار می‌بندد و زمان را داخـل تصاویر خود محصور می‌کند. از سـوی دیگر موقعیت فیگورها در فضای ناکجایی بازنمود شده، گویا روابط انسانی در توقف زمان و مکان بررسی می‌شود. این تکنیک فضاسازی، گاهی همراه با فقدان و کاهلی اسـت، اما توجه به بازخوانی روابط انسـان‌های اکنون، خود چیزی فراتر از خوب نقاشـی‌کردن است. بیننده هنرورز در نگاه نخسـت تکنیک و روش هنرمند را شاید نپسـندد، اما بیننده درگیر، تجربه زیباشناسـانه جلوه این تصاویر را آشـنا با زیسـت خود می‌بیند و از همین رو اسـت که توجه به نقد و بررسـی و نگاه به فضای تهی و بی‌اهمیت را منطقه خاکسـتری نامیده و زیسـتن جاری را دعوت به حضور کرده است، آن‌هـم نه برای قضاوت و حکم عقلی، بلکه تنها بـرای درکِ بودن امروز. زیسـت طبیعی و روزمره، آن چیزی است که ما از آن تهی شده‌ایم. هیجان اخبار و فشارهای سیاسی-اجتماعی و حضور شخصیت مجازی هر شخص در شبکه‌های مجازی، تنش درخورتوجهی به زندگی معاصر وارد می‌کند.

طبیعی‌ترین افعال انسانی حاوی زیبایی‌های کوچکی است که فهم آن مفقود شده. امروز سرمایه و قدرت، اردوگاه‌های بزرگی با حصارهای ناپیدای ذهنی آفریده‌اند که ما با خوشـحالی به کار اجباری فاقد هستی‌شناسـی و کل‌نگری جان‌افزا مشـغولیم. فضایل انسـانی در ریخت‌شناسـی کفش و کلاه‌مان پدیدار شـده و این فقدان زیبایی‌شناسی معنوی را درک نمی‌کنیم. مؤمنی هنرمندی اسـت که حتی اگر خودآگاهانه و با دقت مفاهیم شـرح داده‌شـده را مفهوم نکرده باشد، به طور شهودی و دقیق آن را بازگو کرده و عامدانه در پی زیبایی‌شناسـی وفاداری، عشق، مهر، قدرشناسی، همدلی و عشق به میهن است.

و به دنبال هر آنچه در حال کم‌رنگ‌شـدن در روابط انسانی است، رفته اسـت. ساده‌انگاری است که قلم و شیوه و سبک و مهارت او را به قضاوت بنشـینم، اگرچه پسند بسیاری از هنردوستان حرفه‌ای هم هست، اما توجه به کارکرد هنر، توجه به آنچه سیاسـت بر سـر زندگی عادی آورده و توجه به زندگی روزمره انسـان، نکاتی اسـت که در نقاشی‌های اکنون شاهد آن نیستیم... .

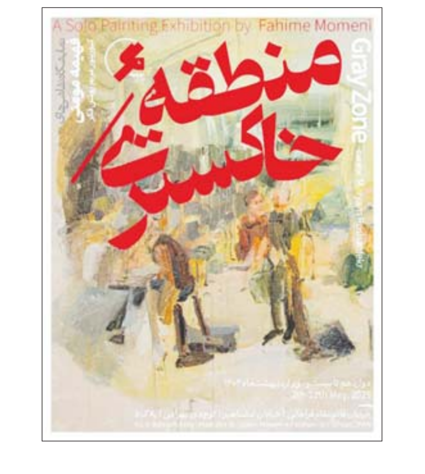

روایتی نه از موضع دانایی، بلکه از موضع پرسشگری

سرگرمی در ملأعام؛ بازنمایی خُرده‌روایت شیء و بدن در تقاطع تاریخ، فلسفه، هنر و فناوری

حسین گنجی

نمایشـگاه «سـرگرمی در ملأعـام» در مجموعـه کارخانه نـوآوری و هنر دیهیم، کاری از طاها ذاکر و کیوریتوری هدا سـرگردان، پروژه‌ای میان‌رشته‌ای و تجربه‌گراسـت که تلاش می‌کند روایتگری تاریخی را نه با اتکا به زبان نوشتار یا حافظه رسـمی، بلکه از خلال اشیا، فناوری، جامعه‌شناسی، فلسفه و بدن مخاطب ممکن کند. این نمایشـگاه، با تمرکز بر وقایع پس از انقلاب فرانسه و دسـتگاه گیوتین، ابزاری که بیش از دو قرن در میدان قدرت، عدالت و خشـونت نقش ایفا کرد، سـعی دارد با بهره‌گیری از پلتفرم‌های متنوع و تکنولوژی‌های نوین، شـیء را از وضعیت خنثی و موزه‌ای خود بیرون بکشـد و آن را به نقطه‌ای برای بازاندیشـی تاریخی بدل کند. این پروژه صرفا یک نمایشگاه نیست، بلکه از یک سو «آنتی‌موزه» است؛ فضایی که در آن اشیا به جای آنکه در قفسه‌های شیشه‌ای با سکوت و فاصله مرسوم موزه‌ها نمایش داده شوند، به‌گونه‌ای چیدمان یافته‌اند که مخاطب را به درگیری بدنمند، تجربه‌محور و حتی روانی با تاریخ دعوت کنند و از سـوی دیگر، در قامت یک نمایشگاه پژوهشی و موزه‌ای اسـت که آثار در پی عرضه خود نیسـتند، بلکه در پس و پشـت خود، حرف و سخنی تاریخی، فلسـفی و انسانی را بر دوش می‌کشند. در «سرگرمی در ملأعام»، تاریخ از دل اشیا بازگو می‌شود و اشـیا نه صرفا اسنادی از گذشته، بلکه واسطه‌هایی برای مواجهه‌ای زنده، شخصی و پرسش‌برانگیز با آن هستند.

آنتوان لاوازیه
(۱۷۹۴-۱۷۴۳)

آنتوان لاوازیه یکی از مهم‌ترین چهره‌های علم شـیمی در تاریخ، در پاریس متولد شـد و در مقام شـیمی‌دان و محققی مشـهور، کشـفیات مهمی کرد. در دوران انقلاب فرانسه ارتباطش با دولت سـلطنتی به عاملی برای محکومیت او بدل شد. در سال ۱۷۹۴ به جرم همدسـتی با رژیم سابق و خیانت محاکمه و با گیوتین اعدام شد. لاوازیه تا آخرین لحظات عمر به دنبال آزمایش‌های علمی بود.

روایت شخصی از تاریخ یک شیء

آن‌گونه که طاها ذاکر در اسـتیتمنت خود اشـاره می‌کند، ایده اولیه این پروژه از تماشای یک ویدئو در اینسـتاگرام آغاز شـد؛ ویدئویی از یک سخنرانی تلویزیونی که در آن روایتی خطاپذیر اما برانگیزاننده بیان شـده که آزادی غربی با خود خون و مرگ و خشونت در پی داشته است و آنان که امروز مدعی هستند، دیروز خود را از یاد برده‌اند. ذاکر می‌نویسد: «اشیا همیشه توجه من را به خود جلب کرده‌اند. این پروژه هم روایت من از تاریخ یک شـیء اسـت. درواقع من معتقدم اشیا، صادقانه‌ترین روایت را از تاریخ بازگو می‌کنند». ذاکر و سرگردان در چیدمانی روایتمند، شکل‌گیری تمدن از پس خشـونت و آزادی از پس خون و انسـانیت از پس شقاوت را با گزاره‌های تاریخی از وقایع پس از انقلاب فرانسـه و روند صدور و اجرای حکم اعدام از دسـتگاه گیوتین تا دستگاه فناورانه برق به نمایش گذاشتند. در این نگاه، تاریخ دیگر مجموعه‌ای از داده‌ها و رویدادها نیست که باید گردآوری و طبقه‌بندی شود، بلکه بستری است برای روایتگری فردی، انتقادی و حسی از گذشته؛ آن‌چنان که والتر بنیامین در تزهایی درباره مفهوم تاریخ می‌نویسد: «هیچ سندی از تمدن نیست که هم‌زمان سندی از بربریت نباشد». این نمایشگاه شاید به این‌گونه این نوع نگاه بنیامین را بازنویسی می‌کند که اشیا ابزار بیان صادقانه‌تری هستند و ابزارهای اعدام خود گواه عبور انسانیت از پس انبوهی شقاوت و بی‌عدالتی. مسیری که انسان دیروز آزادی‌خواه و طرفدار دیالوگ را به غیر انسانی مونولوگ‌وار بدل می‌کند. گیوتین، به‌عنوان شیء محوری این پروژه، هم ابزار عدالت‌طلبی بوده و هم نشانه قدرت سرکوب. هم به نام انقلاب آمده و هم به نام ترور. همین چندگانگی است که آن را بدل به یک شیء پیچیده، معاصر و قابل بازخوانی در شرایط اجتماعی امروز می‌کند.

تکنولوژی به‌مثابه ابزار روایت

در این پروژه، استفاده از تکنولوژی نه در خدمت تزیین یا جذب مخاطب، بلکه در جهت تولید تجربه‌ای نو از «تماس با تاریخ» به میدان کشیده شده است. بازدیدکنندگان در این نمایشگاه نه‌تنها شـاهد ویدئوآرت، بازی کامپیوتری، طراحی لباس و مستند هستند، بلکه خود به بازیگر تجربه‌ای اینتراکتیو بدل می‌شـوند. فناوری در اینجا واسطه‌ای است برای برقراری تماس مستقیم با شیء تاریخی و در نهایت، برای مواجهه‌ای پرسش‌برانگیز با تاریخ.

این رویکرد، یادآور نگاه متفکرانی همچون مارشـال مک‌لوهان است که می‌گفت «رسانه همان پیام اسـت»؛ در اینجا رسانه روایتگری، خود شـیء است و شیء از خلال فناوری، زنده، پاسـخ‌گو و روایتگر می‌شود. مواجهه مخاطب با گیوتین، از خلال بازنمایی‌های ویدئویی، صدا، نور و فضا، مواجهه‌ای تمام‌بدنی و تأمل‌برانگیز است.

ماکسیمیلیان روبسپیر
(۱۷۹۴-۱۷۵۸)

ماکسـیمیلیان روبسـپیر یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزتریـن چهره‌های انقلاب فرانسـه بـود. او در مقام یک وکیل و سیاسـت‌مدار، به‌ویژه به دلیـل نقش رهبری خود در یکی از پرتلاطم‌ترین و خونین‌ترین دوره‌های تاریخ فرانسـه شناخته می‌شود. روبسـپیر طرفدار اصولی مانند دموکراسی، حقوق برابر و مخالفت با برده‌داری بود، درعین‌حال اعتقاد داشت انقلاب باید به کمک ترور پیش برود. سیاست‌های او منجر به هزاران اعدام ازجمله چهره‌های برجسته سیاسی و مخالفانش شد. بعد از وقوع یـک کودتای داخلـی خود او نیز در ۲۸ جولای ۱۷۹۴ به همـراه چندین نفر از یاران نزدیکش با گیوتین اعدام شد.

خُرده‌روایت‌ها در برابر روایت رسمی

تمرکز این نمایشگاه بر «خُرده‌تاریخ» (microhistory) گیوتین، به معنای تمرکز بر روایت‌هایی اسـت که در تاریخ رسـمی، خاموش یا حاشـیه‌ای باقـی مانده‌اند. برخـلاف روایت‌های بزرگ (grand narratives) کـه در آنهـا تاریخ با زبان فاتحان و حاکمان بازگو می‌شـود، در این پروژه، گیوتین همچون یک آپاراتوس (به تعبیر فوکو) بازخوانی می‌شـود که نه‌تنها روایتگر مرگ، بلکه فاش‌کننده مناسبات قدرت و بدن است. همچون اثر شارل دو مونتسکیو، نامه‌های ایرانی، که در آن نویسنده با ترفند روایت از زبان غریبه‌ای ایرانی، وضعیت جامعه فرانسه را نقد می‌کند، این پروژه نیز تلاش می‌کند از طریق «زبان شیء» -و نه سوژه انسانی- به نقد جامعه بپردازد. مونتسکیو از زبان ازبک و ریکا بهره برد تا جامعه‌اش را در آینه دیگری بازتاب دهد؛ در «سـرگرمی در ملأعام»، اشـیا همان آینه‌اند. یوهان ولفگانگ گوته درباره نامه‌های ایرانی می‌نویسـد: «مونتسکیو در این کتاب، با ترغیب شایسته‌ترین احساسات، ملت فرانسه را به مبرم‌ترین وظایف خود سوق می‌دهد». همین الگو در این پروژه دیده می‌شود. روایت از زبان اشیا، ما را با وظایف فراموش‌شده‌مان در قبال تاریخ، عدالت و بدن روبه‌رو می‌کند.

بدن، فضا، خشونت

چیدمان نمایشگاه در یک سوله صنعتی، با نورپردازی محدود، سکوت و فواصل معنادار میان آثـار، خود تبدیل به جزئی از تجربه روانی و فیزیکی مخاطب می‌شـود. بدن بازدیدکننده در این فضا درگیر سـؤالاتی از جنس «تاریخ بدن»، «خشـونت دیداری» و «نقش تماشاگر» و در نهایت آزادی در بازتولید خشـونت می‌شود. همین نگاه بدنمند اسـت که آن را از نمایشگاه‌های سنتی و مـوزه‌ای جدا کرده و به تجربه‌ای پداگوژیک بدل می‌کند. مطابق نظریه ژرژ باتای، خشـونت و مرگ نه پنهان‌شـدنی، بلکه بنیاد تجربه زیبایی‌شناسـانه‌اند. او در ادبیات و شر اشاره می‌کند که هنر باید به ناپذیرفتنی‌ترین لایه‌های تجربه انسـانی نزدیک شود. در این نمایشگاه، زیبایی‌شناسی اشیای اعدام، خود به بازتابی از مناسبات قدرت، بدن و گناه تبدیل شده است. پرسش شما، نقطه کانونی بسیار مهمی از نمایشگاه «سرگرمی در ملأعام» را برجسته می‌کند؛ یعنی تقابل میان آرمان آزادی و بازتولید خشونت از دل همان آرمان. از منظر فلسفی و انسانی، این نمایشگاه به روشنی می‌کوشد نشان دهد چگونه ابزارها و اشیا، تنها خنثی یا تابع اراده انسان‌ها نیستند، بلکه حاملان تاریخ، حافظان ایدئولوژی‌ها و حتی عاملان شکل‌گیری خشونت‌اند. گیوتین که زمانی نماد رهایی از استبداد بود، در نهایت به ابزار حذف همان آزادی‌خواهان تبدیل شد.

فلسفه، انسان و انسانیت

با الهام از اندیشه‌های فوکو و لاتور، نمایشگاه نشان می‌دهد که اشیا مانند گیوتین نه‌فقط ابزار، بلکه آپاراتوس‌هایی هستند که دانش، قدرت و بدن‌ها را درهم‌تنیده می‌کنند. این نگاه، عاملیت را از سـوژه انسانی صرف، فراتر می‌برد و آن را به شـبکه‌ای از انسان‌ها، اشیا و نهادها گسترش می‌دهد. بازنمایی بدن در چیدمان‌های این نمایشگاه، یادآور ایده فوکویی «تنبیه در منظر همگان» است. سـلب حیات، دیگر یک رویداد پنهان در پشـت درهای بسته نیست، بلکه تماشای مرگ خود بدل به نمایش و سرگرمی می‌شـود. این مسئله در جوامع مدرن، همچنان در شکل‌گیری رسانه‌ای خشونت و تنبیه دیده می‌شود. یکی از تلخ‌ترین آموزه‌های تاریخ انقلاب فرانسه و دوره ترور (Reign of Terror) دقیقا همین اسـت: بسیاری از انقلابیون اولیه، نظیر دانتون و روبسپیر، خود قربانی همان نظامی شـدند که به ایجاد آن کمک کرده بودند. همان‌طور که «هانا آرنت» در خاستگاه‌های توتالیتاریسم می‌نویسد، انقلاب‌ها وقتی بدون مهار نهادهای مدنی و قانون، تنها بر شـور انقلابی و احساسات توده‌ای تکیه کنند، خشونت را بازتولید می‌کنند. پروژه طاها ذاکر با تأکید بر «خرده‌تاریخ‌ها» در پی آن اسـت تا پرتره‌ای از مغفول‌ماندگان، حذف‌شدگان و بدن‌هایی بسازد که در متن تاریخ رسمی جایی ندارند. روایت از گیوتین، در اینجا نه صرفا ابزار اعدام، بلکه نمادی است از نادیده‌گرفتن «دیگری» به واسطه ایدئولوژی. آزادی بدون نقد مداوم خود، بدون مراقبت از ابزارهایی که در راهش اسـتفاده می‌شـوند، می‌تواند به ضد خود بدل شود. اگرچه انقلاب فرانسه آغازگر گفتمان‌های مدرن حقوق بشر بود، اما گیوتین یادآور آن است که حتی در نام آزادی، ممکن اسـت انسان به ابزاری برای سرکوب دیگری بدل شود. «سرگرمی در ملأعام» یک موزه صرف یا یک اینستالیشـن آوانگارد نیسـت، بلکه یک آینه است؛ آینه‌ای که اگر با دقت در آن بنگریم، شاید چهره خودمان را در لحظه تماشای خشونت، به‌عنوان بخشی از تماشاگران «ملأعام» بازشناسیم.

آندره شنیه
(۱۷۹۴-۱۷۶۲)

آندره شنیه، شاعر و نویسنده فرانسوی، به خاطر اشعار آزادی‌خواهانه و انتقادی‌اش علیه اسـتبداد در دوران انقلاب فرانسه شهرت داشـت. او ابتدا به سبک رمانتیک شعر می‌سرود و حامی انقلاب فرانسه بود، اما با افزایش خشونت‌ها به یکی از منتقدان انقلاب تبدیل شد. شنیه به اشتباه در یک میهمانی دستگیر شد اما چون روبسپیر با اشعار اعتراضی او آشنا بود، چند روز قبل از پایان دوره ترور، با گیوتین در پاریس اعدام شد.

نسبت این پروژه با ما

نمایشگاه در موقعیتی خاص برگزار می‌شود؛ در زمانه‌ای که همچنان خشونت در حوزه‌های مختلف، چه نمادین و چه واقعی، جاری اسـت و اشـیای قدرت (از طناب دار تا کلمات قانونی) همچنان به نمایش در ملأعام درمی‌آیند. این پروژه، اگرچه درباره فرانسه پس از انقلاب کبیر است، اما بی‌شـک آینه‌ای است برای تأمل بر وضعیت خود ما؛ تماشای «سرگرمی در ملأعام» دیگران، گاه روایتی پنهانی از ماسـت؛ مایی که به تماشای اعدام می‌رویم و آن را به‌مثابه سرگرمی تلقی می‌کنیم. بماند که همان نیز قرار بود محل درس‌گیری باشـد و نه بازتولید آنچه خوب نیسـت. نمایشگاه با ارجاع به تاریخ اعدام‌های علنی، نه‌فقط در فرانسه، بلکه به‌عنوان رویه‌ای جهانی و با یادآوری سرنوشت کسانی که نه با نام، بلکه با بدن‌های‌شان در تاریخ باقی مانده‌اند، سعی می‌کند خشونت فراموش‌شده را از خلال زیبایی‌شناسی اشیا احضار کند.

روایتگری، مقاومت، بازاندیشی

«سرگرمی در ملأعام» را می‌توان از سویی تلاشی برای بازاندیشی تاریخ دانست؛ تاریخی که نه با روایت‌های کلان، بلکه از خلال اشـیای کوچک، تجربه‌های فردی و مواجهه‌های بدنمند قابل فهم می‌شود و از سوی دیگر آن را می‌توان دعوتی به بازاندیشی در مفهوم فلسفی انسان و مفهوم آزادی دانسـت، آن وقت که انسـان قدرت را در آغوش می‌گیرد و دیگر آزادی‌خواه نیست، بلکه آزادی‌بخش اسـت. این پروژه، تماشای تاریخ را بدل به تجربه‌ای زیسته، انتقادی و چندرسانه‌ای کرده است. نه از موضع دانایی، بلکه از موضع پرسشگری. اگر والتر بنیامین به ما آموخت که تاریخ باید از منظر شکست‌خوردگان بازخوانی شود، این پروژه، تصویر آنان را از خلال ابزاری که نابودشان کرد، بازنمایی می‌کند. گیوتین، که روزی برای عدالت ساخته شد، در این روایت به آپاراتوسی برای تأمل بر شکسـت عدالت بدل می‌شـود؛ جایی که به نام آزادی در پساانقلاب فرانسه بی‌عدالت جولان می‌داد و خشونت با آثار و اشکال مختلف و شاید اتفاقا مدرن و قانونی جلوه‌گری می‌کرد. در نهایت، این پروژه نه صرفا درباره تاریخ یک شـیء، بلکه درباره نسـبت ما با تاریخ، با قدرت، با بدن و با فناوری اسـت. در روزگاری که تاریخ در رسـانه‌ها و سیاست به مصرف سریع درمی‌آید، «سـرگرمی در ملأعام» دعوتی است به مکث، به تماشـای اشیا و به شنیدن آنچه معمولا گفته نمی‌شـود. نمایشگاه «سرگرمی در ملأعام» را می‌توان تلاشی برای پیوند میان هنر، تاریخ، فلسفه و فناوری دانست؛ پروژه‌ای که به مدد زبان شیء، صدای فراموش‌شدگان تاریخ را احضار می‌کند. این پروژه نه‌فقط درباره گذشته، بلکه پرسشی است درباره اکنون: نسبت ما با خشونت، با نمایش، با بدن و با حقیقت.

نگارخانه

نخستین همکاری گالری «اُ» با نصرالله مسلمیان

این مجموعه آثار که از دهه ۷۰ شمسی شروع به شکل‌گرفتن کرده، نمایانگر تغییر رویه‌ای درخور توجه از آثـار نمادپردازانه پیشین نصرالله مسلمیان است. شیوه کاری که آن را بسیار جداافتاده از پیچیدگی تجربه زندگانی می‌داند. او با دورشدن از آثار بزرگ و نمادین روی بوم، به سـمت خلق آثاری درون‌نگر که از تجربه شخصی‌اش برآمده و تحت تأثیر شـرایط انضمامـی و تجربه مدرنیسـم بود، سـوق داده شـد. انتزاع و پیکرنمایـی موجود در این آثـار، هر دو به یک اندازه در خلق اثر مورد توجه بوده‌اند؛ خصلتی که نمایانگر عقیده مسـلمیان در تنوع فرم‌های زندگی اسـت. اشـخاصی کـه او به تصویر می‌کشـد، سـاختارهایی نمادین نبـوده، بلکه نمایانگـر حضوری شـکل‌گرفته از تاب‌آوری انسـان هستند. او به جای افرادی معیـن، چهره‌هایی که بار تاریخ شـخصی و جمعـی را به دوش می‌کشند، تصویر می‌کند. زبان تصویری او توسط پارادوکسـی گیرا برجسته می‌شود: همنشینی رنگ‌های آرام‌بخش و درخشان با تجلی‌هایـی از تراژدی. ایـن ناهنجاری عاطفی، چنان مخاطب را به فضایی از تأمل و آسـیب‌پذیری فرو می‌بـرد که صحه‌ای بر تعهد مسـلمیان در به نمایش گذاشتن وضعیت انسان و مسئولیت جمعی ما به هنگام بحران می‌گـذارد. پرداخت عمیق او به هویت، حافظه فرهنگی و تأثیر پایدار تاریخ بر اکنـون در پرتره‌هایی که او تحت تأثیـر نگارگـری ایرانی از زنان می‌کشـد، مشهود اسـت. بااین‌حال، پرداخت به این مسـئله را با احتیـاط جهت‌دهی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که تعادلی ظریف میان تحسین و نکوهـش، بازتـاب و پرهیز قائل شـود. ترکیب‌بندی‌های مسلمیان غنی از عناصر نمادینی اسـت که از معانی کلیشـه‌ای و ثابت خود دوری می‌کننـد. این نمادها به جای ارجاع به معانی رایج اجتماعی خود، آگاهانه مبهم و باز باقی می‌مانند تا معانی شخصی و مبهم را تداعی کنند. بهره‌گیری او از فرم‌های کلاژمانند به بُعد احساسـی آثارش عمق می‌بخشد و هم‌زمان با دعوت به ارجاعات واقع‌نمایانه، به تفکر مستمر، فضایی گشوده برای تفسیر فراهم می‌آورد.

کاروس؛ نمایشگاه انفرادی حمزه فرهادی در گالری ۰۰۹۸۲۱

Pishkhan.com

حمزه فرهادی، نقاش، مجسمه‌سـاز و معمار ایرانی است. او در سال ۱۳۸۶ مدرک کارشناسـی نقاشـی خود را از دانشـکده هنـر و معمـاری دانشـگاه آزاد دریافت کرد. نخسـتین نمایشـگاه انفرادی‌اش با عنـوان «دختران حـوا» در سـال ۱۳۸۶ در «گالری مهر، دانشـگاه چمـران اهواز» برگزار شد.

عـلاوه بر فعالیت هنـری، فرهادی در حوزه برگزاری و کیوریتوری نمایشگاه‌های هنری نیز فعـال بوده اسـت. او به‌عنوان دبیر اجرائی و کیوریتور در نمایشـگاه‌های مختلف هنـر معاصر ایـران، ازجمله در «موزه هنرهای معاصر اهـواز» و «گالری لاله تهران»، فعالیت داشته است.

حمزه فرهادی نقاش و مجسمه‌سازی اسـت که آثارش با جنوب گره خورده‌اند. وی تجربـه دهـا نمایشـگاه گروهی در ایران، آمریکا، فرانسه، کانادا، امارات متحده عربی، ژاپن، کره‌جنوبی و انگلستان و ده‌ها نمایشـگاه‌گردانی در ایـران و نمایشـگاه انفـرادی در گالری‌های هما، طراحان آزاد، الهه، اعتما، مهـر و موزه هنرهای معاصر اهواز را در کارنامه خود دارد. شـاید بتوان گفـت در میان هنرمندان تجسـمی ایران هیچ‌کس بـه اندازه او متأثـر و متمرکز بر نفت و اقلیم خوزسـتان دسـت به خلق اثر هنری نزده باشـد و به‌عنـوان منبعی ارزشـمند برای الهام در آثارش بهره نبرده باشـد. او اکنون بر منظره‌هایی تمرکز کرده اسـت که ضمـن مدرن‌بـودن همچنان رگه‌هایی از جنوب را با خود دارند؛ هرچند باران به قاب‌های او نیز آمده است و لوله‌ها و اشکال دفرمه شـده‌اند و گویی از جهان دیگری به این جهان آمده‌اند.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

سه‌شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۴ • ۸ ذی‌القعده ۱۴۴۶ • ۶ می ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۱۰۲ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۱ • اذان مغرب ۱۹:۱۵ • اذان صبح فردا ۳:۳۱ • طلوع آفتاب ۵:۰۶

پروازهای رفت حج از صبح ۱۵ اردیبهشت با اعزام نخستین گروه از زائران تهران آغاز شد و حجاج راهی مدینه منوره شدند.
عکس: علیرضا صوت‌اکبر، ایسنا

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

خبرخوانی

ماشین پاپ؛ درمانگاه کودکان غزه

اعلام شده است بیش از ۱۶ هزار کودک در غزه کشته شده‌اند و سازمان‌های جهانی نیز برای متوقف‌کردن این کشتار، ناتوان به نظر می‌رسند. اما آخرین وصیت پاپ درباره کودکان غزه است. پاپ فرانسیس که گفته می‌شود هر شب با کلیسایی در غزه تماس می‌گرفت و درباره شرایط مردم جویا می‌شد، یکی از ماشین‌های خود را بخشیده تا به عنوان درمانگاه کودکان مورد استفاده قرار گیرد. به گزارش تلویزیون سوئد، پاپ فرانسیس فقید، رهبر کاتولیک‌های جهان، در آخرین وصیت خود پیش از مرگش خواسته است خودرویی که در سال ۲۰۱۴ با آن به شهر بیت‌لحم فلسطین سفر کرده بود به درمانگاه سیار برای درمان کودکان غزه تبدیل شود. این ابتکار از سوی «پیتر برونه»، دبیرکل کاریتاس سوئد و با همکاری «آنتون اصفر»، دبیرکل کاریتاس قدس، مطرح شد و پاپ فرانسیس هم با آن موافقت کرد.

برونه در بیانیه مطبوعاتی نوشت: «این خودرو امکان این را فراهم خواهد کرد که ما به کودکانی که در حال حاضر از خدمات بهداشتی محروم هستند، کودکان زخمی و رنجور از سوءتغذیه دسترسی پیدا کنیم. این یک مداخله ملموس برای نجات زندگی در زمانی است که نظام بهداشتی غزه تقریبا به طور کامل از هم فروپاشیده است. درواقع، این فقط یک خودرو نیست، بلکه پیامی است، مبنی بر اینکه جهان، کودکان غزه را فراموش نکرده است. این خودرو یک دعوت است برای بقیه جهان که آنها را نیز به یاد داشته باشند». البته برای اجرائی‌شدن این طرح قرار است اقداماتی انجام شود از جمله با یک لایه محافظ پلاستیکی تقویت خواهد شد تا از آن در برابر ترکش محافظت شود. هرچند چالش بزرگ‌تر، همکاری‌نکردن اسرائیل برای انتقال این درمانگاه سیار به غزه است.

اسکایپ رفت مایکروسافت‌تیمز آمد

مایکروسافت اعلام کرده است کاربران اسکایپ می‌توانند با استفاده از حساب‌های فعلی خود به مایکروسافت‌تیمز (نسخه رایگان) منتقل شوند. این پیشنهاد پس از حذف اسکایپ رخ داد. شرکت مایکروسافت دیروز اعلام کرد سرویس تماس صوتی و تصویری اسکایپ پس از ۲۲ سال فعالیت به کار خود پایان خواهد داد. این تصمیم در راستای تمرکز بیشتر مایکروسافت بر توسعه پلتفرم ارتباطی «مایکروسافت‌تیمز» اتخاذ شده است.

اسکایپ در سال ۲۰۰۳ توسط توسعه‌دهندگان استونیایی راه‌اندازی شد، در سال ۲۰۱۱ با مبلغ ۸.۵ میلیارد دلار توسط مایکروسافت خریداری شد. در دوران اوج خود، این پلتفرم بیش از ۳۰۰ میلیون کاربر فعال ماهانه داشت و به یکی از ابزارهای اصلی برای برقراری تماس‌های صوتی و تصویری در سراسر جهان تبدیل شده بود. با این حال، در سال‌های اخیر و با ظهور رقبایی مانند زوم، واتس‌اپ و گوگل‌میت، محبوبیت اسکایپ کاهش یافته است. حالا مایکروسافت پس از پایان‌دادن به فعالیت اسکایپ، به کاربران این اپلیکیشن اجازه می‌دهد تا از حساب‌های فعلی خود به نسخه رایگان مایکروسافت‌تیمز منتقل شوند. در این فرایند، تمامی مخاطبان و تاریخچه چت‌ها به طور خودکار به تیمز منتقل خواهد شد. همچنین کاربرانی که تمایلی به استفاده از تیمز ندارند، می‌توانند داده‌های خود را تا پیش از تاریخ تعطیلی اسکایپ بردارند؛ چراکه این داده‌ها تا پایان امسال ذخیره خواهند شد.

به این ترتیب، پایان فعالیت اسکایپ نه‌تنها پایان یک سرویس محبوب، بلکه آغاز فصل جدیدی در حوزه ارتباطات دیجیتال با تمرکز بر ابزارهای مدرن‌تر و یکپارچه‌تر است. به‌ویژه که مایکروسافت‌تیمز با ارائه ویژگی‌هایی مانند برگزاری جلسات، مدیریت تقویم‌ها و ایجاد جوامع، به عنوان پلتفرم اصلی ارتباطی مایکروسافت برای کاربران شخصی و سازمانی معرفی شده است.

برخی مشخصات مایکروسافت‌تیمز در ابتدا برای محیط‌های کاری و سازمانی طراحی شده بود، اما به‌مرور با افزودن قابلیت‌های عمومی و رایگان، برای کاربران شخصی نیز در دسترس قرار گرفت.

زندمقدم در آینه‌ای از شن

افشین دشتی

خیلی به شانس معتقد نیستم، اما نمی‌شود بعضی آشنایی‌ها را فارغ از شانس دانست. دیدار با دکتر محمود زندمقدم یکی از این شانس‌های زندگی بود. دو بار در خانه رفقای عزیزی، فرصت گپ‌وگفت پیش آمد که البته بیشتر وقت به شنیدن حکایت‌های شیرین دکتر گذشت. خودش معتقد بود و به زبان می‌آورد دلش می‌خواهد از خاطراتش آگاه باشند و به همین دلیل در تعریف‌کردن اصلا امساک نمی‌کرد. خاطراتی دست‌اول از اختلاف نظرها در سازمان برنامه و بودجه، دوستی با بیژن جزنی و البته همراهی‌نکردن با او (مانند معصوم‌بیگی فکر می‌کرد راه خدمت به این مملکت و مردمش مسیر دیگری دارد)، راه‌اندازی دانشگاه در سیستان‌وبلوچستان، مشاوره‌دادن به دولت‌ها برای مذاکره با قوم ساکن در هر نقطه از بلوچستان برای کمک به جلوگیری از درگیری، حذفش از شغل و کار ندادن به او با وجود داشتن آشنا و پارتی (می‌گفت آشنایی در دوره پهلوی توصیه‌نامه‌ای نوشت برای اداره‌ای که به او کار بدهند. مدیر آن اداره گفته بود برای توصیه‌نویس احترام خاصی قائل است اما با تمام این ارادت کاری به دکتر نمی‌دهد. دکتر پرسیده بود چرا؟ مدیر جواب داده بود چون تو از میان تمام ایران رفتی سراغ سیستان‌وبلوچستان و از تمام تهران رفته‌ای سراغ شهر نو... . پیداست که گرفتاری درست می‌کنی!)، مجوز ندادن به چاپ اول حکایت بلوچ که می‌خواست به هزینه شخصی منتشرش کند و نامه اعتراضی که به خاتمی نوشت و از این قبیل خاطرات. در همان جلسه اول دیدار و گفت‌وگو، گفتم که در این مملکت هر کاری که شده، منشأ فردی داشته و سیستمی نبوده، یعنی یک نفر همت کرده و خودانگیخته و با کلی هزینه و سختی، کاری را برای آبادانی و فرهنگ این مردم پیش برده؛ مثل دهخدا، مثل اصفیا. خندید و تأیید کرد که خودش مصداقی بود از این مفهوم. زندگی‌اش را فدای کاری کرده بود که خودش برعهده خودش گذاشته بود. این سر عمر تنها شده بود. وقتی پای صحبت این پیر که با ذهن جوان و حافظه‌ای غریب سخن می‌گفت می‌نشستی، دائما فکری می‌شدی که چطور می‌توانی کمک کنی که این‌همه حرف هبا و هدر نشود. آن موقع نشری راه انداخته بودیم و به پیشنهاد همان رفقا اولین مقاله‌های دکتر درباره شهر نو و سیستان‌وبلوچستان را منتشر کردیم. اهل رونمایی نبودیم یا بلد نبودیم. اما وقتی چاپ هفت جلد حکایت بلوچ انجام شده بود، در رونمایی آن محبت کرده بودند و چند جلدی از کتاب «از سرزمین بی‌پرنده تا قلعه» را هم گذاشته بودند در دامنه کوه عظیم حکایت‌ها. این شد آخرین دیدار من با دکتر. با حیف و دریغ از وعده بی‌وفا. گفتم که سر می‌زنم و می‌شد باز هم ببینمش، اما تنبلی کردم. یک‌دفعه پیر شده بود. همیشه در فکر بودم که ای‌کاش می‌شد خاطرات دکتر را ضبط کرد یا مستندی ساخت از او. به هر دلیلی نشده بود و آن رفقا که حالا رسیدگی می‌کردند به دکتر هم از این فقدان رنجور بودند. آفتاب دم غروب بود و داشت محو می‌شد و کاری هم نمی‌شد کرد. به همین دلیل وقتی شنیدم با همه بدخلقی‌ها و ادا و اطوارها بالاخره مستندی از او تهیه شده است، خوشحال شدم. حالا دیگر دکتر نیست و به قول نیما او رفته با صدایش، اما همت رفقا همچنان پابرجاست. وقتی دیدند از نشر ما آبی گرم نمی‌شود، با جابه‌جایی مقاله‌ها کتاب را دوباره چاپ کردند با ناشر دیگری. اما این بار ناشر بلد بود رونمایی بگذارد. به هر حال این رونمایی را چسباندند به نمایش فیلم مستند دکتر به اسم «مردی با یک استکان چای شن» تا لابد جمع زمان مراسم دندان‌گیر شود و دراین‌میان چشممان روشن شود به دیدار دکتر.

ارادتم به دکتر و زحماتش و زبان شیرین و حافظه عجیبش، بی‌صبرم کرده بود. اما فیلم جز فرصت‌سوزی و حسرت به دل گذاشتن، چیزی نداشت. یک مستند با کادرهای بسته سیاه و سفید از دکتر در دو دوره پیری، چند تصویر دور و سر و دُم بریده از راه‌رفتن با عصا، تصویر درکه و آب که می‌رفت، به همراه تصاویر رنگی هوایی و گاهی هم زمینی و چند پرتره از سیستان‌وبلوچستانی‌ها با کلوزآپ چند چشم مریض با سفیدی رو به زردی و پای کبره‌بسته و کپر و کلبه سقف و در و پیکر شکسته.

راستش اول فکر کردم کارگردان مستند کلا نظرش آن بوده که در فیلمش بپردازد به سیستان‌وبلوچستان از زبان دکتر؛ ولی چرا این‌قدر بی‌موقع؟ آن‌هم با اثبات زوال حافظه در پیری با تکرار یک سؤال و دریافت دو جواب متفاوت. پس موضوع خود دکتر بود. آخرش هم با تاریخ تولد و مرگ تمام شده بود، با کلیشه‌ای بهشت‌زهرایی برای تاریخ مرگ با عنوان «رهایی». نه، کارگردان ملتفت بوده که فیلم پرتره‌ای است از دکتر. پس موضوع قربانی شده بود؛ با نام و شهرت کارگردان قربانی شده بود، از دست رفته بود. نقاط عطف زندگی دکتر کجا بود در این ۸۴ سال؟ الان در این سر عمر با کوهی از حکایت بلوچ باید در فیلم و رودررو می‌پرسیدید چرا عقب‌افتادگی داریم در آن خطه؟ یا الان چطور است در مقایسه با گذشته؟ یا در کلیشه‌های تلویزیونی و سطحی سقوط کنید با این سؤال که اگر امروز بود، هم همان کارها را می‌کردید؟

در کلِ فیلم پرسشی درباره ابتدای زندگی دکتر بود و ذکر خاطره سخت‌گیری و مرگ پدر و مهربانی مادر و ناامیدی و یأس دوران کهولت. باقی هرچه بود، در جوف پرسش‌های متظاهرانه درباره سیستان‌وبلوچستان به گوش می‌رسید. همراه با تصاویر بریده‌بریده و موسیقی که یک‌دفعه می‌آمد و یک‌دفعه هم ورمی‌پرید.

البته آدمی با امید زنده است؛ یعنی نمی‌شود فرض کرد گوشه‌کناری، صوتی از دکتر ضبط شده باشد از خاطرات، یا آشنایی قلمی کرده باشد آنچه شنیده است؟ یا اصلا خودِ دکتر از آن‌همه خاطره، متنی را قلمی نکرده، حتی اندک؟

خارجی‌خوانی

جنگ غزه و مرگ روزنامه‌نگاران

محمود فاضلی

دفتر رسانه‌ای فلسطینی‌ها در غزه اعلام کرد در پی کشته‌شدن یک روزنامه‌نگار دیگر در غزه، شمار شهدای روزنامه‌نگار در اثر بمباران رژیم صهیونیستی از ۷ اکتبر سال ۲۰۲۳ به ۲۱۱ نفر افزایش یافته است. آخرین روزنامه‌نگار قربانی در غزه «محمد صالح البردویل» نام دارد که به عنوان گوینده رادیو «صدای الاقصی» فعالیت داشت. اسرائیل با هدف قرار دادن یک خبرنگار فلسطینی و همسر و فرزندش در شهر «دیرالبلح» در مرکز غزه به مقابله با خبرنگاران غزه ادامه می‌دهد. تداوم حملات به خبرنگاران و شهادت آنها به‌شکل فزاینده جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که هدف از این جنایت ترساندن آنهاست. هدف قرار دادن خبرنگاران در راستای نسل‌کشی در غزه انجام می‌شود. تعداد روزنامه‌نگاران کشته‌شده در غزه از مجموع جنگ داخلی آمریکا، جنگ‌های جهانی اول و دوم، جنگ کره، جنگ ویتنام (شامل درگیری‌ها در کامبوج و لائوس)، جنگ‌های یوگسلاوی در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ و جنگ افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر فراتر رفته است. این جنگ، به‌سادگی بدترین درگیری برای خبرنگاران بوده است. این سطح از خشونت علیه خبرنگاران در تاریخ مدرن بی‌سابقه است و غزه را به خطرناک‌ترین مکان برای فعالیت رسانه‌ای تبدیل کرده است.

فلسطینی‌ها هدف‌گیری، کشتار و ترور روزنامه‌نگاران فلسطینی توسط اسرائیل را به‌شدت محکوم می‌کنند و از فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران، فدراسیون خبرنگاران عرب و همه نهادهای روزنامه‌نگاری در جهان می‌خواهند این جنایات سیستماتیک علیه خبرنگاران حرفه‌ای فلسطینی در غزه را محکوم کنند. طی جنگ نابرابر اسرائیل در غزه، نهادهای مرتبط با فعالیت خبرنگاران، حقوق‌بشری و بین‌المللی خواستار اتخاذ تدابیر سخت‌گیرانه برای جلوگیری از حملات اسرائیل علیه خبرنگاران و روزنامه‌نگاران و هدف قرارگرفتن عمدی آنها از سوی نظامیان ارتش رژیم اسرائیل شده‌اند، اما این رژیم جنایتکار با بی‌اعتنایی به این درخواست‌ها، همچنان خبرنگاران و مراکز اطلاع‌رسانی را هدف قرار می‌دهد.

اسرائیل این کشتار را با هدف توقف پوشش رسانه‌ای آنها، حمله به غزه و جلوگیری از انتشار تصاویر نسل‌کشی غیرنظامیان انجام می‌دهد. هدف قرار دادن خبرنگاران و روزنامه‌نگاران نشان‌دهنده قصد اسرائیل برای پنهان‌کردن حقیقت و اعمال سانسور رسانه‌ای بر جنایاتی است که علیه مردم فلسطین انجام می‌دهد. این آمار از میزان هدف قراردادن سیستماتیک اصحاب رسانه توسط اسرائیل پرده برمی‌دارد، به طوری که اصحاب رسانه مدارک هویتی و جلیقه‌های خبرنگاری که آنها را به‌وضوح قابل شناسایی می‌کند، دارند.

با وجود محکومیت‌های مکرر بین‌المللی، اسرائیل همچنان از پاسخ‌گویی درباره هدف قرار دادن روزنامه‌نگاران خودداری می‌کند و از حمایت سیاسی از برخی قدرت‌های بزرگ و همچنین از ضعف مکانیسم‌های پاسخ‌گویی در دادگاه‌های بین‌المللی بهره می‌برد. «صلاح عبدالعاطی»، مدیر کمیته بین‌المللی حمایت از حقوق مردم فلسطین (حشد)، تأکید دارد که اسرائیل به عمد خبرنگاران فلسطینی را هدف قرار می‌دهد تا مانع از ایفای نقش آن‌ها در مستندکردن و افشای جنایات نسل‌کشی و مسدودکردن پوشش رسانه‌ها در جهان شوند. هدف قرار دادن خبرنگاران و کشتار غیرنظامیان، جنایات جنگی تمام‌عیار و نقض جدی قطع‌نامه‌های سازمان ملل و قوانین بین‌المللی است؛ قوانینی که از غیرنظامیان و خبرنگاران هنگام درگیری‌های مسلحانه محافظت می‌کند. او از سازمان ملل، فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران، فدراسیون خبرنگاران عرب و سازمان‌های حقوق‌بشری می‌خواهد تا با تحریم رژیم اشغالگر، اعمال تحریم‌ها و مجازات عاملان جنایات علیه خبرنگاران در محاکم بین‌المللی، محکومیت‌ها را به اقدامات عملی تبدیل کنند. «تحسین الاسطل»، معاون سندیکای روزنامه‌نگاران فلسطینی، تأکید دارد که هدف قرار گرفتن دو روزنامه‌نگار یادشده یک جنایت جنگی هولناک است که هدف آن پنهان‌کردن حقیقت و ترساندن همه کسانی است که حامل پیام آزادی بیان هستند. این جنایت، بخشی از سیاست سیستماتیک اشغالگران برای از بین‌بردن روزنامه‌نگاران فلسطینی است که هدف مستقیم ماشین کشتار اسرائیل شده‌اند، فقط به این دلیل که وظیفه خود را برای انتقال حقیقت انجام می‌دهند. هدف قرار دادن خبرنگاران، یک جنایت جنگی تمام‌عیار است که مستلزم اقدام فوری جامعه جهانی برای پایان‌دادن به این جنایات است.

علاوه بر هدف قراردادن خبرنگاران فلسطینی با موشک، تصمیم مشترک آمریکا و اروپا برای مسدودکردن شبکه تلویزیونی «الاقصی» که از داخل نوار غزه پخش می‌شود، از تمامی ماهواره‌ها صادر شد. این تصمیم آمریکا شامل اعمال جریمه‌های سنگین برای هر ماهواره‌ای که سیگنال‌های این کانال را دریافت می‌کند، می‌باشد. رئیس دفتر رسانه‌ای غزه این تصمیم را هم‌دستی با حملات اسرائیل و با هدف پنهان‌کردن حقیقت و جلوگیری از شنیدن درد و رنج مردم فلسطین در جهان می‌داند. این تصمیم در زمانی اتخاذ شد که رسانه‌های اسرائیلی اجازه دارند سخنان نفرت‌انگیز و نژادپرستی را منتشر کنند که این مسئله نشان‌دهنده استاندارد دوگانه در برخورد با آزادی رسانه‌هاست. تصمیم آمریکا و اروپا نقض آشکار آزادی عقیده، بیان و آزادی رسانه‌ها است که توسط قوانین بین‌المللی و کنوانسیون‌های حقوق بشر تضمین شده است. رسانه‌های فلسطینی در زمانی مسدود شده‌اند که به رسانه‌های اسرائیلی اجازه داده می‌شود لفاظی‌های تحریک‌آمیز علیه فلسطینی‌ها منتشر کنند. این اقدام به دنبال خاموش‌کردن صدای فلسطین، جلوگیری از افشای جنایات اشغالگران و تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی است. اسرائیل با هدف افزایش مرگ‌ومیر مجروحان، زیرساخت‌های درمانی را هدف قرار داده و بیمارستان‌ها را تخریب می‌کند. این حملات، نظام سلامت غزه را تا مرز فروپاشی کامل کشانده و در دسترسی فلسطینیان به خدمات درمانی یک فاجعه ایجاد کرده است. تاکنون بیش از یک هزار پزشک و پرستار کشته و بیش از ۳۰۰ نفر دیگر بازداشت یا شکنجه شده‌اند. اسرائیل از ورود «مواد بی‌حسی، دستگاه‌های بیهوشی، کپسول‌های اکسیژن، دستگاه‌های تنفس مصنوعی، سیستم‌های تصفیه آب، داروهای ضدسرطان، بسته‌های بهداشت مادران، ژنراتورها و دستگاه‌های اشعه ایکس» جلوگیری می‌کند.

۲۵۰ درصد

رسانه‌ها از افزایش تمایل ۲۵۰درصدی آمریکایی‌ها برای مهاجرت به اروپا خبر می‌دهند. طبق گزارش فایننشال‌تایمز، از ابتدای سال ۲۰۲۵ میزان درخواست‌های مهاجرت از سوی مشتریان آمریکایی نسبت به سال گذشته ۲۵۰ درصد افزایش یافته است. در سه‌ماهه نخست سال ۲۰۲۵، تقریبا سه‌چهارم از شهروندان آمریکای شمالی که در بریتانیا به دنبال خرید خانه بودند، قصد مهاجرت دائمی داشته‌اند. آمریکایی‌ها با ۱۶ درصد، بزرگ‌ترین گروه خریداران خارجی در بازار مسکن بریتانیا محسوب می‌شوند. آنان دلایلی همچون آتش‌سوزی، ترامپ و اسلحه دارند.

۲۰۰ میلیارد تومان

یارانه ۲۰۰ میلیارد تومانی برای نمایشگاه کتاب امسال در نظر گرفته شده است. همچنین محسن جوادی، رئیس سی‌وششمین دوره نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، درباره بن دانشجویان اعلام کرد: تا سقف یک میلیون تومان با مشارکت ۵۰درصدی معاونت فرهنگی و وزارت علوم بن‌کارت‌های دانشجویی تعبیه شده است؛ به عبارت دیگر ۵۰۰ هزار تومان ما تقبل می‌کنیم و ۵۰۰ هزار تومان دانشجویان. همچنین ۱۰ میلیارد تومان امسال به بخش کتاب‌های خارجی یارانه اختصاص یافته و برای سایر مؤسسه‌ها و نهادها نیز ۳۰ درصد مشارکت داریم.

۲۰۰ کانتینر

در حادثه بندر شهید رجایی دو کانتینر گوشت، ۱۷ کانتینر ماهی و ۲۳ کانتینر گوشت گوساله و پای مرغ از بین رفت. رئیس سازمان دامپزشکی کشور با اعلام این خبر، جزئیات کانتینرهای آسیب‌دیده گوشت، ماهی و مرغ در بندر شهید رجایی را توضیح داد و گفت: ۱۷ کانتینر محموله بوفالو وارداتی به مقصد کشورهای همسایه بود. به گفته این مسئول در مجموع ۲۰۰ کانتینر محصولات مرتبط دامی در بندر شهید رجایی وجود داشت. همچنین یکی از مسئولان اعلام کرده است با یک حساب سرانگشتی، سه تا پنج میلیارد دلار در حادثه انفجار بندر شهید رجایی دچار خسارت شده‌ایم.

گزارش‌خوانی

شکوه به هالیوود برمی‌گردد؟

کمتر کسی فکر می‌کرد که قرار است تیغ تعرفه‌ها بر گردن فیلم‌های سینمایی نیز قرار گیرد. این اتفاق رخ داد و ترامپ به سراغ هالیوود آمد و اعلام کرد قصد دارد شکوه را به هالیوود برگرداند. او گفت که بر تمام فیلم‌هایی که خارج از آمریکا تولید می‌شوند و سپس وارد این کشور می‌شوند، تعرفه صددرصدی اعمال می‌کند. او گفت صنعت سینمای آمریکا در حال «مرگ بسیار سریع» است و این وضعیت به دلیل مشوق‌هایی است که دیگر کشورها برای جذب فیلم‌سازان ارائه می‌کنند. ترامپ در شبکه اجتماعی تروث‌سوشال نوشت: «این یک اقدام هماهنگ از سوی کشورهای دیگر است؛ بنابراین تهدیدی برای امنیت ملی محسوب می‌شود. این موضوع، علاوه بر همه چیز، جنبه تبلیغاتی و پیام‌رسانی دارد». او افزود که به وزارت بازرگانی و دیگر نهادهای دولتی دستور داده است تا بلافاصله روند اعمال تعرفه صددرصدی را آغاز کنند. ترامپ تأکید کرد: «می‌خواهیم فیلم‌ها دوباره در آمریکا ساخته شوند».

هاوارد لاتنیک، وزیر بازرگانی، نیز در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: «ما پیگیر هستیم». با این حال، هیچ‌یک از مقام‌ها جزئیاتی درباره نحوه اجرای این تعرفه ارائه نداده‌اند. هنوز روشن نیست آیا این تعرفه‌ها شامل فیلم‌های پخش‌شده در پلتفرم‌های آنلاین نیز می‌شود یا فقط فیلم‌هایی را که در سینماها اکران می‌شوند، در بر می‌گیرد. همچنین مشخص نیست مبنای محاسبه تعرفه‌ها هزینه تولید خواهد بود یا درآمد گیشه. به گزارش رویترز، اتحادیه تهیه‌کنندگان فیلم آمریکا، که نماینده استودیوهای بزرگ است، تاکنون دراین‌باره اظهارنظری نکرده است. ترامپ پیش‌تر در ژانویه اعلام کرده بود که بازیگران سرشناس هالیوود مانند جان ووبت، سیلوستر استالونه و مل گیبسون را مأمور بازگرداندن شکوه گذشته هالیوود کرده است. در سال‌های اخیر، بخش زیادی از تولیدات سینما و تلویزیون آمریکا به دلیل مشوق‌های مالی، از هالیوود به نقاطی مانند کانادا، بریتانیا و استرالیا منتقل شده‌اند. دولت‌های مختلف با افزایش مشوق‌های نقدی و اعتباری در پی جذب سهم بیشتری از بازار جهانی تولید محتوا هستند؛ بازاری که برآورد می‌شود در سال ۲۰۲۵، حدود ۲۴۸ میلیارد دلار گردش مالی داشته باشد. بسیاری از شرکت‌های بزرگ از جمله دیزنی، نتفلیکس و یونیورسال پیکچرز نیز تولیدات خود را به خارج از آمریکا منتقل کرده‌اند. در واکنش به تصمیم ترامپ، مقام‌های استرالیا و نیوزیلند اعلام کردند که از صنعت سینمای داخلی خود حمایت خواهند کرد. برخی فیلم‌های ابرقهرمانی مارول در استرالیا ساخته شده‌اند و نیوزیلند نیز محل فیلم‌برداری سه‌گانه «ارباب حلقه‌ها» بوده است. براساس داده‌های شرکت تحقیقاتی پرادپرو، در سال ۲۰۲۳ نیمی از بودجه تولید فیلم‌ها و سریال‌های پرهزینه آمریکایی (بیش از ۴۰ میلیون دلار) خارج از خاک آمریکا خرج شده است.

در دهه گذشته، تولیدات سینمایی و تلویزیونی در لس‌آنجلس، زادگاه هالیوود، حدود ۴۰ درصد کاهش یافته است. آتش‌سوزی‌های گسترده در ژانویه نیز نگرانی‌ها درباره کوچ عوامل فنی و خلاق به نقاط دیگر را افزایش داد. در نظرسنجی پرادپرو، لس‌آنجلس در رده ششم مقصدهای محبوب برای تولید فیلم در دو سال آینده قرار گرفت؛ پس از تورنتو، بریتانیا، ونکوور، اروپای مرکزی و استرالیا. جورجیا هفتم، نیوجرسی هشتم و نیویورک در مکان‌های بعدی بودند. این مسئله در کالیفرنیا شدیدتر است. براساس آماری دیگر، تولید در منطقه بزرگ لس‌آنجلس در سال گذشته ۵٫۶ درصد کمتر از سال ۲۰۲۳ بود که پس از سال ۲۰۲۰، بدترین سال تولید در دوران اوج کرونا، دومین افت بزرگ محسوب می‌شود. تهیه‌کنندگان و اتحادیه‌های صنفی سینما از فرماندار کالیفرنیا، گوین نیوسام، خواسته‌اند که مشوق‌های مالی ایالت را برای رقابت‌پذیری افزایش دهد. به همین دلیل در اکتبر گذشته، فرماندار گوین نیوسام پیشنهاد داد که اعتبار مالیاتی تولیدات سینما و تلویزیون ایالت به ۷۵۰ میلیون دلار در سال افزایش یابد؛ رقمی که پیش‌تر ۳۳۰ میلیون دلار بود. البته ترامپ بخشی از تقصیر را بر گردن نیوسام انداخته و معتقد است که او سبب این اتفاقات شده است. برخی معتقدند اعلام تعرفه پیشنهادی ترامپ بر فیلم‌ها، ادامه سیاست‌های تجاری تنش‌زای او و افزایش نوسان در بازارها ست و برخی به‌شدت نگران رکود اقتصادی شده‌اند. به گزارش سی‌بی‌اس، تولیدات سینما و تلویزیون آمریکا در سال‌های اخیر با چالش‌هایی روبه‌رو بوده‌اند: از جمله همه‌گیری کرونا، اعتصاب‌های صنفی در سال ۲۰۲۳ و آتش‌سوزی‌های اخیر در لس‌آنجلس و تولید در ایالات متحده در سال گذشته در مقایسه با ۲۰۲۱ حدود ۲۶ درصد کاهش یافته است.

Pishkhan.com